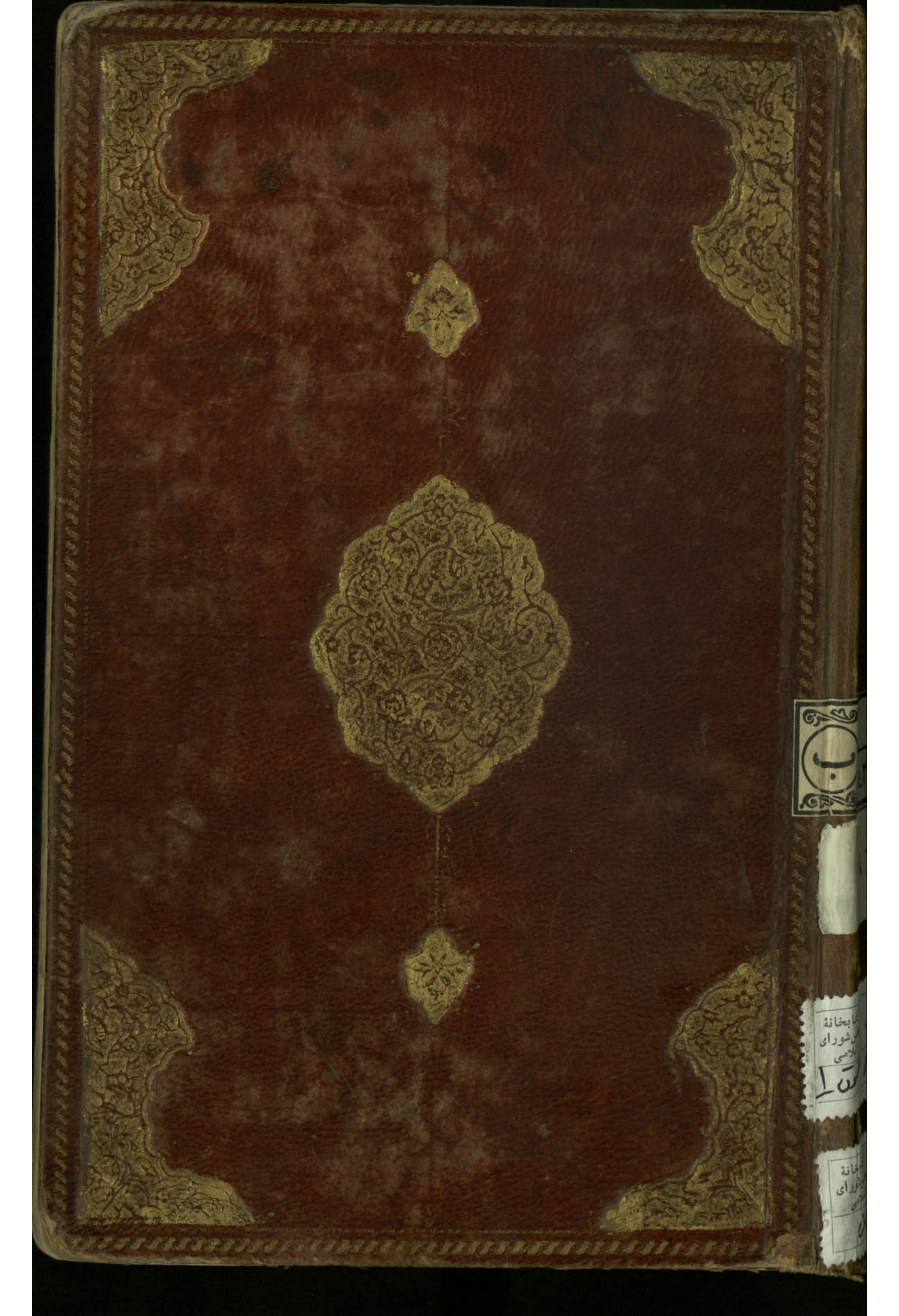
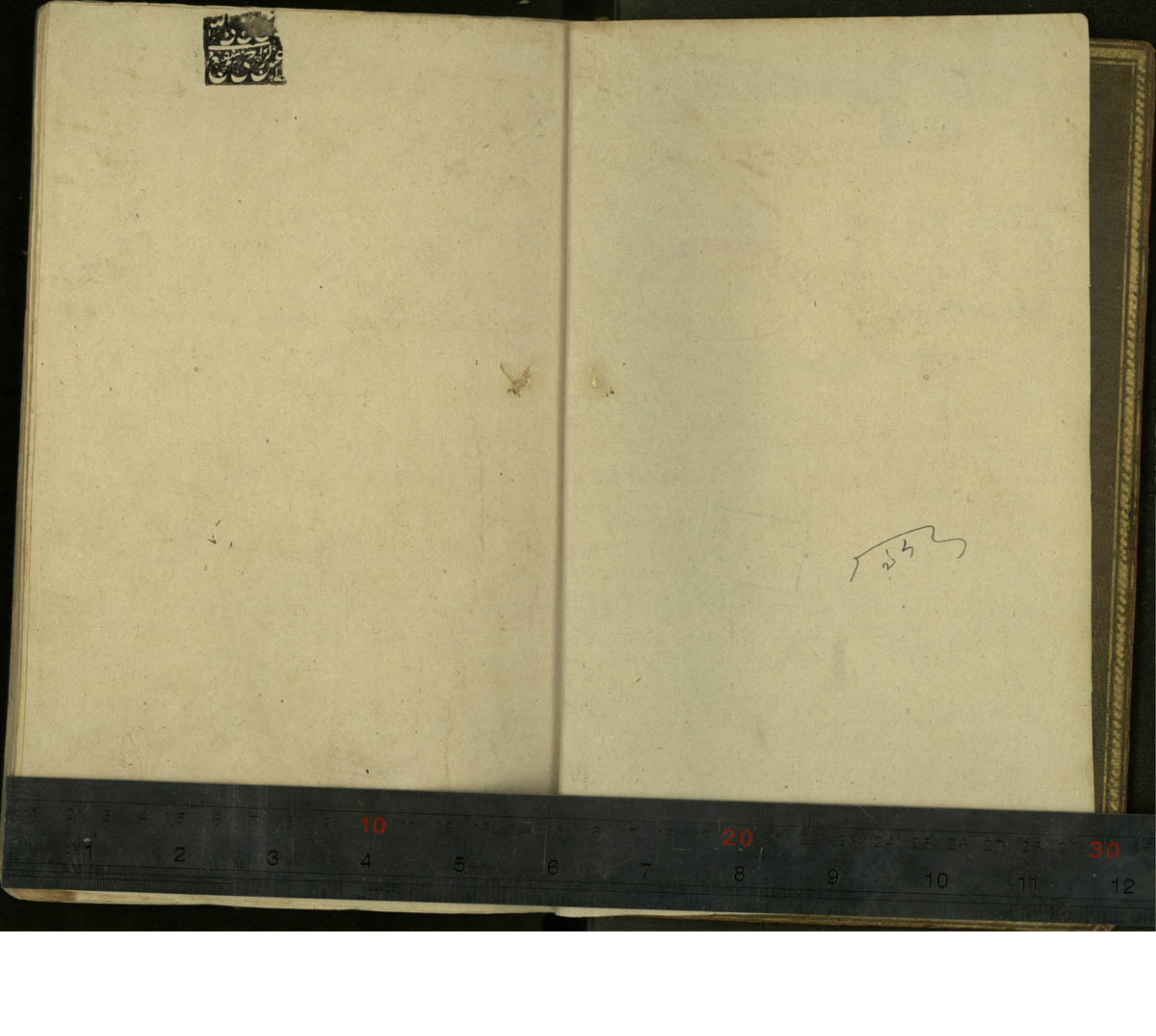
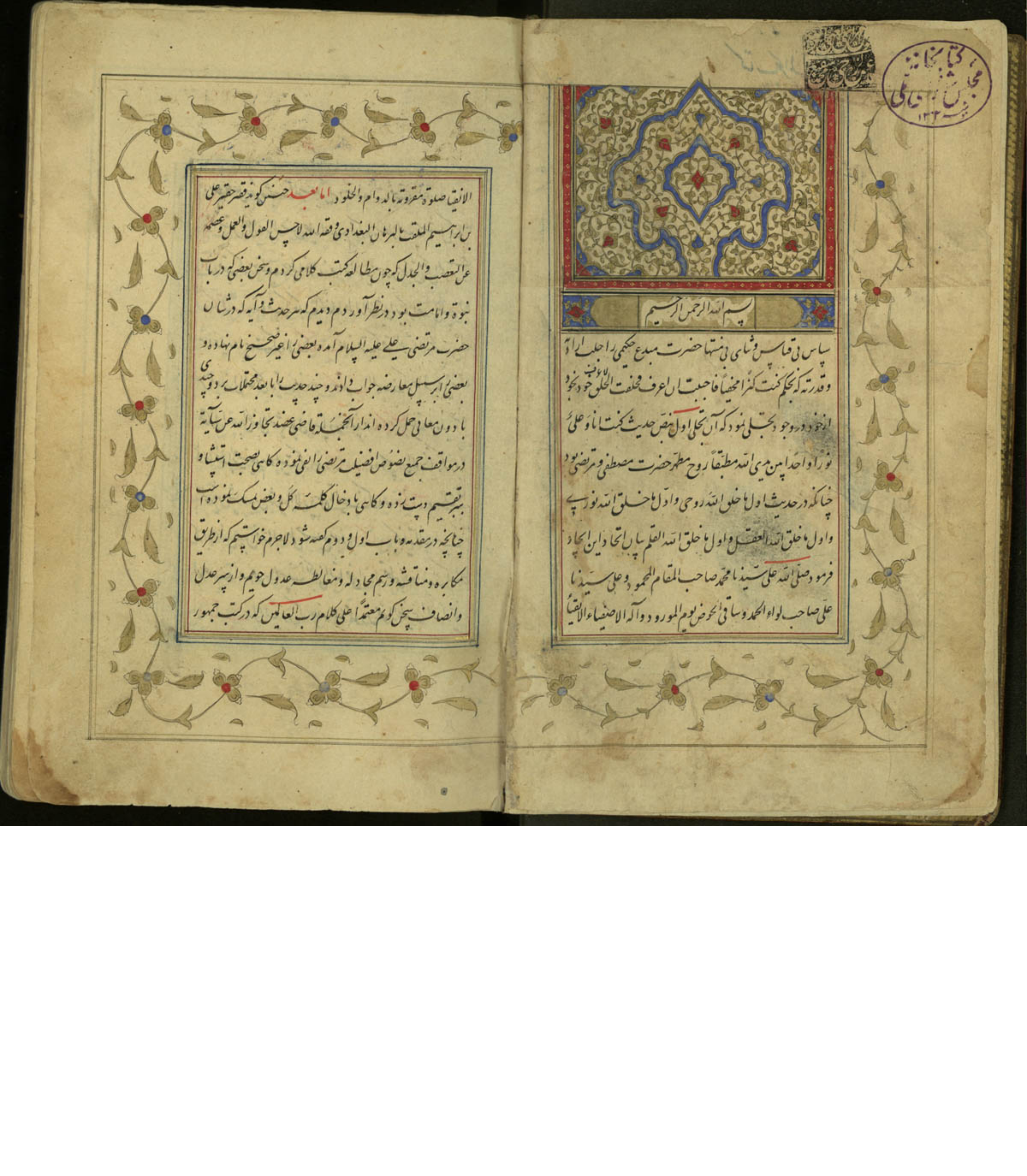








بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس و ثنای بی منتها حضرت مبدع حکیمی را جلت آلاؤه
و قدرته که بحکم کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف خود بخود
از خود در وجود تجلی نمود که آن تجلی اول بنص حدیث کنت انا و علی
نورا واحدا بین یدی الله مطبقا روح مطهر حضرت مصطفی و مرتضی بود
چنانکه در حدیث اول ما خلق الله روحی و اول ما خلق الله نوری
و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم بیان اتحاد این ایجاد
فرمود صلی الله علی سیدنا محمد صاحب المقام المحمود و علی سیدنا
علی صاحب لواء الحمد و ساقی الحوض یوم المورود و آله الاصفیاء الاتقیا

الانقیا صلوة مقرونة بالدوام و الخلود اما بعد چنین گوید فقیر حقیر علی
بن ابراهیم الملقب بالبرهان البغدادی وفقه الله لاحسن القول و العمل و عصمه
عن التعصب و الجدل که چون مطالعه کتب کلامی کردم و سخن بعضی که در باب
نبوة و امامت بود در نظر آوردم دیدم که بسی حدیث و آیه که در شان
حضرت مرتضی علی علیه السلام آمده بعضی را غیر صحیح نام نهاده و
بعضی را بر سبیل معارضه جواب داده و چند حدیث را با بعد محتملات بر دو چندین
با دون معانی حمل کرده اند از آن جمله قاضی عضد تجاوز الله عن سیئاته
در مواقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی را نفی نموده گاهی بصحت استثنا و
بر تقسیم دست زده و گاهی با دخال کلمه کل و بعض تمسک نموده است
چنانچه در مقدمه و باب اول و دوم گفته شود لاجرم خواستم که از طریق
مکابره و مناقشه و رسم مجادله و مغالطه عدول جویم و از سر عدل
و انصاف سخن گویم معتمدا علی کلام رب العالمین که در کتب جمهور

ومعولا علی حدیث سید المرسلین که در مصنفات فضلاء اعصار و دهور
در فضل علی امیر المومنین علیه السلام مذکور و مسطور است مثل کتاب
المناقب که اخطب خطبا خوارزم ابو المؤید احمد بن موفق المکی الخوارزمی
وکتاب مناقب که ملک الحفاظ طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن
مردویه روایت کرده وکتاب المناقب که فقیه الفقها ابو الحسن علی
بن المغازلی المالکی ترتیب نموده وکتاب المسند که عالم ربانی و عامل
حقانی احمد بن الحنبل الشیبانی باتمام رسانیده وکتاب حلیة الاولیاء و غیره
که حافظ ابو نعیم روایت کرده وکتاب فردوس الاخبار که زبدة
المحدثین شیرویه بن شهریار الاردبیلی تالیف کرده وکتاب وسیلة المتعبدین
که ابو حفص عمر بن خضر الملاطی جمع نموده وکتاب کفایة الطالب که
ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی از دارقطنی روایت کرده
وکتاب نزل السائرین که علامه علما محمود بن محمد الطائی الدرکزینی

ترتیب نموده و از صحیح و سنن ترمذی و تفسیر ثعلبی و اسباب نزول واحدی
و کشاف زمخشری و از جزوی که غرائب محدث حنبلی تخریج کرده است فی الحکمه
هر حدیثی و اثری که درین باب درین مختصر آورده آنرا بجامع آن حدیث و مولف آن
کتاب منسوب کرده ام تا هر کرا درین منقولات خلجانی بخاطر خطور کند
کتب مذکوره بدست آورده رفع آن شک و ریب فرماید و علی هذا هر حدیث
و آیه که در کتب این علما قرار یافته و این فضلا بر ایراد آن اتفاق کرده باشند
یقین که بحسب عقل دلیل صحت آن نقل خواهد بود اگر ناظر مستمع باشند و منصف
و اگر والعیاذ بالله بصفت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم متصف باشند از عقل
محظوظ و نه در نقل ملحوظ است و چون پیش ازین بلسان عربی جهة تنبیه
بعضی معاندان جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب داده و آنرا بحر المناقب فی
فضل علی بن ابی طالب و این مختصر خلاصه آن کتاب بود و هر آینه در بحر المناقب
در تسمیه او مناسب نمود و من الله ارجوان ینتفع به من نظر فیه بعین النصفه

متجنباً عن التعصب وحمیة الجاهلیة و مقصود ما درین کتاب مختصر منحصر است در
مقدمه و دوازده باب **مقدمه** در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل
و منزلت اهل البیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی است چه سید آل عبا
و مهتر اهل البیت اوست بعد حضرت مصطفی علیهم السلام الله و سلام الملائکة
الاعلی و در آخر این مقدمه چهار تعریف است اول آنکه اگر بنی هاشم
با سایر صحابه مساوی بودندی حضرت حق تعالی ایشان را به سهم ذوی القربی که
خمس است مخصوص نکردی **و در بخاری** از جبیر بن مطعم مرویست که گفت
رفتم من و عثمان بن عفان بسوی رسول الله و گفتیم یا رسول الله بنی عبد المطلب را
خمس دادی و ترک ما کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب به نسبت تو به منزله واحدیم
آن حضرت فرمود که انما بنو عبد المطلب و بنو هاشم شیء واحد یعنی عبد المطلب
و بنی هاشم هر دو به یک منزلت اند و شما را با ایشان نسبت است پس نص است
بنی عبد المطلب و بنی هاشم به شرف کرامت از سایر صحابه ممتاز باشند

و در وسیلة المتعبدین از انس بن مالک مرویست که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد ما خاندان که قیاس نباید کرد ما را
به هیچکس را و بنص این حدیث اهل البیت به فضیلت بر همه کس افزایند و اگر فضیلت
و منزلت ایشان با دیگران یکسان بودی خدا و رسول صدقات بر ایشان حرام
نفرمودی که ان الصدقة لا تحل لی ولا لاهل بیتی بدرستی که صدقه حلال نبود
مرا و نه اهل بیت مرا **و در وسیلة** المتعبدین و کفایة الطالب و چهل حدیث
که حافظ ابو نعیم در شان حضرت مهدی جمع کرده از ابو سعید خدری
مرویست که فاطمه زهرا در مرض رسول الله به سبیل عیادت آمد و چون آنحضرت را
ضعیف و نحیف دید بگریست آن حضرت حدیثی مطول فرمود چنانکه در باب
اول گفته شود و در آخر این حدیث این بود که یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع
خصال لم تعطها احد من الاولین و الآخرین منا نبینا خیر الانبیاء و هو
ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزة عم

متجنبا عن التعصب وحمیة الجاهلیة ومقصود ما درین کتاب مختصر منحصر است در
مقدمه و دوازده باب **مقدمه** در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل
و منزلت اهل البیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی است چه سید آل عبا
و مهتر اهل البیت اوست بعد حضرت مصطفی علیهم السلام الله وسلام الملأ
الاعلی و در آخر این مقدمه چهار تعریف است ای ولی مومن اگر بنی هاشم
با سایر صحابه مساوی بودندی حضرت حق تعالی ایشان را بسهم ذوی القربی که
خمس است مخصوص نکردی **و در بخاری** از جبیر بن مطعم مرویست که گفت
رفتیم من و عثمان بن عفان بسوی رسول الله و گفتیم یا رسول الله بنی عبد المطلب را
خمس دادی و ما را ترک کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب به نسبت تو بمنزله واحدیم
آن حضرت فرمود که انما بنو عبد المطلب و بنو هاشم شیٔ واحد یعنی عبد المطلب
و بنی هاشم هر دو به یک منزلت اند و شما را با ایشان نسبت است پس مخصوص شد احد
بنی عبد المطلب و بنی هاشم بشرف کرامت از سایر صحابه ممتاز باشند

و در وسیله المتعبدین از انس بن مالک مرویست که قال رسول الله صلی الله
علیه وآله نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد یعنی ما خاندان که قیاس نباید کرد با ما
هیچکس را و بنص این حدیث اهل البیت بفضله بر همه سر افرازند و اگر فضیلت
و منزلت ایشان با دیگران یکسان بودی خدا و رسول صدقات بر ایشان حرام
نفرمودی که ان الصدقة لا تحل لی ولا لاهل بیتی مر یعنی که صدقه حلال نبود
مرا و نه اهل بیت مرا **و در وسیله** المتعبدین و کفایت الطالب و چهل حدیث
که حافظ ابو نعیم در شان حضرت مهدی جمع کرده از ابو سعید خدری
مرویست که فاطمه زهرا در مرض رسول الله بر سبیل عیادت آمد و چون آنحضرت را
ضعیف و نحیف دید بگریست آن حضرت حدیثی مطول فرمود چنانکه در باب
اول گفته شود و در آخر آن حدیث این بود که یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع
خصال لم تعطها احد من الاولین والآخرین عنها نبینا خیر الانبیاء و هو
ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء و هو حمزة عم

انک ومنا من له جناحان یطیر بهما حیث شاء وهو جعفر ومنا سبطا هذه الا
مة وهما ابناک ومنا مهدی هذه الامة الذی یصلی خلفه عیسی ثم ضرب علی منکب
الحسین فقال من هذا مهدی هذه الامة یعنی ای فاطمه ما که اهل بیتیم هفت خصلت و منقبت
داده شده ایم که آن خصایل داده نشده است هیچکس از اولین که انبیا
گذشته اند و نرسد بآن خصایل هیچکس از آخرین یعنی **اول** آنکه نبی ما بهترین
انبیاست و او پدر تو است **دوم** آنکه وصی ما بهترین اوصیاست
و آن شوهر تست **سیوم** آنکه شهید ما بهترین شهداست و او حمزه است
عم پدر تو **چهارم** آنکه از ماست آنکس که او را دو بال است که می پرد بآن
دو بال در بهشت هر جا که خواهد و او جعفر طیار است **پنجم و ششم**
آنکه ذریه ماست دو فرزند زاده که در امت و ایشان هر دو پسران تو اند
امام حسن و امام حسین علیهما السلام **هفتم** آنکه از نسل ماست
مهدی این امت آنکه عیسی در عقب وی نماز گذارد بعد از آن حضرت رسالت

دست بر دوش امام حسین زد و فرمود که از نسل این است مهدی این امت پوشیده
نماند که حافظ ابونعیم و صاحب کفایه این خصلت روایت فرموده اند و ذکر
جعفر طیار کرده اند و سبب حکایت نماز عیسی علیه السلام در عقب مهدی
علیه السلام تا آخر روایت نفرموده است **ای ولی مومن** ازین حدیث
افضلیت اهل بیت بر جمیع صحابه لایح است و واضح اگر سامع و ناظر
منصف است و صالح **و دیگر** احمد بن الحسین البیهقی در کتاب دلایل النبوه
وابن الاخضر جنابذی در کتاب معالم العتره النبویه از ابن عباس روایت
میکنند که قال رسول الله خلق الخلایق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما وذلک
قوله تعالی واصحاب الیمین واصحاب الشمال فانا من اصحاب الیمین وانا
خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا وذلک قوله تعالی
واصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون فانا من السابقین وانا خیر السابقین ثم جعل الاثلاث

قبایل فجعلنی فی خیرها قبیلة و ذلک قوله تعالی جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقیکم فانا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی الله ولا فخر ثم جعل
القبایل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا و ذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فانا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب
میفرماید پیغمبر بدرستی که الله تعالی خلایق را دو قسم آفرید و مرا بهترین آن دو
قسم گردانید و قول حق تعالی و اصحاب الیمین یعنی اهل سعادت و اصحاب الشمال
یعنی اهل شقاوت اشاره بآن دو قسم است پس من از اصحاب یمینم بلکه من
از بهترین اصحاب یمینم بعد از آن دو قسم را سه ثلث کرد و مرا در ثلث
بهترین نهاد و قول حق تعالی اصحاب یمن و نیکبختی و اصحاب شوم
و بدبختی و سابقان که در تقرب الی الله پیشی گرفته اند عبارت از آن سه
گروه است پس من از سابقانم بلکه از بهترین سابقانم بعد از آن
سه ثلث را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین آن قبایل آورد و از اینجاست

قول حق تعالی که وجعلناکم شعوبا و قبائل شما را گروه گروه و قبیله قبیله
گردانیدم تا با همدیگر آشنایی دهند بدرستی که اکرم شما نزدیک حق تعالی
پرهیزکارترین شماست پس من اتقی ولد آدمم و اکرم ایشان نزد حق تعالی و این سخن را
از سر پندار و افتخار نمیگویم بلکه از یمن و کرامت حق تعالی اخبار میکنم
بعد از آن قبایل را خانها کرد و مرا در بهترین خانها بظهور آورد و از این اصطفا
و اجتبا اخبار شما میفرماید قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا یعنی ای خاندان نبوت الله تعالی میخواهد که دور کند از شما
هر ناشایست و ناباست را پس من و اهل بیت من از ذنوب و گناهان پاک
و مطهریم ای ولی مومن اگر کسی حمیت جاهلیت را بر طرف نهد این نص
اهل بیت را بر جمیع صحابه تفضیل دهد و در وسیله از عمر بن الخطاب علیه
اللعنه مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود انا و علی و فاطمة
والحسن والحسین فی حظیرة القدس فی قبة بیضاء وهی قبة المجد یعنی من و ...

چهار مطهر مطهره در حظیرهٔ قدسیم در گنبدی سفید که نام آن قبة المجد است
یعنی بزرگ و از انس مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
نحن بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة رسول الله و حمزه سید الشهداء و جعفر
ذو الجناحین و علی و فاطمة و الحسن و الحسین یعنی ما که فرزندان عبد المطلبیم
سادات و بهترین اهل بهشتیم ای ولی مومن از این حدیث افضلیت
مرتضی لازم آید یکی آنکه این نه مطهر مطهر مخصوص شدند بقبه مجد و بزرگی
دیگر آنکه از صحابه هر که در جنت باشند این هفت مطهر سادات وی‌اند و باز
شد که اکمل این هفت مصطفی و مرتضی اند و ابن مغازلی در مناقب از ابن
عباس روایت میکند که گفت سئل رسول الله عن الکلمات التی تلقی آدم
من ربه فتاب علیه قال سئله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین چون
حق تعالی در کلام مجید فرموده است که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب
علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلماتی عظیم الشان فرا گرفت تا توبه ورا

قبول کرد و ابن عباس گوید پرسیدند رسول الله را که آدم برکت و وسیله
کدام کلمات مقبول توبه شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم این پنج
تن را وسیله کرد و گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که مرا بر بساط قبول نشان ای ولی مومن همین یک حدیث فضل آل عبا و
افضلیت مرتضی اگر تعصب نباشد روشن و هویدا است و در وسیلة المتعبدین
از جابر بن عبد الله مرویست که گفت دخلت علی رسول الله و هو یمشی
علی اربعة و الحسن و الحسین علی ظهره فقلت نعم المطی مطیکما فقال صلی الله
علیه و آله و نعم الراکبان و ابوهما خیر منهما یعنی بخانه پیغمبر آمدم دیدم که پیغمبر
بر چهار دست و پای میرفت و امام حسن و امام حسین بر پشت وی سوار
بر ایشان گفتم خوش اشتری که شتر شماست پس پیغمبر فرمود که خوش دو شتر سوار
که ایشانند و پدر ایشان از ایشان بهتر است و مولانا روم قدس سره را
می فرماید که اشاره بآن معنی ۞ اشتر من حو عف کند جمله علف لف کند

چهار مطهر مطهره در حظیره قدسیم در گنبدی سفید که نام آن قبة المجد است
یعنی بزرگی و از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
نحن بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة رسول الله و حمزة سید الشهداء و جعفر
ذو الجناحین و علی و فاطمة و الحسن و الحسین یعنی ما که فرزندان عبد المطلبیم
سادات و بهترین اهل بهشتیم ای ولی مومن از این حدیث افضلیت
مرتضی لازم آید یکی آنکه این پنج مطهر مخصوص شدند بقبه مجد و بزرگی
دیگر آنکه از صحابه هر که در جنت باشند این هفت مطهر سادات ویند و با
شد که اکمل این هفت مصطفی و مرتضی اند و ابن مغازلی در مناقب از ابن
عباس روایت میکند که گفت سئل رسول الله عن الکلمات التی تلقی آدم
من ربه فتاب علیه قال سئله بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین چون
حق تعالی در کلام مجید فرموده است که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب
علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلمات عظیم الشان فرا گرفت تا توبه ورا

قبول کرد و ابن عباس گوید پرسیدند رسول الله را که آدم برکت و وسیله
کدام کلمات مقبول توبه شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم این پنج
تن را وسیله کرد و گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که مرا بر بساط قبول منشان ای ولی مومن همین یک حدیث فضل آل عبا و
افضلیت مرتضی اگر تعصب نباشد روشن و هویدا است و در وسیلة المتعبدین
از جابر بن عبد الله مرویست که گفت دخلت علی رسول الله و هو یمشی
علی اربعة و الحسن و الحسین علی ظهره فقلت نعم المطی مطیکما فقال صلی الله
علیه و آله و نعم الراکبان و ابوهما خیر منهما یعنی بخانه پیغمبر آمدم دیدم که پیغمبر
بر چهار دست و پای میرفت و امام حسن و امام حسین پشت وی سوار
من بایشان گفتم خوشا شتری که شتر شماست پس پیغمبر فرمود که خوشا دو شترسوار
که ایشانند و پدر ایشان از ایشان بهتر است و مولانا روم قدس سره
میفرماید که اشاره باین معنی ۞ اشتر من چو عف کند جمله علف ملف کند

قول عف در کلام مولانا اشارت بآنست که امامین بحضرت رسالت
کهتهد شتر دیگران فریاد می کنند آنحضرت آواز شتر کرد ای ولی مومن
ازین حدیث قدر و منزلت سبطین و شرف امام حسن و حسین علیهما السلام معلوم
می شود چه فعل رسول الله عبث نیست هر چه گوید و کند وحی من الله باشد
و با وجود فضل و کرامات ایشان میفرماید و ابوهما خیر منهما و در مسند
حنبل از زید بن ثابت مرویست که رسول الله فرمود انی تارک فیکم
خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی
وانهما لن یفترقا حتی یردا الی الحوض یعنی بدرستی که من در میان شما دو خلیفه
خواهم گذاشت یکی کتاب الله که حبلی ممدود است یعنی عهد و پیمان حق
و زنهار و امان خلق است کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت
منند و بدرستی که این دو خلیفه هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که بآب حوض
کوثر آیند ای ولی مومن این حدیث دلیلست بر افضلیت و استخلاف

خاندان و حجت بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و همین حدیث در تفسیر ثعلبی
از ابوسعید خدری مرویست که رسول خطبه خواند و فرمود ایها الناس
انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر
من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی و هم اهل بیتی
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای مردمان بدرستی که من در میان شما دو
گرانمایه قائم مقام خود گذاشته ام اگر عمل بفرمان این هر دو کنید هرگز گمراه
نشوید یکی ازین دو خلیفه از دیگری اکبر است کتاب الله که حبلی است ممدود
یعنی پیمان حق و امان خلق کشیده از آسمان تا زمین و اصغر عترت من و ایشان
اهل بیت منند هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که بحوض کوثر آیند ای
ولی مومن این حدیث مع ما قبله بحسب مفهوم نص قاطع است هم بر خلافت
و هم بر افضلیت مرتضی و دالست بر آنکه خلیفه اکبر که آن کتاب الله واجب
التعظیم و مقتداء است همچنان است خلیفه اصغر که اهل بیت اند و لهذا اکثار

وعترت را ثقلین فرمود چه اخذ بفرمان و حقوق ایشان ثقیل و صعب آ
کرد بر مومنان و در مواضع متعدده اهل بیت که اصحاب کسا و آل عبا اند
بفضل و شرف مخصوص جناب کبریا و خاص بحضرت مصطفی اند از الجمله
بآیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در جمیع
تفاسیر آمده است که چون این آیت فرود آمد حضرت مصطفی و علی و فاطمه
و حسن و حسین را مخصوص کرد و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی چنانچه در باب
دهم گفته شود **و در وسیله** عمیر بن جمیع از عایشه روایت کند که حضرت
مصطفی علی و فاطمه و حسین و حسن را بعبا بوشانید و فرمود اللهم هؤلاء
اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت عایشه فذهبت لادخل
راسی فمنعنی فقلت یا رسول الله الست من اهلک فقال انت علی خیر یعنی
عایشه گفت که چون رسول الله ایشان را بعبا پوشانید و برای ایشان دعا
کرد من قصد کردم که سر خود در زیر عبا کنم آن حضرت مرا منع کرد گفتم یا رسول الله

آیا نیستم من از اهل بیت تو فرمود که تو بر خیری یعنی تو بر خیر عظیمی چه آنکه ترا بجای
خود در آورده ام و این شرف ترا کافیست **بروایت دیگر** فقلت یا رسول الله
انا من اهلک فقال علیه السلام تنحی و انک علی خیر عایشه میگوید گفتم یا رسول الله
من از اهل تو ام منع من مکن اگر با شما زیر عبا کنم آنحضرت فرمود دور باش
بدرستی که تو بر خیری و حدیث عبا را ام سلمه نیز بروایات متعدده
گوید و در آخر روایت میگوید فقلت یا رسول الله الست من اهلک
فقال انک علی خیر یعنی چون حضرت با آل عبا را بعبا پوشانید و آیه انما
یرید الله خواند گفتم یا رسول الله من اهل بیت تو نیستم فرمود که بدرستی که تو
بر خیری عظیمی یعنی ترا این شرف بس است که زن من هاشمی **و روایت دیگر**
از ام سلمه مرویست که گفت ان النبی اشتمل بالعباء ثم الصق طرفه علی
ابن ابی طالب الی ظهره و الحسن و الحسین عن یمینه و شماله ثم غمّمهم و نفسه
بالعباء قالت ام سلمه لقد لففهم رسول الله حتی انه جعل اطراف الکساء

تحت قدمیه رفع طرفه الی السماء واشار بسبابته وما کان بین وجهه وقال ا
اللهم هولاء اهل بیتی وحامتی انا سلم لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم
اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من
خذلهم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وجبرئیل یومئذ ثم قال وانا معکم یا
محمد قال نعم یعنی ام سلمه گفت پیغمبر عبا را برخود پیچید وپشت مرتضی را
بسوی سینه خود آورد وپشت فاطمه را بسوی پشت خود کرد وامام حسن
وامام حسین را از دست راست وچپ خود بعد از آن همگی ایشان را بعبا پیچید
تا حدی که اطراف وکنارهای کسا را در زیر سر و قدم خود استوا
کرد بعد از آن نظر بسوی آسمان کرد وبانگشت شهادة اشارت فرمود و
حال آنکه روی آن حضرت پیدا نبود وگفت ای بار خدایا اینها اهل بیت
وحمایت کننده شریعت من این گروهند من بسلم وصلحم با آنکس که با ایشان
صلح کند وبحرب وجنگم با آنکس که با ایشان جنگ کند ای بار خدا ولی

ودوست آنکس باش که با ایشان دوستی کند ودشمن باش با آنکه با ایشان
دشمنی کند ویاری کننده ایشان را منصور گردان وخاذل وترک کننده نصرة ایشان را
مخذول کن وحضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل در حالت دعا آمین می گفت
بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد من در این دعا با شما ام حضرت رسول فرمود
صاحب کشاف حدیث عبا را از عایشه روایت کرده در تفسیر آیت قل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم که در شان
وفضل اهل بیت است چنانکه در باب دوم تعدم رسید وگفته وفیه دلیل
لاشیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی درین حدیث دلیل قویست
بر فضل اصحاب کسا که هیچ شیء از آن دلیل اقوی نیست قاضی عضد
در مواقف بقدر الوسع نفی افضلیت کرده میگوید که مراد بانفسنا در این
آیت تنها علی نیست بلکه جمیع اقربا وخدم پیغمبر که بمنزله نفس ویند در معنی
داخلند بدلیل صیغه جمع که انفسنا است جواب گوییم که صاحب

کشاف وغیره از مفسران همه در سبب نزول این آیه آورده اند که مراد ابناءنا
امام حسن و امام حسین است و نساءنا فاطمه و مراد از انفسنا علی مرتضی است
لاغیر چه حضرت رسالت پناه روز مباهله این چهار نور الهی را مخصوص
کرده بمباهله نصاری رفتند و در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص
مرویست که لما نزلت آیه المباهله دعی رسول الله علیّا و فاطمه و الحسن
و الحسین فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و چون رسول الله تخصیص کرده باشد پس
دیگری را دخل نبود و مولانا رومی قدست اسراره میفرماید • بیت
حاجت شهره کشش در کردند • و چون مقدمه بمحل رسید اکنون چهار تعریف
موعود آییم تعریف اول در بیان آل و اهل ایمان و الی موسی مراکه میان آل و اهل
بحسب معنی فرق نیست چه آل اهل بود را اهل را جهت قرب مخرج بهمزه کردند
و همزه را بتلیین دادند آل شد چنانکه گویند ماک و آباک و مهات و
ایهات و دلیل آن اجماع نحات است بر آنکه تصغیر آل اهیل است
و میگویند که تصغیر اشیا را باصل خود باز می برد و بعضی گفته اند که آل خاص
آنست که در جمادات و اسماء مجهوله اهل گوییم مثل اهل البیت و اهل
بغداد و در حیوانات و اسماء معروفه آل چنانکه آل الرسول و آل القوم
و آل اعوج و اعوج نام اسبی بوده در قدیم الایام و آل در لغت بچند
معنی آمده است سراب را که در صحرا بمثال آب دیده میشود آل گویند
و بعضی فرق کرده اند و گفته اند اگر قبل از ظهر دیده شود آل گویند
و چوب خیمه را آل گویند و سواد شخص هر شیء را و حربه جمع حارس یعنی پاسبان
و خواص سلطان را و حربه ماهی گیر را نیز آل گویند و آل پس عبارت از آل
محمد است صلی الله علیه و آله و آل پس حسب بخار است اگر کسی گوید که
حضرت رسالت فرموده است کل تقی آلی گوییم که آل در وضع لغت
بر سبیل حقیقت مخصوص بقرابت است و همچنین عترت و لهذا فاطمه است
و هرگاه که آل رسول را بر سبیل مجاز در استعمال کنیم اطلاق بر سایر امت

شاید بنابر آنکه هرکه بر دین و ملت کسی بود آل او باشد چنانکه الله تعالی
در کلام مجید میفرماید آل موسی و آل هرون و آل فرعون پس کل تقی آلی از روی
مجاز باشد نه بر سبیل حقیقت و تحقیق این کلام آنست که اگر شخصی وصیت
کند که مال او را به آل رسول دهند فقها صرف نکنند آن مال را الا بکسانی
دهند که صدقه بر ایشان حرام است **تعریف دوم** در بیان عترت
ای ولی موسی بدانکه در لغت عرب نافه مشک را عترت گویند و اصل
و بنیاد درخت را عترت گویند و گفته اند که عترة عشیره است که
اقربا نزدیک اند و گفته اند که عترة ذریه است و اولاد فاطمه عشیرة
و اقربای نزدیک رسول الله اند بدلیل صریح نسب و هم ذریه رسول الله
اند صلی الله علیه و آله بدلیل قول خدای تعالی از حکایت ابراهیم
که و من ذریته داود و سلیمان تا آنجا که فرمود و عیسی و الیاس کل من
الصالحین چه عیسی ذریه ابراهیم نمی شود الا از جهه مریم و بدلیل حدیثی

که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل جعل ذریة کل نبی
فی صلبه و ان الله عز و جل جعل ذریتی فی صلب علی **یعنی** بدرستی که
خدای تعالی ذریه و فرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر آفریده و ذریت
مرا در پشت علی گردانیده است و از عمر خطاب مرویست که گفت
شنیدم که رسول الله میفرمود کل قوم عصبتهم لابیهم الا اولاد فاطمة فانی
عصبتهم و انا ابوهم عصبه آن مرد را گویند که در میراث هرگاه منفرد باشد
همه مال میت را مالک شود یعنی هر قومی که باشند عصبه ایشان پدر ایشانست
الا اولاد فاطمه که عصبه ایشان منم و منم پدر ایشان **تعریف سیوم**
در آنچه وارد شده از وجوب محبت ذوی القربی و اهل البیت اجمالا
ای ولی موسی در تفسیر واحدی که باسباب النزول موسوم است
از ابن عباس مرویست که چون آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی نازل شد صحابه گفتند که یا رسول الله من هولاء الذین امرنا
بمودتهم یعنی این گروه کیستند که الله تعالی بمحبت و مودة ایشان ما را امر
کرده است آن حضرت فرمود که علیٌ و فاطمه و ابناهما و زمخشری هم
این حدیث را در کشاف در تفسیر این آیت آورده و این حدیث در مسند
هم آمده است **و در وسیله** المتعبدین آمده که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ان الله عز و جل جعل اجری علیکم المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غدا
عنهم فیحفیکم فی المسئلة بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما یمین
دوستی اهل البیت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان چو اسم رسدل
و مبالغه در سوال کردن و قال صلی الله علیه و آله ان الله فرض فرائض
فوضعها فی حال و خفف فی حال و فرض ولاتنا اهل البیت فلم یضعها فی
حال من الاحوال میفرماید که الله تعالی بعض واجبات و تکالیف عباد را
بسبب عذر ضعفی یا مرضی از گردن عباد ساقط کرده است چون صوم در سفر

مباح و ولایت ما را که خاندان نبوتیم بر اهل صلوة و اسلام فرض کرده
و از او در هیچ حال از ایشان وضع و تخفیف نفرموده و قال انا احبنا اهل
البیت فزلت به قدم یعنی دوست نداشت ما را که خاندان نبوتیم هیچکس که
پای او لغزد و از طریق اعتدال دور افتد **ای فی الموس** از اهل تعصب
استفسار باید کرد که مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت
و وجوب محبت و ولایت ایشان آمده از بهر هیچ صحابی آمده است
تعریف چهارم در آنچه وارد شده است از عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین
الصحاحین که تالیف محمد حمیدیست از جابر بن سمره مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش
یعنی باشد بعد از من دوازده امیر و همگی ایشان از قبیله قریش باشند **بروایت
دیگر** لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش همیشه
کار مردمان بپا باشد چندانکه امیری ایشان کنند دوازده مرد از قریش

روایت دیگر لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة او یکون علیکم
اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش یعنی همیشه این دین قایم باشد تا روز قیامت
چون باشند بر شما دوازده خلیفه از قریش روایت دیگر لا یزال
هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش ای موئلی موسی
بعد از نقل این اخبار مطالبه اهل تعصب میکنیم به تعیین این دوازده خلیفه قریش
تعیین نتوانند کرد چه ولاة و حکام این امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس
زیاده از پنجاه خلیفه بوده اند پس بضرورت باید که اقرار کنند بائمه اثنا
عشر که اگرچه بصورت حکومت نکرده اند اما بحسب معنی والی و خلیفه الله
ایشان بوده اند یا خود اعتذار نمایند که این اخبار اگرچه در صحیحین آمده ضعیف
و غیر صحیح است اگر کسی گوید که از دو حدیث آخر بقرینه الی اثنی عشر
خلیفه معلوم می شود که این دین عزیز است از ابوبکر تا دوازدهم خلیفه
که بترتیب بعد از وی بوده اند گوییم که بر آن تقدیر یزید علیه اللعنه که از کلاب
اهل النار است عزیز کننده اسلام باشد با وجود رضا و امر بقتل قرة
العین رسول الله نعوذ بالله من سوء الاعتقاد و الله یحکم فیما کانوا فیه یختلفون
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اکنون در فهرست ابواب وارده
آغاز شروع کنیم **باب اول** در ثبوت افضلیت مرتضی علیه
السلام بنص احادیث که در فضل آنحضرت وارد شده و این باب مجتمع بر
بیست و نه حجت **اول** آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شان
او فرموده که اگر نباتات قلم و دریا مداد شود و پریان حساب کننده
و آدمیان نویسنده باشند فضایل مرتضی علی را نمی توانند شمردن
دوم فرمود که هر که فضیلتی از فضایل مرتضی بر زبان آرد یا دل گذراند
گناهان گذشته و آینده او مغفور شود **سیوم** هر که فضیلتی از فضایل
مرتضی نویسد ملائکه از بهر آنکس استغفار کنند چند آنکه آن کتابت از رسم او
باقی بود **چهارم** هر که فضیلتی از فضایل مرتضی استماع کند گناهانی

که سمع کرده باشد مغفور گردد پنجم هر که نظر کند بکتاب فضایل مرتضی
کتابی که نظر کرده مغفور گردد ششم بر روی امیر المومنین نظر کردن عبادت است
و بزبان و دل یاد کردن او عبادت است هفتم حق تعالی ایمان هیچ
بنده قبول نکند مگر بولایت علی و بیزاری از دشمنان علی هشتم
من و علی یک نور بودیم پیش از خلق آدم به چهارده هزار سال الوهیت
نهم علی از من بمنزله پیرهنست از جسد من دهم اول کسی که روز
قیامت کسوه کرامت در پوشد ابراهیم بود علیه السلام بعد از آن
من بعد از آن علی و علی میان من و ابراهیم بود در بهشت یازدهم
علی اقدم قریش است بایمان و اوفی ایشانست بعهد الله و اقوم ایشانست
بامر الله و اقسم ایشانست براستی و سویت و اعدل در رعیت و ابصر
ایشان در حکم و قضیت و اعظم عند الله المزید دوازدهم فرمود اگر اخبار
میکردم همه مناقبی که در فضل علی و کمال او نازل شده است

بر هیچ موضع پای ننهادی الا که خاک آن موضع را تا بآب جهت تبرکی
بر داشتندی سیزدهم فرمود یا علی اگر نه بیم آن بودی که طایفه چند از امت
من در حق تو بگفتند آنچه نصاری در حق عیسی گفتند من امروز در کلمات
تو کلماتی گفتمی که آن قول بهر مسلمان که میرسید خاک پای او و آب وضوی ترا
بجهه شفا و تبرک میداشتند چهاردهم تو در آخرة از جمیع مردمان
بمن نزدیکتری پانزدهم تو بر حوض کوثر قایم مقام منی شانزدهم
اول کسی که بحوض کوثر آید تویی هفدهم اول کسی که از امت من با من
به بهشت در آید تویی هجدهم شیعه تو در روز قیامت بر منبرهای
نور باشند سیراب و سفید روی همسایه من باشند و دشمنان تو برعکس
این نوزدهم حرب و صلح کردن با تو با من حرب و صلح بود بیستم
نهان تو نهان من و آشکار تو آشکار منست بیست و یکم فرزندان تو فرزندان
من و گوشت و خون تو گوشت و خون منست بیست و دوم حق با تو است

و بر زبان تو و در دل تو و در پیش نظر تو است بیست و سیوم ایمان آمیخته
با گوشت و خون تو همچنانکه آمیخته با گوشت و خون من بیست و چهارم
دشمنان تو بحوض کوثر نیایند و دوستان تو از حوض غایب نشوند
بیست و پنجم فرمود با فاطمه که حق تعالی بخلق خود نظر کرد و از ا
اهل زمین مرا اختیار فرمود و برسالت فرستاد و دوم نوبت
نظر کرد و شوهر ترا اختیار فرمود و مرا خبر کرد که او را وصی
خود گردانم بیست و ششم اکبر صحابه است بعلم و اعظم ایشانست
بحلم و اقدم باسلام و ذاتی اعظم است بعلم و اکثر بحلم بیست و هفتم
وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تست بیست و هشتم چون سوره برات
فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را کتابت فرموده و بدست ابوبکر
داد و بمکه فرستاد تا در موسم حج آن را بر کفار خواند بعد از سه روز جبرئیل
فرود آمد و گفت که مضمون سوره را باید که تو رسانی یا کسی

که از تو باشد پس مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که علی منی و انا منه لا یؤدی
عنی الا علی و مرتضی را در عقب ابوبکر [illegible] فرستاد تا سوره را از او
بستد و او را بازگردانید بیست و نهم اهل جفا بعد وفات حضرت
مرتضی در حق وی [illegible] در حضور ابن عباس پس ابن عباس در تاب
رفت و یازده منقبت در حق مرتضی گفت و مجموع به تفصیل خواهد آمد ان شاء الله
تعالی باب دوم در ثبوت افضلیت مرتضی علی بجهت شرف
محل ولاده و استحقاق خلافت بنص آیت و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله و نص آیت انما انت منذر و لکل قوم هاد که چون
آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
منم منذر و علی است هادی و بدست مبارک خود اشارت فرمود
بمرتضی گفت یا علی انت اهل هدایت بواسطه تو هدایت یابند
چنانچه در باب دهم گفته شود و مع هذا جمع بنی هاشم و شصت نفر از

اعیان اصحاب صفه با امامت و خلافت و افضلیت مرتضی علی
قایل بودند **دوم** بنص آیت انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا که
مرتضی است **سیوم** بنص حدیث غدیر خم که رسول با صحابه فرمود
است الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و روایت دیگر من اولی الناس
بالمؤمنین صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمؤمنین پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه **چهارم** بنص این حدیث انت
منی بمنزلة هارون من موسی **پنجم** ابن مسعود روایت کند که با
رسول گفتم که علی را خلیفه و قایم مقام خود کن آن حضرت تبسم نمود فرمود
هرگز این کار نخواهید کرد والله اگر چنین کنید و مطیع وی شوید الله شما را
به بهشت برم و همه به بهشت گذرید **ششم** بنص حدیث علی منی
وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی **هفتم** بحکم حدیث علی یعسوب المؤمنین
هشتم علی اخی و مولی المؤمنین بعدی **نهم** و هو الخلیفة

فی الاهل والمؤمنین من بعدی **باب سیوم** در ثبوت افضلیت
مرتضی بجهت سبق اسلام و کمال علم و زهد و نصرت دین چه کمالات و
فضایل که استحقاق افضلیت داشته باشد منحصر درین چهار منقبت است
و این مشتمل است بر چهار فصل و چهارده حجت **اول** علما اتفاق کرده‌اند
که اول کسی که باسلام درآمد علی بود **دوم** پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر الهی
علی فرمود که تو اول مسلمانان و اول مومنانی **سیوم** پیغمبر فرمود
که علی بن ابی طالب اول مردم است هم در اسلام و هم درآمدن
بحوض کوثر **چهارم** فرمود که فرشتگان بر من و علی هفت سال صلوات
فرستادند جهة آنکه کلمهٔ توحید بآسمان مرتفع نمی‌شد الا از من و علی
پنجم آنکه علم وی بغایتی است که حکم میکند میان اهل تورات بتوریة
و میان اهل انجیل بانجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اسلامیان
بقرآن **ششم** آنکه علم وی بحدیست که اگر خواستی ازآمد شد شهر

هرکس و از جمیع امور او خبر دادی و اگر خواستی از تفسیر بای بسم الله هفتاد
شتر بار کردی **هفتم** پیغمبر فرمود که حکمت را ده بخش کرده اند و مرتضی را
نه بخش داده اند و بهمه مردمان یک بخش و ابن عباس گفته که مرتضی نه
بخش علم یافت و در بخش دهم با مردمان شریک شد **هشتم** آنکه عمر در
حکومت خود پسر صعیفه سه نوبت حکم کرد برجم و مرتضی علی حکم
رجم غلط او را بیان فرمود **نهم** پیغمبر فرمود یا علی حق تعالی ترا بر
زهد مزین کرده که بندگان خود را بهی محبوب تر ازان مزین نکرده **دهم**
فقرا و مساکین راضی شدند که تو امام ایشان باشی و تو راضی شدی
که ایشان اتباع تو باشند **یازدهم** بر ساق عرش نوشته است که
تائید و نصرت رسول الله بواسطه علیست **دوازدهم** آنکه این عبد الله
مبعوث است بقلع کفار و قمع اشرار بدلیل حدیث لیبعثن الله
علیکم چنانکه گفته شود **سیزدهم** حق تعالی دل علی را با ایمان امتحان

کرده است **چهاردهم** لقب مرتضی بخاصف النعل و المقاتل علی بود
علی تاویل القرآن **باب چهارم** در ثبوت افضلیت مرتضی علی
بسبب افتراض محبت و وجوب موالات و مودت وی مشتمل بر سی و یک
حجت و منقبت **اول** آنکه حضرت مصطفی فرمود که الله تعالی محبت
علی را بر خلق فرض کرده است **دوم** فرمود که جمیع انبیا بر ولایت
علی مبعوث شده اند **سیوم** فرمود که حق تعالی ولایت علی را بر
آسمان و زمین عرض و فرض کرده است **چهارم** فرمود که اگر خلق بر
محبت علی مجتمع شدندی دوزخ مخلوق نشدی **پنجم** فرمود که محبت
علی حسنه ایست که هیچ سیئه با وجود آن زیان ندارد **ششم** فرمود
که محبت علی گناه میسوزد چنانکه آتش هیزم را **هفتم** در قیامت
بسعادت نرسد الا محبت علی **هشتم** در قیامت رستگار علی است
و شیعه وی **نهم** محبت علی براءت است از آتش دوزخ **دهم**

در آسمان و زمین هیچ بنده نیست که محب علی نباشد چه محبت او فرض است
و بغض او کفر یازدهم محبت علی عبادتست دوازدهم علی سید
فی الدنیا والاخره سیزدهم علی سید العرب چهاردهم
علی سید فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین پانزدهم علی سید المسلمین
وامام المتقین شانزدهم بر صراط عبور نکند هر که با او برائتی
بولایت علی نباشد هفدهم دوستان خود را الجنة و دشمنان
خود را الجهنم گذرانند هجدهم هر که علی و فاطمه و حسن و حسین را دوست
دارد در منزل من بود در روز قیامت نوزدهم علی برادر منست
خوی و خلق او خوی و خلق منست و گوشت و خون او گوشت و خون من
بیستم هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی یعنی علی
کشنده بیعت شکنان است و کشنده ظالمان و کشنده از دین برون
شدگان بیست و یکم عمود و ستونی است زیر عرش که بآن جز علی و محبان
علی نرسد بیست دوم علی عمود و ستون اهل جنت است
بیست و سیوم هر که خواهد که تمسک نماید بآن ساج یاقوت که در
جنت است باید که بمحبت علی تمسک نماید بیست و چهارم هر که خواهد
که مرگ و زندگی وی همچو مرگ و زندگی رسول الله بود باید به علی
تولا کند و بوی متمسک شود بیست و پنجم هر که موالی علی نبود بوی جنت
باو نرسد اگر چه هزار سال عبادت کرده و هزار حج پیاده گذارده
و بمقدار کوه طلا در راه حق صرف کرده و میان صفا و مروه بظلم
کشته شده باشد بیست و ششم علی رایت هدایت و علم هدایت
و امام اولیا و نور آنکس که اطاعت حق کرده و علی آن کلمه ایست
که حق تعالی او را بر متقیان فرض و لازم کرده است بیست و هفتم
علی اخی و صهری و وصیی و عضدی بیست و هشتم حق تعالی فریضه هیچکس را
قبول نکند مگر بمحبت علی بیست و نهم حق تعالی از نور وجه علی

نهصاد هزار فرشته آفریده است که پیوسته تسبیح و تقدیس میکنند و ثواب
آن بمحبان علی می بخشند سی ام حق تعالی بر صورت علی فرشته
آفریده است که هر شب از رحمه هفتاد هزار بزیارت وی می
آیند و تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن بمحبان علی می بخشند سی و
یکم حق تعالی در شب معراج با مصطفی صلی الله علیه و آله بلغت علی
علیه السلام سخن گفت باب پنجم در ثبوت افضلیت
مرتضی علی بجهه تلقب و نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
او را الخلیفه و وصی و غیر آن محتوی بر هفده حجت و منقبت اول
سید المرسلین دوم امام المتقین و مثل این دو منقبت در باب چهارم
آمده است سیوم حجة الله علی عباده چهارم حجة الله علی خلقه
پنجم امیر البررة و قاتل الفجره ششم خیر البشر هفتم
خیره هذه الامه هشتم خیر البریه نهم خیر من یمشی علی وجه الارض

دهم وصی یازدهم وارثی دوازدهم خلیفتی سیزدهم خلیلی
چهاردهم موضع سرّی پانزدهم خیر من اخلف بعدی یقضی دینی و ینجز
موعدی و این منقبت در باب هفدهم آمده است شانزدهم قاضی
دینی هفدهم خیر الخلق والخلیقه باب ششم در ثبوت افضلیت
مرتضی بواسطه تلقب و نعت حضرت مصطفی او را الصدیق و فاروق
و ابی تراب و ابی الائمه و غیره و این باب مبنی است بر دو فصل و پانزده
حجت و منقبت اول اول المومنین دوم فاروق الامه سیوم
یعسوب المومنین چهارم الصدیق الاکبر پنجم الانزع البطین ششم
اول کسی که با رسول الله مصافحه کند در قیامت هفتم همراه رسول الله
در آسمان اعلی هشتم افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله
نهم ابو الریحانتین دهم ابو تراب یازدهم ابو الائمه دوازدهم
ابو الحسن سیزدهم ابو الحسین چهاردهم ابو السبطین پانزدهم

ابو محمد باب هفتم در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب تلقب و
نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ایشان را بامیر المومنین و عترت
و درین باب بیست حجت و منقبت است اول امیر المومنین
دوم و امام الغر المحجلین سوم سید المرسلین چهارم سید العرب
و این دو منقبت در باب چهارم و پنجم گذشته است پنجم قائد
الغر المحجلین ششم عیبة علم الرسول هفتم خاتم الوصیین هشتم
خیر الوصیین نهم اولی الناس بالناس دهم اولی الناس
بالنفس یازدهم خلیفتی دوازدهم وصیی سیزدهم خیر من اخلف بعدی بعضی
دینی و منجز موعدی و این سه صفت در باب پنجم آمده است چهاردهم
یبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی پانزدهم یعلمهم من تاویل القرآن ما لم
یعلموا شانزدهم یجاهدهم علی التاویل کما جاهدهم علی التنزیل
هفدهم یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنه و یدخل اعداءه النار

و مثل این در باب چهارم گذشته است هجدهم درین باب هم
آمده است که حق تعالی فرموده است که علی رایة و علم هدایت
و امام آنکس که اطاعت من کرده و علی آن کلمه است که بر متقیان لازم
لازم کرده ام نوزدهم حق تعالی فرموده که اگر علی نبودی
شناخته نشدی نه حزب و گروه من و نه اولیاء من و نه رسل
بیستم درین باب هم آمده که گوشت و خون علی گوشت و خون منست
و آمده است که علی است در قبض کمال علم من و او است برادر من در
آخرت و همراه منست در سنام اعلی و سنام کوهان شتر را گویند باب
هشتم در ثبوت افضلیت مرتضی بحکم اخوت و مواخات حضرت
رسول با ایشان و این باب منوط بر شش حجت و منقبت است اول
آنکه در قیامت لوای حمد بدست علی بود دوم میان حبیب الله و
خلیل الله علی ایستاده باشد و در وی حله سبز در پوشند سوم

ندا از عرش آمد که نعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب **چهارم** پیش از
خلقت سموات و ارض بدو هزار سال لوحیست بر درخت مکتوب
که علی اخو رسول الله **پنجم** خیر اخوانی علی **ششم** انت اخی فی الدنیا
والآخره **باب نهم** در ثبوت افضلیت مرتضی بمفهوم بودن
وی با حق و حق با وی و بستن درهای بیوت صحابه که در مسجد بوده
بغیر در خانه وی و این باب منحصر است در دو فصل و سه حجت و منقبت
اول علی با قرآن و قرآن با علیست از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر
بمن رسند **دوم** علی با حق و حق با علیست هرگز جدا نشوند از یکدیگر
سیوم پیغمبر با مرتضی گفت که ترا در مسجد من رواست هرچه مرا رواست
و بر تو واجب و ممنوعست هرچه بر من واجب و ممنوعست تو وارث
و وصی منی و امر من ادا میکنی و وعدهای من بجای آری و رنجت من گشته
می شوی **باب دهم** در ثبوت افضلیت مرتضی بنص آیات و احادیث

که در شان او وارد شده و چون حصر و تعداد فضایل و مناقب این
باب متعذر بود علی الاجمال تعریف کرده بتفصیل نپرداخت **باب**
یازدهم در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب کفویت و تزویج وی با فاطمه
زهرا و درین باب دو فصلست و شش حجت و منقبت **اول** آنکه مرتضی اگر
نبودی بتول را هیچ کفو نبودی **دوم** آنکه الله تعالی ولی آن و ولی بود
و در آسمان تزویج ایشان فرمود **سیوم** آنکه جبرئیل از بهر ایشان خطبه خواند
و عقد نکاح بست **چهارم** آنکه جمیع ملایکه که حاضر بودند شهود
املاک آن حضرت بودند **پنجم** آنکه اشجار جنان در عروسی آن افضل
صحابه و اکمل وجود بر حور و عین ملایکه ملبوسات جنت نثار نمودند
ششم آنکه شجره طوبی بامر حق تعالی بار گرفت و آن بارها همه برات
ها بود و حق تعالی در آن روز بعدد محبان اهل البیت ملایکه از نور پیدا
فرمود **هفتم** آنکه حضرت رسالت در حق آن حضرت گواهی داده

هم در دنیا وهم در آخرة مثل این گذشته است **هشتم** گواهی داده

که آن حضرت از بندگان صالح است در دنیا و در آخرة و در قرآن

وحدیث بندگان صالح عبارت از انبیا و رسل است وکسانی که سابقه

حق وحق ان فی عبادک الصالحین داخلند یعنی سنی زمرة الانبیاء کما

قال الله تعالی العبد الصالح یعنی عیسی و در فصل دوم تسمیه وتعداد اولاد

مرتضی گفته می شود ذکر او انشاء الله تعالی **باب دوازدهم**

در بعضی احادیث که مستلزم افضلیت مرتضی است موضوع بر چهار

حرف **حرف اول** در حکایت منع عمر از کتابت آن کتابت که در مرض

موت خواسته است نوشتن **حرف دوم** در حکایت پیش نمازی ابوبکر د

تاخیر رسول الله ورا **حرف سوم** قصه باغ فدک که قریه است از قرای

خیبر وآنچه بآن متعلق است **حرف چهارم** در بعضی روایات که بغرض

ما متعلق است وچون ابواب ومناقب کتاب از سبیل اجمال تعریف

کرده ایم اکنون بر سبیل تفصیل تعریف خواهیم کرد انشاء الله تعالی ومن الله

التوفیق **باب اول** در ثبوت افضلیت مرتضی علی بنص احادیث

که در فضل آن حضرت وارد شده اخطب خطباء خوارزم در کتاب مناقب

از ابن عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله فرمود لو ان الریاض

اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل علی ابن

ابی طالب یعنی اگر فرض کنیم که جمیع نباتات قلمها شوند و دریای محیط

مداد گردد و دیوان و پریان حساب کننده و آدمیان نویسنده باشند

فضایل مرتضی را شمردن نمی توانند واز امیر المؤمنین روایت کند که رسول

فرمود ان الله تعالی جعل لاخی علی فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة

من فضایله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب

فضیلة من فضایله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن

استمع فضیلة من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن

نظر الی کتاب من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال
النظر الی وجه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عبادة وذکره لا یقبل الله
تعالی ایمان عبد الا بولایته والبرائة من اعدائه میفرماید درستی که الله تعالی
برای برادر من که علیست فضایل جمع کرده است که از روی کثرت و
بسیاری شمرده نمیشود پس هر که یک فضیلة از فضایل وی از سر اقرار
دل بزبان آورد الله تعالی گناه گذشته و آینده او را بپوشد و بیامرزد
و هر که یک فضیلت از فضایل وی بنویسد همیشه ملائکه از برای آنکس استغفار
کنند چندانکه آن کتابت اسم و رسم باقی باشد و هر که یک فضیلت
از فضایل وی استماع کند حق تعالی آن گناهان را که او باستماع و شنودن
کسب کرده باشد بیامرزد و هر که نظر کند در کتاب فضایل وی حق تعالی
آن گناهان را که او بنظر کسب کرده باشد بیامرزد بعد از آن پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که نظر کردن بروی امیر المؤمنین علی عبادتست و یاد وی

کردن عبادت و الله تعالی ایمان هیچ بنده قبول نکند مگر بولایت وی
و بیزاری از دشمنان وی ای ولی مومن چون معارف تعریفات لسانی
و بیانی معتبر است که آن متعلق سمع و این مخصوص بصر است و هر چه
موجود است یا در ذهن وجود دارد و آنرا وجود ذهنی و علمی همه گویند یا در خارج
و آنرا وجود عینی گویند و وجود خطی و نطقی از اقسام وجود خارجند لاجرم
در این حدیث حصر مراتب وجود فرموده پس در جمیع اطوار وجود هر که
مشغول فضایل مرتضی باشد مغفور الذنوب والخطایا باشد همین منقبت در فضیلت
بس است و در زلال الیقین و مناقب خطیب از سلمان فارسی مرویست
که سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه و آله یقول کنت انا و علی نورا
بین یدی الله عز و جل مطیعا یسبح الله و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم
نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی یعنی

محبوب من که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود
که من و علی با هم یک نور بودیم در پیش خدای تعالی که آن نور حضرت حق را
تسبیح و تقدیس میکرد پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال الوهیت
که هر روز از آنجا ده سال این جهانست و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور را
در پشت وی ترکیب کرد پس همیشه در یکجا می بودیم تا در پشت عبدالمطلب از
از یکدیگر جدا شدیم پس یک بخش منم و یک بخش علیست ای ولی مومن
بنگر در همین یک حدیث که در این دو کتاب برادف یافته فضیلت
ابوتراب ثابت است اگر متعصب اهل ایمان باشد و در مناقب
خطیب بروایت دیگر از حضرت امام حسین علیه السلام مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود گفت انا و علی نوراً بین یدی الله تعالی من قبل ان
یخلق آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب حتی
اقره فی صلب عبدالمطلب ثم اخرجه من صلب عبدالمطلب فقسمه قسمین

قسماً فی صلب عبدالله وقسماً فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه
دمی فمن احبه فبحبی ومن ابغضه فببغضی ابغضه یعنی من و علی یک نور بودیم
در پیش خدای تعالی پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال الوهیت و چون
الله تعالی آدم را بیافرید آن نور را در پشت وی در آورد پس همیشه حق
تعالی آن نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنگاه که او را در پشت عبدالمطلب
قرار داد بعد از آن او را از پشت عبدالمطلب بیرون آورد و بدو قسم کرد
قسمی در پشت عبدالله و قسمی در پشت ابوطالب پس علی از منست و من از وی
گوشت او گوشت من و خون او خون منست پس هر که او را دوست داشت
یقین که بسبب دوستی من او را دوست داشته باشد و هر که وی را دشمن داشت
یقین که بسبب دشمنی من او را دشمن داشته ای ولی مومن چون در حدیث
متقدم لفظ جزء بر قلیل و کثیر اطلاق می شد لاجرم در این حدیث
فقسمه قسمین فرمود تا دلیل صریح باشد بر تسویه قسمت آن نور نبوت و ولا

واینجا روشن گردد بر اهل اسلام افضلیت ابی الحسن علیهم السلام و در مناقب
خطیب و نزل السایرین و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود علیٌّ منی مثل رأسی من بدنی یعنی علی بنسبت من
همچو سر است بنسبت تن و در وسیلة المتعبدین از براء بن عازب مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علیٌّ منی بمنزلة رأسی من جسدی یعنی علی از من
بمنزله سر است از تن ای ولی مومن از این دو روایت که در این چهار کتاب آ
آمده است افضلیت و منزلت ابو الحسن مفهوم و مقرر می شود چه
حواس عشره و غیرها مخصوص و منوط قوی سر است و در فردوس
الاخبار و مناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود اول من یکسی یوم القیمة ابراهیم لخلته ثم انا لصفوتی
ثم علی بن ابی طالب یزف منی و من ابراهیم زفا الی الجنة و روایت
ابن مردویه در باب درهم در ایراد آیت یوم لا یخزی الله النبی و الذین

آمنوا معه گفته شود یعنی نخستین کسی که روز قیامت حله و کسوة بهشت پوشد
ابراهیم بود علیه السلام از جهة دوستی با حق تعالی بعد از ان من جهة بر
گزیدگی من بعد از ان مرتضی علی علیه السلام میان من و ابراهیم زفاف
کرده شود و زفاف و جه زفاف چون زفاف که عروس بخانه داماد برد سبب
نهایت وصلت و غایت ابتهاج و مسرة بود و موجب احترام و تجمل
هر آینه بلفظ زفاف تعریف کرده چه در معهود هیچ هدیه اوقع از ان در
نفوس نتواند بود و در حلیة الاولیا و کتاب الطالب و مناقب خطیب از
معاذ بن جبل مرویست که رسول صلی الله علیه و آله با مرتضی علی فرمود
اخصمك بالنبوة و لا نبی و لا نبوة بعدی و تخصم الناس بسبع و لا یحاجك
فیهن احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم بعهد الله و اقومهم
بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم فی القضیة و
اعظمهم عند الله یوم القیمة مزیة میفرماید که من بنبوت بر تو غالب میشوم

چه بعد از من نبوت نیست و تو نهفت منقبت بر مردمان غالب می شوی
و هیچکس از قبیله قریش در ان هفت منقبت با تو نزاع و جدال نتواند کرد
اول تویی نخستین ایشان در ایمان آوردن بخدای تعالی دوم تویی بیشترین
ایشان در وفا کردن بعهد و پیمان حق تعالی سیوم تویی بهترین ایشان
در قیام نمودن بفرمان خدای تعالی چهارم تویی عادل ترین ایشان در حق
رعیت پنجم نیکوترین ایشان در قسمت کردن براستی و بسویت ششم
بینا ترین ایشان در حکم و قضیت هفتم عظیم ترین ایشان نزدیک الله تعالی
در روز قیامت از روی افزونی و مزیت و خطیب خوارزمی مثل
این حدیث از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است چنانکه
در باب دهم در شان ولی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه
گفته آید انشاء الله تعالی و در مناقب خطیب از امام حسین علیه السلام مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لو حدثت بکل ما نزل فی علی ما وطی

کل موضع الا اخذ ترابه الی الماء یعنی اگر اخبار کنم و حدیث گویم از جمیع
مناقبی که در شان مرتضی از آسمان نازل شده است پای ننهادی بر
هیچ موضعی الا که خاک آن موضع را با آب جهت تبرک برداشتندی
و در مناقب خطیب و وسیلة المتعبدین از مرتضی مرویست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله با وی گفت در ان روز که فتح خیبر کرده بخدمت پیغمبر آمد یا علی
لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی لقلت
الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلک و فضل
طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک
و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی
و تقاتل علی سنتی و انت فی الآخرة اقرب الناس منی و انک غدا
علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقون و انت اول من ترد علی الحوض و انت
اول داخل الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور رواء مرویون مبیضة

وجوههم حولي أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جيراني وان عدوك ظماء
مظمئون مسودة وجوههم مقمحون حربك حربي وسلمك سلمي وسرك
سري وعلانيتك علانيتي وسريرة صدرك كسريرة صدري وانت باب
علمي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك والحق على
لسانك وفي قلبك وبين عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما
خالط لحمي ودمي وان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك وعترتك في الجنة
وان عدوك في النار لا يرد على الحوض مبغض لك ولن يغيب عنه محب
لك قال فخر علي لله سبحانه ساجدا وقال الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام
وعلمني القرآن وحببني الى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا منه و
تفضلا ودر روایت سید حسنی است لولا ان تقول فيك طوائف
من امتي ما قالت النصارى في عيسى لقلت فيك قولا لا تمر بملأ الا اخذوا
تراب رجليك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني

كهرون من موسى الا انه لا نبي بعدي وانك تبرئ عني ذمتي وتقاتل على
سنتي وانك في الآخرة معي وانك على الحوض خليفتي وانك اول من يكسى معي
وانك اول من يدخل الجنة معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم
اشفع لهم ويكونون جيراني وان حربك حربي وسلمك سلمي وان سرك
سري وعلانيتك علانيتي وان الحق معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين
عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ولن يرد على
الحوض مبغض لك ولن يغيب عنه محب لك قال فخر علي عليه السلام
ساجدا وقال الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام پیغمبر با ما اگر نه بیم آن
بودی که طائفه چند از امت من درباره تو گفتندی آنچه درباره عیسی میگفتند
من امروز در فضایل و کمالات تو سخنی گفتمی که از آن قول به هیچ گروهی از مسلمانان
نرسیدی الا خاک سر دو پای و آب وضوی ترا به تبرک فرا گرفتندی
و بسبب آن شفا یافتندی ولکن ترا این فضیلت کافیست که تو از منی و من از تو

و تو از من میراث یابی و من از تو میراث یابم و تو از من آن منزلت
داشته باشی که هارون از موسی داشت اما فرق و منافیت در این باب
همین است که بعد از من هیچ پیغمبری نیست و تو وام و قرض مرا ادا کنی
و بر احیام سنت من قتال و کارزار نمایی و تو در آخرت اقرب و نزدیکتری
به من از جمیع مردمان و بدرستی که تو فردا از حوض میرانی دشمن خود را و
نخستین کسی که سوی من آب حوض کوثر آید تویی و از امت من نخستین کسی که بجنة
در آید تویی و بدرستی که شیعه و گروه تو بر منبرهای نور نشسته باشند سیراب بوده
و خواهند بود و روی ایشان سخت سفید شده در حوالی من باشند و بدرستی
که برای ایشان شفاعت خواهم تا فردا در جنت همسایه من باشند و بدرستی
که دشمنان تو تشنه لب بوده و خواهند بود و روی ایشان سخت سیاه شده
مقمحون یعنی از غلبه گریه بهوش افتاده و بدرستی که حرب کردن تو حرب
من باشد و سلم و صلح تو سلم و صلح من است و بدرستی که سر و نهان تو سر

و نهان منست و علانیه و آشکار تو آشکار منست و سریره صدر تو یعنی دل
که در سینه تست همچون دلی که در سینه منست و تویی باب علم من و بدرستی که
فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون منست و بدرستی
که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و در پیش نظر تو است و بدرستی که ایمان با خون
و گوشت تو آمیخته است چنانکه با خون و گوشت من آمیخته است و بدرستی
که الله تعالی مرا فرموده است که ترا بشارت دهم با آنکه تو و عترت و ذریت
تو در جنت باشند و بدرستی که دشمنان تو در آتش باشند هرگز دشمن تو سوی من
آب حوض کوثر نیایند و هرگز دوست دار تو از حوض غایب نشود راوی
روایت کند که حضرت مرتضی فرمود که من از برای حق سبحانه و تعالی بسجود
در افتادم و گفتم الحمد لله ستایش مر خدای را بر آنچه انعام کرد بر من از عطای
اسلام و مرا قرآن تعلیم کرد و نزد بهترین مخلوقات که خاتم انبیا و رسل است
محبوب گردانید از احسان و فضل خود و در کفایة الطالب از ابی هریره مروی است

که قالت فاطمة یا رسول الله زوجتنی من علی ابن ابی طالب و هو فقیر لا مال
که فقال صلی الله علیه و آله یا فاطمة اما ترضین ان الله تعالی اطلع الی اهل
الارض اطلاعة فاختار منهما رجلین احدهما ابوک و الآخر بعلک یعنی فاطمه
زهرا علیها السلام با پدر گفت که ای رسول خدا مرا با مرتضی جفت کردی
و حال آنکه او مرد فقیر است و هیچ مال ندارد آن حضرت فرمود که ای فاطمه
راضی نیستی بشوهری او مدرستی که الله تعالی بر اهل زمین مطلع شد و از
زمین دو مرد را اختیار کرد یکی پدر تو و یکی شوهر تست و در مسند المتعبدین
مثل این حدیث از ابن عباس مرویست لما زوج رسول الله فاطمة
بعلی قالت یا رسول الله زوجتنی من رجل فقیر لا مال له فقال النبی
صلی الله علیه و آله اما ترضین یا فاطمة ان الله عز و جل اختار من اهل الارض
رجلین فجعل احدهما اباک و الآخر بعلک یعنی چون رسول صلی الله علیه
و آله فاطمه را تزویج کرد به علی فاطمه گفت که ای رسول خدا مرا بمردی فقیر

تزویج کردی که او را هیچ چیز نیست پس پیغمبر فرمود که ای فاطمه راضی نیستی
بشوهری وی مدرستی که خدای عز و جل از اهل زمین دو مرد را اختیار
کرد و یکی را پدر تو و یکی را شوهر تو کردانید و در مناقب خطیب از
سلمان فارسی مرویست که گفت شنیدم که نبی الله را عارضه دست داد و فاطمه
زهرا بعیادت ایشان و چون آن حضرت را ضعیف و نحیف دید گریست
چنانکه اشک بر روی او روان شد آن حضرت فرمود که یا فاطمة ان
لکرامة الله تعالی ایاک زوجتک من اقدمهم سلما و اکثرهم علما و افضلهم حلما ان الله
اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختار منهم فبعثنی نبیا مرسلا ثم اطلع
اطلاعة فاختار منهم بعلک فاوحی الی ان ازوجه ایاک و اتخذه وصیا
میفرماید که ای فاطمه مدرستی که از جهة کرامتی که خدا را با تو است من ترا
تزویج کردم بکسی که اقدم صحابه است باسلام و اکثر ایشانست به علم
و افضل ایشانست بحلم مدرستی که الله تعالی بسوی اهل زمین اطلاع

ه نظری فرمود پس پدر ازیشان اختیار کرد و به نبوت و رسالت فرستاد
بعد از ان دیگر نظر کرد و ازیشان شوهر ترا اختیار فرمود و بسوی من وحی
کرد تا او را با تو تزویج کنم و او را وصی خود کردانم و در کفایة الطالب
چهل حدیث که حافظ ابو نعیم در شان حضرت مهدی جمع کرده
و در وسیلة المتعبدین هم از دار قطنی که صاحب جرح و تعدیل است مروی
شده و این سه روایت از روایت خطیب خوارزم اجمع و اتم است
که ابو هارون عبدی گفت که از ابی سعید خدری درخواست کردم که مرا
اخبار کن بحدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشی در فضل حضرت علی
ابو سعید گفت که رسول صلی الله علیه و آله خسته شد و فاطمه بعیادت
وی آمد و من از طرف راست رسول الله نشسته بودم و چون رسول الله ضعف
و نحیف دید گریه بروی غالب شد و اشک بر روی وی آمد و بروایت
وسیله بر روی رسول الله جاری شد آن حضرت فرمود که ما یبکیک یا فاطمة

قالت اخشی الضیعة من بعدک یا رسول الله فقال صلی الله علیه و آله
یا فاطمة اما علمت ان الله تعالی اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها
اباک ثم اطلع ثانیة فاختار منها بعلک فاوحی الله الی فانکحته و اتخذته وصیا
اما علمت انه زوجک اعظمهم علما و اکثرهم حلما و اقدمهم سلما فضحکت
و استبشرت فقال یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا ست خصال لم یعطها احد
من الاولین الی آخر الحدیث و در روایت وسیله که یا فاطمة ما یبکیک فقال
لها اما علمت یا فاطمة ان الله تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختار منها
اباک رسولا ثم اطلع ثانیة فاختار منها بعلک فامرنی ان ازوجک منه
اعظم المسلمین حلما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما انا زوجتک منه و لکن الله
زوجک یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها و تمام این
حدیث در مقدمه گذشته است یعنی رساله یا فاطمه گفت که ای فاطمه سبب
گریه تو چیست فاطمه گفت می ترسم که بعد از وفات تو ضایع شوم گفت ای

فاطمه آیا نه دانستی که الله تعالی بسوی زمین نظری کرد و از روی زمین
پدرترا برسولی اختیار کرد و بعد از آن دوم نوبت نظر کرد و از اهل
زمین شوهرترا اختیار کرد و بسوی من وحی کرد تا ترا بنکاح وی در آورم
و او را وصی خود گرفتم آیا نه دانستی که بسبب کرامتی که الله تعالی با تو
دارد ترا جفت کسی کردانید که اعظم صحابه است بعلم و اکثر ایشان است
بحلم و اقدم ایشانست باسلام پس فاطمه علیها السلام از شادی بخندید
و بشارت یافت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه ما که خاندان
نبوتیم هفت خصلت و منقبت داده شده ایم و تعداد این مناقب
در مقدمه گذشت ای ولی مومن با وجود تواتر و توارد این احادیث و
و اخبار که در کتب این علما اخبار آمده است که حضرت حق تعالی از
روی زمین حضرت مصطفی و مرتضی را اختیار کرده است **بیت**
بس کسی را که یار غار بود ∴ چه وجود و چه اختیار بود

و قاضی عضد بعضی ازین حدیث در مواقف آورده و گفته که حضرت رسالت
با فاطمه گفت که راضی نیستی ای فاطمه بدرستی که الله تعالی بسوی زمین اطلاعی
و نظری فرمود و پدرترا اختیار کرد و دوم نوبت اطلاع فرمود و شوهر
ترا اختیار نمود و بعد از ایراد این حدیث گفت شاید که علی را اختیار
کردن عام و من جمیع الوجوه نباشد بلکه اختیار او جهت جهاد یا برای
شوهری فاطمه باشد **جواب** گوییم که شاید را درین باب دخلی نیست چرا
که درین کتاب قریب پنجاه حدیث باشد که موید اخبار و اعتقاد ما و واقع
اعتبار روات اثنا عشریه است و شاهد عدلیست برانکه اختیار مطلق است
بشوهری و جهاد مقید نیست **دیگر** میگوییم که از اهل زمین مصطفی و مرتضی را
اختیار کردن مفهوم این حدیث متقدم دلیل افضلیت است چه در یک
روایت میفرماید که الله تعالی از زمین این دو مرد اختیار کرد یکی پدر تو
و یکی شوهر تو است و بروایت دیگر میفرماید که دو مرد را اختیار کرد

یکی پسر تو و یکی را شوهر تو کرد **و در روایت** دیگر می‌فرماید که حق تعالی
بسوی من وحی کرد تا او را جفت تو و وصی خود گردانم و وصی با تو بهترین
اوصیاست و قرینه کلام و اقتضای مقام بحسب فوق ادراک دلالت
می‌کند که حق تعالی از مردم آن دو را کار دو کس را الخلعت کرامت ممتاز
کرده یکی را نبی خود و یکی را وصی آن نبی گردانیده است و لفظ فجعل
احدهما اباک و الآخر بعلک دلیل واضح است بر آنکه بعلیت و شوهری
فاطمه علت و سبب اختیار برای شوهری فاطمه بوده باشد بلکه علت
اختیار مرتضی عنایت بی غایت حق است تبارک و تعالی که پیش از خلقت
آدم مشرف و مکرم بود چنانکه در احادیث این کتاب مبین و مترجم شده
و می‌شود چو پیش از آدم عالم علی را اختیار آمد و در ابعلیت زهرا
بعلیت کجا باشد و اختیار مرتضی از برای جهاد فقط بوده بلکه از برای
آن بوده که هم جهاد کند و هم حامل معارف الهی و علوم رسالت پناهی

و حاوی اخلاق و کمالات نامتناهی الهی و جامع حقایق و هادی خلایق
گردد و چند هزار کمال صاحب از دامن دولت آن سلطان ارباب حال
مکمل و مکمل شوند بیهقی در کتاب فضایل صحابه آورده است که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی
تقویه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب **ای ولی مؤمن** چون هر نبیی بصفتی از صفات
کمال و نعتی از نعوت جلال و جمال مخصوص و سرآمد شد چنانکه بعد از صفت
نبوت افضل و اکمل صفات آدم علم بود و احسن و اتم کمالات نوح
واشهر و اظهر نعوت ابراهیم حلم بود و اغلب و اعز فضایل موسی هیبت
بود و انفس و اقدس اخلاق عیسی عبادت بود لاجرم حضرت رسالت
حضرت مرتضی را آن نعوت و صفات و اخلاق و فضایل و کمالات
منصوص و مخصوص گردانید و چون اکمل اوصاف این پنج اولو العزم را

جامع شده باشد یقین که افضل صحابه او بوده باشد و قاضی عضد
خبر الطیر را که مثبت افضلیت مرتضی است آورده و بنفی مشغول شده و
خبر الطیر چنان بود که برای پیغمبر مرغی بریان کرده بهدیه آوردند پیغمبر دعا کرد
که ای بار خدایا کسی بفرست که بسوی تو دوسترین خلق تو باشد تا با من
ازین مرغ بخورد پس حضرت مرتضی آمد و با آن حضرت از آن مرغ اکل فرمود و
محبت و دوستی از حضرت حق کثرت ثواب و تعظیم باید پس حضرت مرتضی
افضل و اکثر ثوابا باشد قاضی گفته که این حدیث افاده آن نمی کند
که علی در همه چیزی دوسترین خلق باشد نزد خدای تعالی جهت صحت تقسیم و ادخال
لفظ کل و بعض یعنی شاید استفسار و تفحص کردن که دوسترین خلق است
فی کل شیء یا در بعض اشیا و علی هذا جایز باشد که علی اکثر ثوابا در امری
باشد و در اموری دیگر نباشد پس دلالت نکند بر افضلیت مرتضی مطلقا
جواب گوییم که بر این تقدیر ابوبکر افضل صحابه نباشد بقول شما چرا

که هیچ آیتی از قرآن مجید در شان وی نیامده است مگر آیه وسیجنبها الاتقی
الذی یوتی ماله یتزکی که علما شما گفته اند که این آیت در شان ابوبکر نازل
شده است چه بر غیر او صادق نیست و این عمده و اصل حجج در دلایل
ایشان است بر افضلیت ابی بکر معارض را رسد که گوید آیت سیجنبها الاتقی الذی
افاده آن نمی کند که ابوبکر در همه چیزی اتقی و پرهیزکارتر است فی کل
شیء یا در بعض اشیا و علی هذا افضلیت وی مطلق نباشد بلکه مقید بود و آنکه
میگوید و ما لاحد عنده من نعمة تجزی یعنی هیچ کس را از بشر در نزد ابوبکر
هیچ نعمتی نیست که مستوجب جزا باشد بنابر آنکه پیغمبر را بر مرتضی نعمت تر
وحق پروردن بود که مستوجب جزا و مستحق مکافات است برای ابوبکر نبود
جواب گوییم که چه نعمت اکبر و اعظم از نعمت هدایت تواند بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله قومی ضال جاهل را از ظلمت کفر و طغیان بیرون آورده و
ایمان آورد و چه تربیت بیشتر از آن باشد که جمعی ناپاک ناشسته روی را

بآب حلوت نبوت و رسالت از خباثت نقد و بکلی تطهیر داده بساط
قرب و یکایکی تطهیر مشرف گردانند و اگر حضرت رسول الله را نزد یک صحابه
و جمیع اهل اسلام نعمه تجزی بودی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
نفرمودی یعنی بگوی ای پیغمبر نمیخواهم از شما بر نعمت وحی رسانیدن و حق ادا
کردن هیچ اجری مگر دوستی مودت و محبت ورزیدن در حق اقربای من و کلام
که وحی رسانیدن و گمراهان را هدایت کردن و اهل سعادت گردانیدن نعمه تجزی
نباشد پس هیچ چیز نعمت تجزی نخواهد بود وقاضی این حدیث که انت
اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی تقضی دینی و تنجز وعدی علی ابن ابی طالب
ایراد کرده و گفته که این حدیث دلالت میکند بر آنکه علی بهترین و فاضلترین
کسی است از جهة وام گزاردن و وعده بجای آوردن من نه از جمیع الوجوه
بلکه ازین جهة بهتر است بنا بر آنکه تقضی دینی مفعول دوم اترکه است
یا خود حال است از آن مفعول جواب گوییم که تقضی دینی و تنجز وعدی

دو احتمال دارد یکی آنکه هو تقضی دینی و مقصود حضرت رسالت آنست
به دلیل روایت وسیله که و من تقضی دینی و تنجز وعدی علی بن ابی طالب و
روایت ابن مردویه که و خیر من اترکه بعدی علی ابن ابی طالب و غیر این
روایات چنانکه در باب پنجم گفته شود که در مناقب ابن مردویه است
که مالک از سلمان فارسی روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ان اخی و وزیری و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب و بروایت دیگر علی بن
ابی طالب خیر من اخلف بعدی و بنا علی هذا مرتضی بهترین و فاضلترین باشد
مطلقا نه آنکه از جهتی باشد و در جهت دیگر نباشد و در مسند از ابو بکر مرویست
که ان النبی صلی الله علیه و آله بعثه ببرائة الی اهل مکة لا یحج بعد العام مشرک و لا
یطوف عریان و لا یدخل الجنة الا نفس مسلمة و من کان بینه و بین رسول الله
مدة فاجله الی مدته والله بریء من المشرکین و رسوله قال فسار بها ثلاثا ثم
قال لعلی الحقه ثم رد علی ابی بکر فبلغها انت قال ففعل قال فلما قدم

علی النبی ابو بکر کی قال یا رسول الله حدث فی شی قال ما حدث فیک
الا خیر ولکن امرت ان یبلغها الا انا او رجل منی یعنی چون سوره برات فرود
آمد حضرت رسالت آن را کتابت فرمود بدست ابو بکر داد و بطرف مکه
فرستاد تا در موسم حج سوره را بر کافران خواند و مضمون آن در پنج کلمه با ایشان
رساند اول آنکه بعد ازین سال هیچ مشرک حج نکند دوم آنکه بعد ازین هیچ
برهنه طواف کعبه نکند سیوم آنکه بجنت نمی گذرد مگر مسلمان چهارم
آنکه رسول هر کرا مهلت داده باشد تا وقتی معین چون آن وقت آید یا اسلام
بود یا شمشیر پنجم آنکه خدا و رسول بیزارند از مشرکان و چون ابو بکر سوره
برات گرفته روان شد بعد از سه روز جبرئیل علیه السلام فرود آمد و
گفت حق تعالی میفرماید این سوره را بر کافران باید که تو خوانی یا کسی
که از تو بود پس حضرت مرتضی علی را علیه السلام در عقب ابو بکر فرستاد
تا او را باز گردانید و خود یعنی سوره را بر کافران رسانید راوی گوید

که چون ابو بکر بسوی پیغمبر آمد گریست و گفت ای رسول الله بتو در حق من چیزی
فرود آمد رسول فرمود که در حق تو بجز خیر و نیکی فرود نیامد ولیکن
فرمان یافته ام از حضرت حق که این سوره را باید که نرساند مگر من یا مردی که
از من باشد **و در مناقب** خطیب و مسند حنبل از عمرو بن میمون مرویست
و چون روایت خطیب از روایت احمد حنبل اخصر بود بآن اکتفا کردیم
قال کان ابن عباس جالسا اذ اتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم
معنا او تخلونا فقال بل اقوم معکم وکان اذ ذاک صحیحا قبل ان یعمی فحدثوه
فلا ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه ویقول اف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشر
فضیلة لیست لاحد غیره قال له النبی لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب
الله ورسوله ویحبه الله فاستشرف لها مستشرف قال این علی قالوا هو
فی الرحل یطحن قال وما کان احدکم لیطحن قال فجاء وهو ارمد لا یکاد یبصر قال
فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیی میگوید

که ابن عباس نشسته بود و در روایت مسند پهلوی ابن عباس نشسته بودم که نفر
آمدند و با ابن عباس گفتند یا انست که همراه ما باشی یا خود ما را ابا کند ازی
پس ابن عباس با ایشان گفت بلکه برخیزم و همراه شما باشم و در آن ایام
چشم ابن عباس هنوز پوشیده نشده بود عمرو بن میمون میگوید که ابن عباس همراه
ایشان رفت و با همدیگر سخن گفتند و ندانستم که چه می گفتند پس ابن عباس
آمد و دامن افشان میگفت اُفّ و تُفّ اف چرک گوش است و تف
چرک ناخن و اف کلمه ایست که در حین تضجر گفته شود و تف باتباع
آن گفته شود پس ابن عباس گفت وقعوا فی رجل یعنی در غیبت و بدگویی
مردی افتادند که ده فضیلت مشتر دارد که آن فضایل غیر وی هیچکس را نیست
و بعد از ان تعداد آن فضایل شروع کرد و گفت افتاده اند در غیبت مردی که
فضیلت نخستین وی انست که پیغمبر را وی گفت جهت فتح خیبر که البته فردا مردی را
خواهم فرستاد که الله تعالی هرگز وی را خوار و رسوا نکند و خدا و رسول

خدا را دوست دارد و خدا و رسول وی را دوست دارند پس هر یک
از صحابه منتظر بوده چشم آن داشتند که خود آن مرد باشد و چون روز شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که علی کجاست گفتند در منزل نشسته است
و توشه همراهان بدست آسیا طحن میکند و آرد می سازد و قاعده چنان بود
که چون صحابه بغزا رفتندی هر چند نفر یک جا نزول کردندی و یکنفر را جهت
خدمت در منزل گذاشتندی و باقی بغزا و مهمات پیغمبر شدندی پس حضرت
پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از روی انکار فرمود که هیچ کس نبود
که آسیا کند بجز علی ابن عباس گوید که مرتضی چشم بسته آمد بنابر آنکه بدرد
رمد گرفتار بود حضرت رسالت آب دهن در چشم وی انداخت فی الحال صحت
یافت بعد از ان رایت را که علم است بدست گرفت و سه نوبت جنبانید
و بدست حضرت مرتضی داد آن حضرت رفت و فتح خیبر کرد و صفیت
دختر حیی را که زن پیغمبر شد آورد و بعث ابابکر بسورة التوبه فبعث

علیا خلفه فاخذها منه وقال لا یذهب بها الا الرجل مومنی وانا منه

فضیلت دوم آنکه ابن عباس گوید که رسول صلی الله علیه و آله سورهٔ
توبه را با بی بکر داد و بمکه فرستاد و مرتضی را در عقب وی روانه کرد تا
سوره را از وی بستد و پیغمبر درحین فرستادن مرتضی را فرمود که باید که این سوره را
نبرد بجز مردی که از من باشد و من از وی باشم و قال قال النبی صلی الله
علیه و آله لبنی عمه ایکم یوالینی فی الدنیا والاخره یقولها مرتین او ثلثا و هم
سکوت وعلی یقول انا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والاخره فضیلت
سیوم ابن عباس گوید که پیغمبر با عم زادگان خود گفته بود که کدام
یک از شما متابعت و متابعت من میکند و با من همراهی می نماید در دنیا و آخر
واین کلمه را دو نوبت یا سه نوبت پیغمبر فرمود وعم زادگان جواب نمی دادند
ومرتضی در دو و سه نوبت میگفت که من متابعت و نصرت تو میکنم پس
پیغمبر با وی گفت که تو دوست و ولی و مومنی در دنیا و آخره قال

ابن عباس و کان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجه فضیلت چهارم
ابن عباس گوید که مرتضی نخستین کسی بود از مردمان که ایمان آورد بعد از خدیجه
و روایت مسند با سلام در آمد بعد از خدیجه قال و وضع ثوبه علی علی
وفاطمه والحسن والحسین وقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا فضیلت پنجم ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله
علیه جامهٔ خود را مرتضی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در پوشید و آیهٔ
انما یرید الله خواند چنانکه در مقدمه گذشت قال وشری علی نفسه فلبس
ثوب النبی صلی الله علیه و آله ثم نام مکانه فجاء ابوبکر وهو یظنه رسول الله
فقال له ان نبی الله قد انطلق نحو بئر ام میمون فادرکه فانطلق ابوبکر فدخل
معه الغار وبات علی یرمی بالحجاره کما کان یرمی نبی الله وهو یتضور
وقد لف رأسه فقالوا انک للئیم کما کان صاحبک لا یتضور ونحن نرمیه
وانت تتضور وقد استنکرنا ذلک فضیلت ششم ابن عباس گوید

که مرتضی جان خود بحضرت حق فروخت و خود را ایثار راه رسول الله
صلی الله علیه و آله کرد چنانکه جامه پیغمبر پوشید در شب هجرت و بجای وی
خسپید پس ابوبکر آمد و می پنداشت که آن خفته پیغمبر است مرتضی
با وی سخن آمد و گفت که پیغمبر بطرف چاه ام المیمون فرمود پس ابوبکر
بخدمت پیغمبر آمد و هر دو بغار رفتند ابن عباس گوید که در آن شب
کفار قریش بر مرتضی سنگ می انداختند چنانکه هر شب با پیغمبر میکردند
و مرتضی بر خود می پیچید و حال آنکه سر خود را از تواتر سنگها نپیچیده
بود تا صبح شد بعد از آن جامه از سر و روی خود برداشت گفتند که
تو لئیم و مطاقت بوده چرا که یار تو بر خود نمی پیچید در حالتی که ما او را
سنگ می گرفتیم و تو بر خود می پیچیدی و ما درین کار متردد بودیم که این
کس شاید که محمد نباشد قال ابن عباس و خرج رسول الله فی غزوة تبوک
قال فقال له علی اخرج معک فقال له نبی الله لا فبکی علی فقال له اما

ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی لا ینبغی
ان اذهب الا و انت خلیفتی **فضیلت هفتم** ابن عباس گوید که پیغمبر در غزای
تبوک از مدینه بیرون فرمود مرتضی با وی گفت که همراه تو می آیم آن
حضرت فرمود نه پس مرتضی گریست پیغمبر صلی الله علیه و آله با وی گفت
آیا راضی نمیشوی بآنکه تو از من منزلت داشته باشی که هرون از موسی داشت
شاید که من بجای روم الا که تو قایم مقام و خلیفه من باشی یعنی در حیوة و در
ممات قال و قال له انت ولی کل مومن و مومنة **فضیلت هشتم** ابن عباس گوید
که رسول الله صلی الله علیه و آله با مرتضی فرمود که بعد از من ولی
و خداوند جمیع مومنین و مومنات توئی و قال ابن عباس بستند رسول الله
ابواب المسجد غیر باب علی علیه السلام قال فیدخل المسجد جنبا و هو
طریقه لیس له طریق غیره **فضیلت نهم** ابن عباس گوید که رسول الله
صلی الله علیه و آله ابواب صحابه را که در مسجد بود بر آورد مگر باب علی را

ابن عباس گوید مرتضی با اہل خود منخفت و بمسجد مسکن داشت وحال آنکه
باب احتیاج داشت و راهی دیگر بجز درون مسجد نداشت قال و من کنت
مولاه فان مولاه علی **فضیلت دهم** ابن عباس گوید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم در حق مرتضی فرمود هر کس را که من خداوندم پس
بتحقیق خداوند او علی است **ای ولی مومن** عجب انست که با وجود
این احادیث که السنه ناطقه و نصوص قاطعه اند بر افضلیت ابو تراب
علیه السلام بخاری در باب فضایل ابی بکر علیه اللعنه آورده است
که عمرو عاص گفت چون از جیش ذات السلاسل باز گشتم از پیغمبر پرسیدم
که کدام یک از زنان دوست تر است بسوی تو فرمود عایشه گفتم از مردان
فرمود پدر او گفتم بعد از او فرمود عمر و هم درین باب روایت کند که
عبدالله عمر گفت ما در زمان رسول الله هیچکس را برابی بکر مقدم نمیداشتیم
و ابوبکر را افضل صحابه میدانستیم بعد ازان عمر را و بعد ازان عثمان را

و بعد ازان میکذاشتیم اصحاب محمد را و یکی بر دیگری تفضیل نمیکردیم
ای ولی مومن این روایات و راویان را و احادیث کتابها را بنگر و حکم
فرما میان آن و این و هر چه حدیث که والله ما طلعت الشمس و لا غربت
بعد النبیین و المرسلین علی رجل افضل من ابی بکر دلالت میکند بر آنکه ابوبکر
افضل است از ابوتراب بنابر آنکه بعد النبیین و المرسلین است و مرتضی
بنص آیت انفسنا و انفسکم نفس حضرت مصطفی است پس بحسب معنی ممیز و
مستثنی است و در تحت افضلیت ابوبکر داخل نیست بدلیل حدیث کنت
انا و علی من نور واحد که درین باب گفته و بدلیل که اہل تعصب روایت کنند
و نزد ایشان بسی معتبر است که عایشه در حضور فاطمه زهرا از حضرت
رسالت پرسید که دوست ترین مردمان بسوی تو کیست آنحضرت فرمود
که ابوبکر عایشه گفت بعد ازان کیست فرمود که عمر پس فاطمه از سر غیرت
گفت یا رسول الله لم تقل فی علی شیئا هیچ سخن در علی نفرمودی رسول الله

فرمود علی نفسی و هل رایتا احدا یقول فی نفسه شیئا یعنی ای عایشه از جهت
غیری رسید نه از جان و نفس من از ان جهت علی را اکثر دم دیکر در زبان اهل بیت
و عترة حدیث روایت می کنند که رسول فرمود ما من نبی الا وله نظیر فی امتی
ابوبکر نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هارون و علی نظیری و فی روایة
من اراد ان ینظر الی عیسی بن مریم فلینظر الی ابی ذر یعنی هیچ نبی نیست که او را
مانند و نظیری نیست در امت من ابوبکر نظیر ابراهیم است و عمر نظیر موسی
و عثمان نظیر هارون و علی نظیر من است و در بعضی روایات آمده است
هر که خواهد که نظر کند بسوی عیسی بن مریم پس باید که بسوی ابی ذر نظر کند ای
ولی مومن اگر انصاف باشد ازین یک حدیث افضلیت را دریغمبر که علی ممسوس
فی ذات الله است محقق میشود زیرا که چون رسول الله افضل و اکمل جمیع
انبیا و رسل است صلوات الله علیهم پس علی ولی الله که نظیر محمد رسول الله
باید که افضل و اکمل جمیع صحابه باشد و این سخنان که در کتاب ما گفته می شود

به نسبت با عارفان محرک است و به نسبت با طالبان منبه و موقظ متعصبان
نه در کثرت روایت محفوظ و نه از قلت عبارت محظوظ اند اگر فی المثل
حضرت مصطفی بعالم بشریت آید و خواهد که متعصبی را باقرار و انصاف آرد
بی ارادت و مشیت حق میسر نشود این فقیر خود در چه حساب است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

باب دوم

در ثبوت افضلیت مرتضی علی از جهت فضل و شرف محل ولادت و استحقاق مرتبه امامت و خلافت
بنص حدیث و آیات ای ولی مومن بدانکه حضرت مرتضی در اندرون خانه کعبه
بوجود آمد روز جمعه سیزدهم شهر الله الاصم رجب بعد عام فیل بسی سال و
گویند بعد عام الفیل بیست و هشت سال و نزد شیعه روایت اول
اصح است و درون خانه بغیر او هیچ مولود بوجود نیامده و عام الفیل
جهة آن تاریخ شد که ابرهه پادشاه حبشه در ان سال لشکر و فیلی چند بقصد خرابی
کعبه فرستاده بود بسبب آتشی که از طرف بادیه عرب بربیعه که معبد نصاری است

افتاده و قصه اصحاب الفیل بطیر ابابیل در تفسیر سوره الم ترکیف مذکور
و مسطور است و چون متعارف است که هر واقعه و حادثه که غریب
و عجیب باشد از ابتدا تاریخ کنند لاجرم عرب آن سال ابتدا تاریخ کردند و
حضرت مصطفی در آن سال بوجود آمد و چون بعالم بقا نقل فرمود مرتضی را
سی و سه سال بود و بعد رسول الله سی سال امام عالم و غوث اعظم و قطب
دایره بنی آدم و عالم و خلیفة الله و قایم مقام رسول الله او بود و آنکه حضرت
رسالت که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا فرموده بدین
معنی اشارت نمود یعنی خلافت و امامت بعد وفات من سی سال باشد
بعد از آن تغلب و اتفاق بودنه باهلیت و استحقاق چرا که عضوض مبالغه
است در آنکه آن ملک بسیار گزنده و بدندان گیرنده است اگرچه بعضی صحابه
برسم حکومت و اسم خلافت صوری مشهور و معروف بودند اما فی الحقیقه
ابوالحسن بود که بکمال خلافت صوری و معنوی بر زبان رسول الله مبعوث و منعوت

و موصوف بود و لهذا در جمیع مشکلات بفرمان وی راه میرفتند و بکرات
و مرات گاه یا مفرج الکرب و گاهی لولا علی لهلک عمر می گفتند و از جمله
این سی سال بیست و چهار سال و چند ماه ممنوع بود و بوصیت حضرت
نبوت بصبر و مدارا زندگانی میفرمود و پنج سال و چند ماه به جهاد ناکثین
که بیعت شکنان و قاسطین که ظالمان و مارقین که از دین برون شدگانند ممتحن بود
چنانکه حضرت رسول الله سیزده سال ممنوع بود از تصرف در احکام نبوت
و اوامر و نواهی رسالت گهی در شعب که در کوه است شش سال بحصار و گاهی
بسنگ کودکان و سنگ کافران و نوبت دفع مضرت از مومنان بنابر آنکه
وعده ظهور اسلام و قوت دین مصطفی نرسیده بود تا کار بجایی رسید
که از استیلای کفار و ایذای اشرار بعضی صحابه و حضرت جعفر طیار به حبشه
رفتند و بعضی صحابه و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت کردند
و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد کافران و کشاکشهای منافقان ممتحن بودند

اراده و شفقت الهی بود در هر عصری چنین بود سنة الله التی قد خلت من قبل
ولن تجد لسنة الله تبدیلا ای ولی مومن بدانکه این امت بعد وفات حضرت
رسالت در سر چشمهٔ ولایت اختلاف کردند هر چه شیعه وی که جمیع بنی
هاشم اند و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود
و حذیفه بن ثابت که ذو الشهادتین است و ابو ایوب انصاری و جابر بن
عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و امثال ایشان از اصحاب صفه گفتند
که خلیفه و امام بعد رسول الله علی مرتضی است بحجت آنکه مجمع صفات الهی و
مجموعه کمالات نامتناهی بعد رسول الله او بود و بنص آیات و احادیث
نامعدود و صفات کمالات غیر محدود و از آن جمله حجت اول بنص
آیت و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله معین باید که اولو
الارحام که خویشان نزدیک اند احق و اولی اند بیکدیگر و این معنی در باب دهم آمد
و ابو تراب است که او اولو الارحام است نه ابو بکر پس بخلاف و جانشینی

نشینی حضرت ابو القاسم اند او احق و اولی باشد چه این حقیقت و اولویت
که اولو الارحام بحکم کلام الله دارند بکرسی است بر جمیع وجوه است نه از وجهی
مقید بنا بر آنکه حکم اولویت این آیت مطلق است حجت دوم بنص آیت
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیة یعنی متصرف در شما نیست مگر حضرت
جل و علا و رسول خدا و آن مومنان که در حین رکوع در نماز صدقه بسائل دادند
چنانکه در باب دهم تقریر یابد پس هر چه خدا و رسول را از ولایت ثابت
شود امیر المومنین را ثابت باشد چرا که معنی آیت بدلیل کلمهٔ حصر چنین است
که متصرف در شما نیست الا حضرت الله و رسول الله و علی ولی الله نه غیر
ایشان و علی هذا صفت تصرف در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر شده
چه کلمهٔ انما از آلات و ادوات حصر است و چون این حرف معلوم شد
گوییم که لفظ ولی در لغت عرب بسه معنی بیش نیامده است بمعنی متصرف
که احق و اولی بتصرف عبارت از اینست همچون ولی کودک و ولی زن

وبمعنی محب و ناصر باشد و باین معنی خوانده بود بجهت انتفای صدق این
قصر و عدم صحت این حصر برای انکه معنی است چنین شود که محب و ناصر شما نیست
الا خدا و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان لازم آید که محبت و نصرت مومنان درین
سه منحصر شده باشد و حال انکه محبت و نصرت در ایشان منحصر نیست
بلکه عام است در حق جمیع مومنان بنص قول والمؤمنون والمومنات
بعضهم اولیاء بعض و چون ولی در آیت بمعنی متصرف و اولی بالتصرف
باشد لازم که در مومنان متصرف بود باید که امام و قایم مقام سید الانام
و قطب دایره اسلام او باشد نه غیر او و قاضی عضد در مواقف گفته که ولی
درین آیت بمعنی ناصر است و اگر نه چنین باشد نظام آیت دلالت کند بر آنکه
مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد در حال حیوة رسول الله و
این معنی باطل است جواب گوییم که حضرت رسالت در حال خود
امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام الاولیا و امام من اطاع الله و اولی الناس

بالناس مرتضی را خوانده است چنانکه در حدیث الست اولی بالمومنین
وغیره مفهوم شود و قاضی عضد درین آیه شبهه دیگر کرده و گفته که ولی اینجا بمعنی
اولی بالتصرف نیست چه آنکه با آیتی که قبل ازو گذشت و آیتی که بعد ازو
آمده است مناسبت ندارد و آیه قبل اینست که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مومنان باید که فرا مگیرید
جهودان و ترسایان را اولی و ناصر خود چه ایشان ناصر یکدیگرند و آیت بعد
که و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی
هر که محب و ناصر خدا و رسول و مومنان باشد غالب خواهد بود جواب
گوییم که مقرر است که آیات قرآن منجم و متفرق فرود آمده است
و بعضی صحابه آن را بر نسق ترتیب داده اند و مشهور است که آیه
انما ولیکم الله با آیات متقدم نشده بلکه میان آیات سابقه و آیت
انما ولیکم الله چهار پنج آیت دیگر است و بر تقدیر تسلیم گوییم که ولی را در آیات

انما ولیکم الله اگر بر محبت و ناصر حمل کنیم همان محذور که حصر محبت است
و نصرت لازم آید و حال آنکه محبت و نصرت مومنان در خدا و مصطفی
و مرتضی منحصر نیست بلکه عام است میان مومنان چنانچه تقریر یافت
دیگر آنکه چه محذور لازم آید اگر نظام دلیل شما و حجت بدین نسق باشد
که متصرف در شما نیست بغیر الله و محمد و علی و هر که محبت و نصرت الله و محمد
و علی ورزد بنا بر آنکه اولی او اولی تصرف و خداوندی اندین مرتبتی که کس
غالب خواهد بود و قاضی عضد درین آیت شبهه دیگر ایراد کرده و گفته
که الذین آمنوا جمع است و مرتضی واحد و حمل جمع بر واحد متعذر و ممنوع
است دیگر گفت که نزول آیت در شان علی منافی شمول غیر او نیست
بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او **جواب گوییم** که اخذ
بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل آن علما بتحریر احق و اولی است از سخن شما
درین تقریر و تحریر و چون در جمیع تفاسیر آمده است که این آیه در شان

آن حضرت نازل شده و بوی مخصوص است چنانکه در باب دوم مذکور شود
پس حمل جمع بر واحد جهت تعظیم چرا جایز نباشد و حال آنکه وحشی که قاتل حمزه
و کافر حربی بود چون داعیهٔ اسلام پیدا کرد و از فعل خود نا امیدی می نمود
حضرت صمدیت در استمالت وی این آیت فرمود که یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم و بر لفظ الذین اسرفوا و لفظ الذین که صیغه جمع است اختصار
نفرمود تا حرف نداء و یا کنایه که هم دلیل استعطاف است با آن ضم نمود
و دیگر بر تقدیر تسلیم سخن شما که مراد الذین امنوا علی است و امثال وی گوییم
چون این آیت در شان امیر المومنین نزول یافت پس اولویت تصرف وی
باصالت باشد و امثال وی را بفرعیت و تبعیت بود و بحکم الفضل للمتقدم
فضل اصل بر فرع اظهر من الشمس **حجت سیوم** نص حدیث
غدیر خم که رسول الله صلی الله علیه و آله دست مرتضی علی را گرفت
و بالای پالان شتر رفت و فرمود که الست اولی بالمومنین من انفسهم قالوا

بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی آیا من تصرف کردن در مومنان
اولی از مومنان نیستم صحابه گفتند بلی فرمود هر که من اولی بالتصرف باشم
پس علی اولی بالتصرف باشد حضرت فاطمه زهرا روایت کند که چون
حضرت رسول از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم نزول فرمود در کرمای
گرم وگفت ایها الناس من اولی بالناس بالمومنین ای مردمان کیست اولی
مردمان تصرف کردن در مومنان صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمومنین
یعنی خدا و رسول اولی است سه نوبت آن سوال کرد و صحابه این جواب می‌گفتند
در نوبت چهارم برخاست و دست مرتضی را گرفت و فرمود اللهم
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واین سخن را
هم سه بار مکرر کرد یعنی ای بار خدای هر که من اولی بالتصرف باشم علی اولی
بتصرف باشد و در آخر این حدیث فرمود که الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب
آگاه باشید که تبلیغ کند و برساند این سخن را آنکه از شما حاضر است بکسی که

غایب است و در وسیلة المتعبد از براء بن عازب مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که الست اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی قال
الست اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی قال الیس ازواجی امهاتکم قالوا بلی
قال فهذا مولا من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقیه بعد
ذلک عمر فقال له هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا
کل مومن و مومنة یعنی مصطفی دست مرتضی را گرفت در روز غدیر خم و با صحابه گفت
که آیا من تصرف کردن در مومنی اولی از آن مومن نیستم گفتند بلی گفت آیا زنان
من مادران شما نیستند گفتند بلی فرمود بدرستی که این کس یعنی مرتضی مولی خداوند
است هر که من مولی و خداوندم و از بهر مرتضی علی آن دعا کرد و راوی روایت
کند که عمر خطاب بعد از آن مرتضی را دید و تهنیت کرد و گفت هنیئا لک یعنی
گوارنده باد ترا این منقبت ای پور ابی طالب در شب و روز خود در شبانگاه
خداوند من و مومنین و مومنات شدی جواب گویم تهنیت و مردگانی

عمر خطاب دلیل واضح است بر آنکه مراد از اولی درین حالت جز اولی بتصرف
نیست چه اگر مراد ناصر بودی تهنیت را وجهی نبود چرا که نزد جمیع صحابه
بمضمون آیات و اقوال و افعال روشن و معین بود که مومنان ناصر و معین
همدیگرند پس اگر از جمله مومنان یک شخص را به ناصریت تعریف و تهنیت کنیم
تحصیل حاصل بلکه عبث باشد و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس
مرویست که پیغمبر فرمود ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا
بلی یا رسول الله قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه چنانکه در باب
دهم در سبب نزول آیت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک روایت
کرده شود و در مناقب خطیب و مسند احمد از بریده اسلمی مرویست که گفت
در خدمت مرتضی سوی یمن بغزا رفتم و از وی جفایی دیدم و چون بحضرت
مصطفی رسیدم علی را عیب و نقص یاد کردم دیدم که روی مبارک
مصطفی متغیر شد و فرمود که یا بریده الست اولی بالمومنین من انفسهم

بریده گوید گفتم بلی آن حضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ای ولی مومن
بدانکه لفظ مولی در لغت عرب بهفت معنی آمده است اول بمعنی آزاد
کننده دوم بمعنی آزاد شده سیوم بمعنی عم زاده چهارم بمعنی همسایه
پنجم بمعنی هم سوگند ششم بمعنی ناصر هفتم بمعنی اولی بتصرف
وحمل مولی بر معانی پنجگانه اولی و بر ناصر ممتنع است چه همه کس میدانند
که مومنان ناصر یکدیگرند پس باید که مولی درین حدیث بمعنی اولی بالتصرف باشد
و قاضی عضد در مواقف گفته که این حدیث را اکثر اهل حدیث نقل نکرده اند
گوییم که از اصحاب حدیث اگر دو سه کس آن را نقل نموده و در کتب خود مسطور
کرده باشند ما را آن مقدار کافیست در احتجاج و استشهاد و دیگر گفت
که علی روز غدیر خم همراه پیغمبر نبود بلکه در یمن بود گوییم که در بخاری آمده است
که مرتضی از یمن بسوی مکه آمد و با رسول حج گذارد و قربان کرد و در آن
حج هیچکس به مدینه نفرستاد و قربان نکرد مگر مصطفی و مرتضی دیگر گفت اگر حجه

صحت مسلم داریم اما اکثر راویان مقدمه آنرا که الست اولی بالمومنین
من انفسهم روایت نکرده اند گوییم غرض تواتر و صحت حدیث است
اگر اکثر راویان شما آنرا روایت نکرده باشند با قل اکتفا نمودن هم جایز
است چنانکه از براء بن عازب و زهری و ابن عباس و بریده اسلمی در کتب
مذکوره بطرق متعدده مسطور است ای ولی مومن مثل قاضی عضد
درین ایراده مثل الغریق یتشبث بکل حشیش است چه کند مسکین میخواهد که
مقدار مقدور مناقب و فضایل مرتضی را علیه السلام جوابی و عذری گوید
دیگر گفت مولا درین حدیث بمعنی ناصر آمده است بدلیل آخر حدیث
که اللهم وال من والاه است گوییم اول حدیث که الست اولی بالمومنین
مقدمه و تمهید کلام است دلالت میکند برآنکه مولی بمعنی اولی بالتصرف است
دیگر گفت که مولی در عربیه بمعنی اولی نیامده است گوییم قول حق تعالی
که ماویکم النار هی مولیکم دلالت میکند که مولی بمعنی اولی آمده است یعنی

جای شما آتش است او بشما اولی است و آنچه میگویند که لفظ مولی در هی
مولیکم بمعنی مقر و مآل و عاقبت الامر است بقرینه بئس المصیر آن هم مسلم نیست
چراکه مولی در عربیه هفت معنی بیش ندارد چنانکه در اول این کلمات گذشت
و بمعنی مقر و مآل و عاقبت الامر قطعا نیامده دیگر گفت اگرچه مسلم داریم
بمعنی اولی دلیل چیست برآنکه مراد اولی بالتصرف است اولی جایز است
که مراد از آن اولیت باشد در امری از امور چنانکه خدای تعالی میفرماید ان اولی
الناس بابراهیم للذین اتبعوه والذین یعنی بدرستی که سزاوارترین
مردمان با براهیم آنهایند که اتباع او کرده اند و این اولویت با براهیم
شاید که از جهت قرب یا از جهت اتباع یا اختصاص وی باشد و اولی بالتصرف
اینجا مراد نیست و صحت استفسار و صحت تقسیم دلیل است برآنکه
مراد از اولی اولیت است در امری از امور اما استفسار چنانکه گوئی
زید در چه امر اولی است بعمرو در نصرت یا در محبت یا در تصرف و اما تقسیم

چنانکه گویی زید اولی است بعمرو این اولویت یا در نصرت اوست یا در
ضبط اموال یا در تصرف در اوست **جواب گوییم** دلیل یا براکه مراد
از اولی بالمؤمنین من انفسهم اولی بالتصرف است جز ضمیمه من انفسهم
نیست چه باین قرینه محقق می شود که مراد از اولی درین حدیث جز اولی بالتصرف
نیست نه مراد اولویت است و آن اولویت در امری از امور زیرا که نفس
مردمان از مردمان اولی بودن بغیر اولی بودن بالتصرف هیچ معنی ندارد
بلی اگر قید من انفسهم نبودی استشهاد قاضی عضد بآیت ان اولی الناس
بابراهیم و استدلال او بصحت استفسار و صحت تقسیم راست بودی
چه نظم آیت مثلا اگر چنین می بود که ان اولی الناس بابراهیم من نفسه
للذین اتبعوه مراد ازین اولی بالتصرف می بود و همچنین اگر گویی زید اولی
بعمرو من نفس عمرو استفسار و تقسیم را صحت نمی ماند چه مراد اولی بالتصرف
می شود لاغیر قاضی عضد معذور است **حجت چهارم** بنص حدیث

انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ترمذی و غیره از
علی حدیث آورده اند که حضرت مصطفی بغزای تبوک رفت و حضرت مرتضی را
در مدینه گذاشت مرتضی فرمود یا رسول الله مرا با زنان و کودکان میگذاری
آن حضرت فرمود که راضی نمی شوی که از من آن منزلت داشته باشی که هارون
از موسی داشت و این قصه چنان بود که حضرت رسالت چون بغزای تبوک
میفرمودند و تبوک در راه شام است و بسیار دور بود حضرت مرتضی را
از خوف هجوم اعادی بر مدینه بر سر اهل و عیال قائم مقام خود گردانید
و فرمود که الله تعالی مرا وعده داده است که تبوک را حاجت بجنگ نیست
و بی کلفت و مشقت آن را فتح خواهیم کرد و حضرت مرتضی در هیچ غزا
از مصطفی مختلف نشدی مگر درین غزا پس اشقیا زبان طعن گشودند که علی
در حساب کودکان و زنان است چون حضرت مرتضی این سخن شنید
سلاح و درع پوشید و سوار شد و در اول منزل بحضرت مصطفی رسید

آن حضرت فرموده که موسی چون بکوه میرفت هارون را قایم مقام خود
گذاشت چنانکه حق تعالی در کلام مجید از موسی حکایت می کند که با هارون
گفت اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه من باش
در قوم من و اصلاح کن میانه ایشان و اتباع راه اهل فساد مکن ای ابو الحسن
تو از من آن منزلت داری که هارون داشت از موسی پس بحکم این حدیث
هر چه هارون را ثابت بود از استحقاق و استخلاف وغیره آن همه مرتضی را
ثابت باشد مگر نبوت که مستثنی است در لا نبی بعدی و این حدیث از امیر
المومنین علی نص خفی بلکه نص جلی است و قاضی عضد در مواقف آورده است
که علی خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بغزای تبوک و هارون خلیفه موسی
شد در حین رفتن بکوه طور پس جمیع منازل را عام و شامل باشد جهة
آنکه از جمله منازل هارون یکی برادری و یکی پیغمبر بودن است جواب
گوییم هر چه قول تو که از جمله منازل هارون یکی برادریست و یکی پیغمبری

سخنی است حشو و بی وقوفانه چرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منزله پیغمبری را در لا نبی بعدی استثنا فرموده است پس این سخن تو عبث
و عیب باشد و هر چه برادریست خود مشهور است که رسول صلی الله
علیه و آله ویرا برادر برگرفته و در مواضع متعدده برادر گفته است و حق
تعالی پیش از خلقت سموات بدو هزار سال بر در جنت نوشته که محمد
رسول الله علی اخو رسول الله چنانکه در باب هشتم آورده شود پس اگر
اخوت بقول خدا و رسول خدا محقق شود هیچ قول مقبول نخواهد بود و اگر گویی
که غرض از اخوت مادری یا پدریست گوییم که اخوت مناسبی ارفع و اعرف است
از اخوت نسبی و اخوت روحی و قلبی اعز است از اخوت بطنی و صلبی و هر چه
قول تو است که این حدیث در حین رفتن بغزای تبوک گفته شد پس مخصوص باشد
بآن استخلاف و عام نبود گوییم که حضرت رسالت این حدیث را مکررات
و مرات با مرتضی در چند موضع فرموده است در فتح خیبر و در غزای

سلاسل و روزن بستن درهای مسجد و غیر آن چنانچه مذکور **حجت پنجم**
نص حدیث علی منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی **و در مسند** از بریده
اسلمی روایت دیگر مرویست که چون من حکایت یمن و شکایت ابوالحسن
کردم حضرت رسول در غضب شد و فرمود که لا تقع فی علی فانه
منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی یعنی ای بریده در غیبت و منقصت علی
میفتی که علی از منست و من از ویم و اوست اولی بتصرف در شما بعد از من
و این سخن را دو نوبت فرمود دلیل است بر تاکید در تخصیص بخلافت
و تادیب و تنبیه صحابه و در سنن ترمذی از عمران بن حصین مرویست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که حضرت مرتضی علی را امارت لشکر داد
و بغزا فرستاد و چون بکفار غالب آمد حضرت مرتضی دختری را
مخصوص خود کردانید بعضی از همراهان او انکار کردند و چهار کس از
صحابه عهد بستند که چون بحضرت رسند حکایت و شکایت علی کنند

باشد که جهة فاطمه زهرا بر مرتضی غضب کند و قاعده صحابه چنان بود
که چون از سفری مراجعت کردندی اول بسلام و خدمت حضرت رفتندی
پس بخانهای خود شدندی چون لشکر بمدینه رسید از آن چهار شخص یکی برخاست
و گفت یا رسول الله علی چنین و چنین کرد و مضمون شکایت وی این بود
که علی دختری اصطفا کرد چنانکه تو زنان و غیر آن اصطفا می کنی پس حضرت
رسالت روی از آنکس گردانید و هیچ نگفت دویم برخاست و همین
گفت از وی هم روی گردانید پس سویم برخاست و همان گفت از وی
هم اعراض کرد چون چهارم برخاست و همچو ایشان گفت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در قهر و غضب شد و فرمود که ما تریدون من علی
ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن من بعدی
چه میخواهید از علی چه میخواهید از علی مرتبتی که علی از منست و من از علی ام
و اوست خداوند همه مومنان بعد از من **و در فردوس الاخبار** هم از عمران

مرویست که رسول فرمود علیٌ منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی
اگر کسی گوید که ولی درین حدیث بمعنی محب وناصر است واگرنه در آیت
انما ولیکم الله تمسک منع حصر کردی وگفتی که ولی در انما بمعنی محب وناصر شاید
که باشد چرا که محبت ونصرت شاید که منحصر در خدا ومصطفی ومرتضی می شود
اینجا عذری داری **جواب گوییم** که این حدیث هم برطبق آیه آمده است و
هم متضمن حصر است بدلیل تقدیم هو که ضمیر منفصل است یعنی هو ولی کل
مؤمن لا غیره ودیگر قرینه حال وشان ورود این حدیث با کمال دلالت می کند
برآنکه ولی اینجا بمعنی خداوند واولی بالتصرف است بنابر آنکه صحابه از جهت
اصطفای دختر از حضرت مرتضی شکایت کردند یعنی مرتضی را اهلیت وا
استحقاق آن نیست که بی پدر خود کاری کند ودختری را اختیار واصطفا نماید
پس حضرت رسالت اشارت آمیز فرمود وگفت که مرتضی را استحقاق آن
هست که اختیار واصطفا کند چنانکه من میکنم چرا که اصطفایی که من میکنم

بنابر آنست که من اولی بالتصرف وخداوند شما ام ومرتضی بعد از ان
بمرتبه من یعنی در حال حیوت ومماة من خداوند شما است **حجت ششم**
نص حدیث که در مناقب خطیب ودر وسیلة المتعبدین مرویست که از عبدالله
مسعود که گفت کنت مع رسول الله وقد اصحر بودم همراه رسول الله
در حالتی که بصحرا رفت فتنفس الصعداء پس آه سرد کشید فقلت یا رسول الله
مالک تتنفس قال یا ابن مسعود نعیت الی نفسی گفتم ای رسول چیست که آه سرد میکشی
فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ من بمن رسانیدند قلت استخلف یا رسول الله
قال من قلت ابا بکر فسکت کسی را قایم مقام خود کن ای رسول خدا آن حضرت
فرمود که را خلیفه کنم گفتم ابوبکر را آن حضرت هیچ نگفت وباز آه سرد کشید
دیگر پرسیدم وهمان جواب شنیدم این نوبت گفتم عمر را خلیفه کن آن حضرت
خاموش گشت وباز تنفس فرمود ودرین نوبت گفتم علی را آن سرور تفجع
گفت آوه سر گران کرد آه کشید و سرگاه او را خلیفه وقایم مقام خود

نز کرد قبول کنند و بحق خدا که اگر شما این کار میکردید شما را جنت می
میکذرانیدم و تمام لفظ حدیث اینست ثم تنفس فقلت مالی اراک تنفس
یا رسول الله قال نعیت الی نفسی فقلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
عمر بن الخطاب فسکت ثم تنفس فقلت مالی اراک تنفس یا رسول الله قال نعیت
الی نفسی فقلت استخلف یا رسول الله قال من قلت علی بن ابی طالب قال
اوه لن تفعلوه اذا ابدا والله لئن فعلتموه لیدخلکم الجنة و در روایت سلیم
اینست گفت مع رسول الله فتنفس فقلت یا رسول الله ما شانک قال یا ابن
مسعود نعیت الی نفسی قلت فاستخلف قال من قلت ابا بکر فسکت ساعة
ثم تنفس فقلت ما شانک یا رسول الله قال نعیت الی نفسی قلت استخلف قال
من قلت عمر قال فسکت فقلت ما شانک قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف
قال من قلت علی بن ابی طالب قال اما والذی نفسی بیده لئن اطاعوه
لیدخلن اجمعین لیدخلن الجنة اجمعون یعنی با حضرت مصطفی بودم پس آنحضرت

آه سرد کشید گفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود که خبر مرگ من رسید
گفتم استخلاف کن فرمود کرا گفتم ابو بکر را پس آنحضرت یکساعت خموش
شد بعد از آن آه سرد کشید دیگر حال پرسیدم و همان جواب شنیدم این نوبت
گفتم عمر را خلیفه کن آنحضرت جواب نداد یکساعت گذشت دیگر باز
آه سرد کشید و چون گفتم که علی را خلیفه کن فرمود بحق آنکه جان من
بدست قدرت اوست که صحابه اگر اطاعت علی کنند البته همه را بجنت
گذارند **حجت هفتم** از عمر و سلمه مرویست که گفتند شنیدم از رسول الله
که در حجة الوداع میفرمود علی یعسوب المسلمین المومنین و مال یعسوب
الظالمین علی اخی و مولی المومنین من بعدی و هو منی بمنزلة هارون من
موسی الا ان الله ختم النبوة فلا نبی بعدی و هو الخلیفة فی الاهل والمومنین بعدی
یعنی علی شاه مومنانست چه زنبور عسل را یعسوب گویند و مال شاه
شاه ظالمانست علی را در بهشت و خداوند مومنان و اولی است

بتصرف کردن در ایشان بعد از من و پس علی از من آن منزلت دارد که هارون
داشت از موسی؛ این قدر هست که حق تعالی نبوت را ختم کرده است و بعد
از من پیغمبری نیست و او پس بعد وفات من خلیفه و قائم مقام من در اهل
بیت و در مومنان و در باب پنجم خواهد آمد آنکه حضرت نبوت امیر المومنین را
خلیفه گفته **اگر کسی** گوید که حضرت نبوت ابوبکر را بخلافت مخصوص
کرده است چنانکه بخاری در باب استخلاف از عایشه روایت
کرده که رسول فرموده که در بیماری که خواستم که سوی ابوبکر فرستم و عهد
کنم مبادا که گویندگان سخنی گویند یا خود آرزو کنند باز گفتم که خدا ابا کند و
قبول نکند و مومنان غیر او را دفع کنند یا خود خدا دفع کند و مومنان
قبول نکنند و از جبیر بن مطعم روایت کرده که ضعیفه با حضرت رسالت گفت
هرگاه آیم و ترا نیابم گویا مراد آن ضعیفه مراد رسول الله بود گر اطلبم آن
حضرت فرمود که ابوبکر را طلب کن **جواب گوییم** که پیغمبر در مثل

این حدیث از تقدیر الهی خبر داده نه آنکه در حق ابوبکر نص کرده چه حضرت
مرتضی در هیچ خاندانی نبود که پدر و پسر و جد و برادر و عم و خال کشته
بود و عرب هیچ اکرو کردند در کینه و جلافت و حمیت جاهلیت لاجرم
مبایعت و متابعت وی رغبت نکردند و با وجود آنکه اسلام قوی شده
و ممالک فتح یافته ناکثان و قاسطان و مارقان بر مرتضی خروج کردند
و در آن پنج سال که مدت ظهور خلافت وی بود مجال و فرصت آن
ندادندش که بآسایش و فراغت نشیند چنانکه میفرماید ...
تلکم قریش تمنانی لتقتلنی ؛ فلا وربک ما بروا ولا ظفروا
و این دو بیت در دیوان مرتضی علی مسطور است باز گوییم تو که اثبات
خلافت میکنی بحدیثی که لفظ خلافت و خلیفه ظاهرا در آن نیست و ثبوت
مدعی در آن حدیث بتاویل محتاج است پس من آیات و احادیث که در
شان حضرت مرتضی آمده و لفظ خلیفه و استخلاف در آن صریح است

بطریق اولی که خلافت مرتضی ثابت باشد دیگر در معالم التنزیل در
تفسیر یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک آمده است که حضرت مصطفی
کنیزک خود را که ماریه قبطیه بود در نوبت عایشه بخانه حفصه بنت عمر
آورد و با وی صحبت داشت چون حفصه بخانه آمد و ماریه را دید گفت
یا رسول الله امروز نوبت عایشه است و ماریه را بخانه من آوردی
حضرت فرمود این حکایت با عایشه مگوی و ترا دو بشارت دهم
یکی آنکه ماریه را بر خود حرام کردم دیگر آنکه پدر تو و پدر عایشه بعد از
من بجای من خواهند نشست حفصه این سر نهانی را فاش کرد و حضرت را
همین معنی بوحی معلوم شد فرمود که ماریه را بر خود حرام نکردم ولی گفتم
من حیث التقیض ابوبکر و عمر بعد از من بجای من خواهند نشست و حضرت
رسالت ازین جهت از آن اعراض فرمود و انکار ننمودند در حق ابوبکر
و عمر بخلافت نص نکرده باشد چه آن حضرت سخنی نگوید و باز از آن اعراض

کند و انکار ننماید مگر بنابر مصلحتی عظیم و آن اینست که اگر اعراض نکردی و انکار نمودی
همه کس آن سخن را بر نصیحت حمل کردندی و غرض آن حضرت اخبار از
علم الله بود نه از نصیحت و آن حضرت بعد ازین حکایت بر زبان خود یکماه
در مسجد اعتکاف نمود و گویند که حفصه را طلاق داد و باز رجعت نمود
و حضرت حق تعالی با پیغمبر عتاب کرد و این آیت فرستاد که یا ایها النبی
لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک یعنی ای پیغمبر چرا بر
خود حرام میکنی چیزی را که حق تعالی بر تو حلال کرده است رضای زنان
خود میطلبی دیگر میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا یعنی پیغمبر با بعض
زنان خود که آن حفصه است حدیث سری گفت فلما نبات به واظهره الله
علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض یعنی چون حفصه انبا و اخبار مردم
کرد بآن حدیث و اظهره الله علیه و حق تعالی رسول الله را از آن مطلع
گردانید عرف بعضه یعنی اقرار کرد که ماریه را بر خود حرام کرده ام

و اعتراض عن بعض یعنی انکار و اعتراض کرد از آنکه ابوبکر و عمر
بجای وی می نشینند و نخواست که این سخن از وی فاش کردد تا دران سخن
احتمال فضیحت نماید فلما نبأها قالت من انباک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر
یعنی چون حضرت رسالت حفصه را بآن سخن که فاش کرده بود اخبار فرمود
حفصه گفت اخبار تو که کرد که من این سخن را فاش کرده ام آن حضرت فرمود
که مرا اخبار کرد آنکه علیم است و خبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما
وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المومنین حق تعالی
میفرماید که ای عایشه و حفصه اگر توبه و بازگشت می نمایید بسوی خدای تعالی
جای آن است که چه تحقیق که دلهای شما بباطل میل کرده و از جهت حق
دور شده است و اگر شما مرد و بر حضرت رسالت مظاهرت می کنید
وهم پشت می شوید پس برستی که الله تعالی ناصر و معین او است و
جبرئیل و صالح مومنان که علی مرتضی است همه ناصر و معین وی اند و بعد از ایشان

همه ملایکه ظهیر و معین وی اند **و صاحب** معالم التنزیل میگوید که مراد بصالح
المومنین ابوبکر است وجهت آن تاویل دور میکند که صالحوا المومنین بوده
واو جمع را حذف کرده اند و حال آنکه ابن عباس و مجاهد که از اعیان مفسران اند
میگویند که صالح المومنین علی است **و در مناقب** ابن مردویه از ابن عباس
و اسماء بنت عمیس مرویست که گفت شنیدم رسول الله میفرمود که صالح المومنین
علی بن ابی طالب است چنانکه در باب دهم گفته شود

باب سیوم

در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام بجهت سبق اسلام و کمال علم و زهد و
نصرت دین بنا بر آنکه جمیع کمالات و فضایلی که استحقاق افضلیت داشته آید
باشد درین چهار صفت و منقبت منحصر است و این باب مشتمل است بر چهار
فصل

فصل اول

در سبق اسلام ثعلبی در تفسیر قول الله تعالی السابقون
الاولون من المهاجرین والانصار آورده است که قد اتفق علماء علی
ان اول من آمن بعد خدیجة من الذکور رسول الله علی ابن ابی طالب و هو قول ابن عباس

وجابر عبد الله الانصاری وزید بن ارقم ومحمد بن المنکدر وربیعة الرائی
وابی الجارود والمدنی قال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وهو
تسع سنین یعنی علما اتفاق کرده اند برانکه اول کسی که بعد از خدیجه از مردان
ایمان برسول الله آورد علی بن ابی طالب بود واین قول واعتقاد ابن عباس
است و جابر بن عبد الله انصاری وزید بن ارقم ومحمد بن منکدر وربیعة
الرائی وابی الجارود ومدنی وکلبی که از اعیان مفسرانست گفت که امیر المؤمنین
علی اسلام وحال آنکه نه ساله بود و در نزل السایرین از عمر خطاب مرویست
که رسول با مرتضی گفت یا علی انت اول المسلمین اسلاما وانت اول
المؤمنین ایمانا وانت منی بمنزلة هارون من موسی یا علی انما انت
بمنزلة الکعبة تؤتی ولا تاتی فان اتاک هولاء القوم فسلموا الیک هذا الامر
فاقبله منهم وان لم یاتوک فلا تاتهم یعنی ای علی تو اول مسلمانانی
از روی اسلام وتویی اول مؤمنان از روی ایمان وتو مرا آنچنانی که هارو

بود از موسی ای علی تو بمنزله کعبه که خلق بزیارت او می آیند واو پیش کسی نرود
پس اگر این قوم پیش تو آیند وامر خلافت تسلیم تو کنند آنرا از ایشان قبول کن
واگر پیش تو نیایند تو پیش ایشان مرو ودرین حدیث هم فضیلت ظاهر است
وهم وصیت بترک منازعت وطلب خلافت **و در مناقب خطیب**
و فردوس الاخبار از سلمان فارسی مرویست که گفت شنیدم که رسول الله
میفرمود که اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیامة اولهم اسلاما
علی بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که بآبشخور حوض کوثر آیند نخستین ایشانست
از روی اسلام وآنکس علی بن ابی طالب است و روایت فردوس مرویست ا
که اولکم ورودا الحوض واولکم اسلاما علی بن ابی طالب است و در مناقب
خطیب از ابن عباس مرویست که رسول فرمود صلت الملائکة علی
وعلی علی سبع سنین قیل ولم ذلک یا رسول الله قال لم یکن معی من الرجال
غیره یعنی ملائکه برای من وعلی استغفار کردند هفت سال صحابه پرسیدند

که یا رسول الله آن معنی از چه رهگذر بود فرمود که با من از مردان هیچکس
غیر او نبود و بروایتی و ذلک انه لم ترتفع شهادة ان لا اله الا الله الی السماء
الا منی ومن علی یعنی ملایکه از برای من و علی استغفار کردند و آن از آن
جهت بود که کلمه توحید بسوی آسمان مرتفع نشد درین هفت سال الا
از من و علی **در نزول السائرین** از ابو ایوب انصاری مرویست
که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود لقد صلت الملائکة علی و علی
علی سبع سنین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره یعنی بدرستی که ملایکه
برای من و علی هفت سال استغفار کردند و ازین جهت بود که درین هفت
سال با من هیچ مردی بجز او نماز نکرد **در وسیلة** المتعبدین از ابی ذر
غفاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود ان الملائکة
صلت علی و علی علی سبع سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی بدرستی که
ملایکه برای من و علی هفت سال استغفار کردند پیش از آنکه هیچ فردی

از افراد بشر مسلمان شود **فصل** در علم مرتضی ابن بختری روایت کند
که مرتضی را بر منبر کوفه دیدم که درعه رسول الله پوشیده بود و عمامه رسول
بر سر مبارک پیچیده و شمشیر رسول را حمایل کرده و انگشتری رسول در
انگشت کرده بود و میفرمود سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح
منی علم جم فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت
لاهل التورات بتوراتهم ولاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التورات
والانجیل فیقولا صدق علی قد افتاکم بما انزل الله فی وانتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میان
پهلوهای کوچک من که محل دل است علم بسیار است والله که اگر بالشی
از برای من دوتا شدی پس بر آن بالش نشستمی البته فتوی دادمی اهل تورات را
بتورات ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا حضرت حق تعالی بنطق می آورد
و با خلق میگفت که علی راست گفت بدرستی که علی شما را فتوی داده است

بآن احکامی که در من فرود آمده است وحال آنکه شما کتاب میخوانید وفهم
نمی کنید آیا تعقل وادراک ندارید وبالش نشستن کنایت است از فراغت
یافتن وتمکن بودن وبروایتی فرمود فوالله لو کسرت لی وسادة فجلست
علیها لحکمت بین اهل التورات بتوراتهم وبین اهل الانجیل بانجیلهم و
بین اهل الزبور بزبورهم وبین الفرقان بفرقانهم یعنی بحق خدا که اگر بالش
از برای من شکسته شدی ومن بران بالش نشستمی البته حکم کردمی میان اهل تورات
بحکم تورات ایشان ومیان اهل انجیل بانجیل ایشان ومیان اهل زبور بزبور
ایشان ومیان اهل اسلام وقرآن بقرآن ایشان وجای دیگر فرموده والله
لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمولجه ومخرجه وجمیع شانه لفعلت ولکن اخاف
ان یکفرونی برسول الله یعنی والله اگر میخواستم که خبر دهم هر مردی را که
فردی از آمد شد وی وجمیع احوال وی البته خبر دادمی ولیکن میترسم
که در محبت من ودین وشریعت رسول الله کافر شوند وفرمود لو ثنیت

لاوقرت من تفسیر باء بسم الله سبعین بعیرا یعنی اگر خواستمی از تفسیر باء بسم الله
هفتاد شتر بار کردمی وهیچ شک وریب نیست درین اخبار وآثار چه
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در حق آن سرچشمهٔ ولایت فرموده
که انا مدینة العلم وعلی بابها وبروایتی دیگر انا دار الحکمة وعلی بابها
ودر مناقب خطیب وحلیة الاولیا وفردوس الاخبار از ابن مسعود مرویست
که رسول فرمود قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس
جزءا واحدا یعنی حکمت بده جزو منقسم شده وبمرتضی علی نه جزو داده
وبجمیع مردمان یک جزو ودر مناقب خطیب آمده که ابن عباس
گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم
فی العشر العاشر در رستی که بمرتضی نه بخش علم داده شده وبحق خدا که
شریک مردمان است در بخش دهم وبروایات متعدده آمده که قال
ابن عباس العلم ستة اسداس لعلی من ذلک خمسة اسداس وللناس سدس

ولقد شارکنا فی السدس حتی لهو اعلم منا یعنی علم الهی شش سدس است

پنج سدس آن مرتضی راست و یک سدس جمیع مردمان را و بدرستی

که دران یک سدس شریک ما شده است تا غایتی که وی بآن سدس از ما

از ما اعلم است **و در مناقب خطیب** از امام حسن مرویست که در ایام خلافت

عمر مجنونه زنا کرد و حامله شد عمر درباره وی حکم رجم کرد و گفت

تا آن مجنونه را سنگسار کنند ابو الحسن علی ابن ابی طالب فرمود

شنیده که رسول الله چه فرموده است عمر گفت چه فرموده است

ابو الحسن گفت فرموده است رفع القلم عن ثلثة عن المجنون حتی یبرأ

وعن الغلام حتی یدرک وعن النائم حتی یستیقظ یعنی شریعت از سه کس

مرفوع شده است از دیوانه تا انگاه که بهوش آید و از کودک تا انگاه

که بالغ شود و از خفته تا وقتی که بیدار شود پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر

نوبت دیگر هم حکم رجم کرده بود در حق زنی که بر سر شش ماه وضع حمل نموده

ابو الحسن فرمود که لیس علیها رجم و چون این سخن بعمر رسید فرستاد و سبب

آنرا از مرتضی پرسید آن حضرت فرمود که الله تعالی در کلام مجید

میفرماید والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین یعنی مادران شیر

دهند بفرزندان خود دو سال کامل که بیست و چهار ماه باشد و هم در کلام

مجید میفرماید که وحمله وفصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل و مدت فصال

که فرزند از شیر باز گرفتن بود سی ماه است و چون مدت ارضاع که دو سال

کامل است از سی ماه ساقط کرد لاجرم اقل مدت حمل شش ماه باشد

انجا هم عمر گفت لولا علی لهلک عمر **نوبت دیگر** هم حکم رجم کرده بود

در حق حامله که نزد وی بفجور اعتراف نموده ابو الحسن آن زن را در راه دید

و از احوال وی تفحص فرمود گفتند که عمر حکم کرده است که او مستوجب

رجم است ابو الحسن حامله را فرمود که نزد عمر آوردند و فرمود که برجم این

ضعیفه را امر کرده عمر گفت نعم اعترف عندی بالفجور یعنی بلی امر

کرده ام برجم این زن بنابر آنکه نزد من بفجور اعتراف کرده است ا
بوالحسن فرمود هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی بطنها یعنی این حجة
تو و حکم تست بر زن بگوی که حجت داری بر آنچه در شکم وی است که بچه
بی گناهی که از وی صادر شود می کشی بعد از آن فرمود شاید زن را
تهدید کرده باشی عمر گفت بلی آن حضرت فرمود هیچ شنیدی که رسول الله
میفرمود لا حد علی معترف بعد بلاء یعنی هیچ حدی نیست بر کسی که به قید
و حبس و تهدید و تخویف اقرار کند چه اقرار و اعتراف وی اعتبار
ندارد عمر گفت عجزت النساء ان یلدن مثل علی بن ابی طالب لولا علی لهلک
عمر یعنی زنان عاجز آمدند و مثل علی نزایند و گویند عمر در هفتاد دو
محل لولا علی لهلک عمر گفته و هم در مناقب خطیب آمده که دو کس از
عمر استفسار کردند که ما تری فی طلاق الامة یعنی چه میگویی در طلاق کنیزک
یعنی عادت آن چند بود پس عمر برخاست و بسوی جمعی مردمان شد

و از مردی که در آن جمع بود پرسید که ما تری فی طلاق الامة آن مرد
گفت اثنتان یعنی طلاق کنیزک دو است پس عمر روی بمستفتیان کرد
و گفت اثنتان پس روی بعمر کردند و گفتند آمدیم و از تو که امیر مؤمنانی و خلیفه
رسول کمیته طلاق امه پرسیدیم تو رفتی و از دیگری سوال کردی والله که
وی با تو هیچ نگفت بجز آنکه در جواب تو اثنتان فرمود و خاموش گشت
پس عمر با آن مستفتی گفت تو آن کس را می شناسی این علی بن ابی طالب است من
شنیده ام که رسول فرمود لو ان السموات والارض وضعت فی کفة
و وزن ایمان علی لرجح ایمان علی یعنی اگر فرض کنم که آسمانها و زمین
در سر یک ترازو نهند و با ایمان علی سنجیده شود البته ایمان علی
بر آسمان و زمین راجح آید و در مناقب آمده که بمحاکمه آمدند دو اعرابی نزد
عمر با مرتضی گفت که یا ابا الحسن اقض بینهما میان ایشان حکم فرمای چون
بر احد حکم فرمود آن محکوم علیه بعمر گفت که یا امیر المؤمنین هذا یقضی فینا

یعنی این حکم میکند میان ما پس عمر برخاست و گریبان آنکس را از حلق وی بجید
و بر زمین زد و گفت ما تدری من هذا هذا مولائی و مولی کل مومن و مومنة
و من لم یکن هذا مولاه فلیس بمومن یعنی می شناسی این کس را این خداوند منست
و خداوند هر که مومن باشد و هر کس را که این مطهر مولی و خداوند نباشد آنکس
مومن نیست **فصل سیوم** در زهد مرتضی علیه السلام در کفایة الطالب
و مناقب ابن مردویه و مناقب خطیب و حلیة الاولیا از ابو مریم سلولی
مرویست که حضرت مصطفی با حضرت مرتضی علیه السلام گفت یا علی
ان الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب الی الله منها الزهد
فی الدنیا و جعلک لا تنال من الدنیا شیئا و لا تنال الدنیا منک شیئا
و وهب لک حب المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا
و روایت خطیب چنین است هی احب الیه منها زهدک فی الدنیا و بغضها
الیک و حبب الیک الفقرا فرضیت بهم اتباعا و رضوا بک اماما الحدیث

یعنی بدرستی که الله تعالی ترا بزینتی مزین و آراسته گردانیده است
که بندگان خود را مزین نگردانیده است بزینتی که نزدیک وی از آن زینت
دوست تر باشد در دنیا و آن صفت زهد است تو دادی و دشمنی دنیا در دل
تو انداخت و دوستی فقرا و مساکین تو بخشید پس ایشان راضی شدند
بانکه تو امام و پیشوای ایشان باشی و تو راضی شدی بانکه ایشان اتباع و پی
روان تو باشند **و در مناقب خطیب** از ابو مطر مرویست که گفت از مسجد
کوفه بیرون می آمدم از عقب آوازی شنیدم که میگفت ای جوان دامن
کشان اگر دامن ازار را بالا کشی اتقی و ابقی و انقی بود چون التفات کردم
مردی اعرابی بدوی دیدم که ازاری در میان و ردایی بر دوش داشت
از شخصی پرسیدم که این چه کس است گفت همانا که تو درین بلده غریبی گفتم
بلی از اهل بصره ام گفت این امیر المومنین علی است علیه السلام ابو مطر گوید
در عقب آن حضرت روانه شدم تا ببازار شتر فروشان رسید گفت بفروشید

وسوگند مخورید اگرچه سلعه را رواج می‌دهد لیکن برکت می‌کاهد بعد از آن
بخرمافروشان رسید و خادمه را گریان دید و ویرا از سبب گریه پرسید
خادمه گفت که ازین تمار یک درم خرما خریدم مخدومان من خرما را نپسندند
و این مرد از متاع خود امتناع می‌نماید آن حضرت به تمار فرمود که
تمر خود بستان و درم خادمه را بده که خدمتکار اختیار ندارد تمار بی‌وقار
دست بسینه مرتضی زد و از دکانش دور کرد حضرت امیر هیچ نفرمود
ابومطر گوید که من تمار بی‌وقار گفتم که این کس را می‌شناسی گفت نه
گفتم این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است تمار شرمسار درم خادمه را
داد و خرما در دکان نهاد و بمرتضی علی گفت التماس دارم که از
من خشنود باشی آن حضرت فرمود ما ارضانی عنک اذا وفیتهم
حقوقهم چه نیکو راضی و خشنودم از تو هرگاه توفیه حقوق مردمان کنی و روی
باصحاب تمر کرد و گفت یا اصحاب التمر اطعموا المساکین یربو کسبکم بعد از آن

بسوق السمک رسید و فرمود لا یباع فی سوقنا طافٍ باید که ماهی‌ای که
در بازار ما فروخته نشود و طافی سر آب ایستاده را میگویند و ماهی
چون بمیرد بر سر آب ایستد بعد از آن بسوق الکرابیس رسید و بکرباس فروشی
گفت ای شیخ پیراهن کرباسی بمن فروش آن شخص گران جانی نمود حضرت
مرتضی علی علیه السلام با وی معامله نفرمود و بسوی دیگری شد و بکرباس
رسید و چون تعریف می‌شنید از آنکس هم نخرید با جوانی حدیث السن رسید
درم قمیصی ابتیاع کرد و پوشید و در حین پوشیدن فرمود الحمد لله الذی
رزقنی من اللباس ما اتجمل به فی الناس واواری به عورتی واؤدی فیه
فریضتی یعنی ستایش و ستودن سزاوار است آن خدایی را که روزی من
کرد جامه نو پوشیدنی که بسبب آن در میان مردمان تجمل میکنم و عورت خود را
می‌پوشانم و ادا میکنم در آن فریضه خود را مسلمانان گفتند یا اباالحسن این
دعا را از خود میفرمایی از رسول الله شنیده آن حضرت فرمود رسول الله

این دعا را عمدة الکسوة میخواند ابو مطر گوید چون پدر آن جوان بازار آمد مردمان
بر سبیل بشارت با وی گفتند که پسر تو امروز قمیصی به امیر المومنین فروخت
به سه درم پدر با پسر عتاب کرد که چرا دو درم نستدی و یکدرم از پسر گرفته
بمسجد کوفه آمد و گفت یا امیر المومنین خذ هذا الدرهم آنحضرت فرمود که
چگونه است گفت که بهای قمیص دو درم بود فرمود که فرزند تو برضا و
رغبت خود فروخت و من برضا و رغبت خود خریدم و آن درم را قبول
نکرد و در ایام خلافت خود پیراهنی به سه درم و نیم خرید و در بازار تو شد
آستین پیراهن از سر انگشتان مبارک وی دراز بود پیر آستین را برید
نوبت دیگر دو ثوب غلیظ ابتیاع کرد و قنبر را در آن تخییر فرمود پس
قنبر یکی پوشید و آنحضرت یکی دیگر ملبوس حضرت امیر المومنین علی
ازین قبیل بود و هر چه حکایت از کمال اشان نست آن خود اظهر من الشمس است
ای علی مومن اگر اهل تعصب از نیر انصاف نظر در این اخلاق

و اوصاف کنند افضلیت مرتضی علیه السلام حیث الزهد فقط مسلم
دارند و لکنها الاهواء عمت **فصل چهارم** در جهاد مرتضی و نصرت
مصطفی در مسند حنبل از ابو الحمراء مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لما اسری بی الی السماء رایت علی ساق العرش الایمن انا وحدی
لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی یعنی چون
شب معراج مرا بآسمان بردند دیدم که بر ساق دست راست عرش
نوشته بود که من خدای یکتا ام نیست خدایی غیر من نشانده ام درخت
جنت عدن را بید قدرت خود محمد برگزیده منست وی را بسبب علی
یاری و معاونت وی مؤید و منصور کرده ام **و در وسیله** از ابی الحمرا
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود لیله اسری بی الی السماء
السابعة نظرت الی ساق العرش الایمن فرایت کتابا فهمته کتب فیه
محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی بدرستی که مرا بآسمان بردند و نظر کردم

بساق دست راست عرش کتابی دیدم و آن را فهمیدم که نوشته بود
محمد رسول الله مؤید و نیرومند کردم وی را بسبب و معاونت وی
و شاید که ضمیر در نصرته عاید باشد بعلی و در حلیة الاولیا از ابو هریره مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله
وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب ای
ولی مومن چون بر ساق عرش نوشته است که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است
پس اختصاص وی از میان سایر صحابه بنصرت حضرت رسالت نص این
کتاب دلالت می کند بر آنکه مرتضی افضل صحابه باشد چرا که نصرت
رسول نزد موالف و مخالف افضل طاعات و عبادات است
و در مسند و مناقب خطیب هم آمده است که رسول با طایفه قریش
گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه
للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله ابو بکر قال لا قیل عمر

قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجره سبب این حدیث چنان بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بفتح مکه بشارت فرمود چنانکه در تفسیر انا
فتحنا مذکور است و روانه شد تا بحدیبیه رسید قریب مکه قصه و آنجا
سهیل بن عمرو با جمعی از قریش هجوم کردند بر آنحضرت و تغلب نمودند و
هر که در آن دو سه روز ابنا و اخوان و اقارب فرصت یافته بحضرت
رسالت گریخته بودند مطالبه کردند آنحضرت در غضب شد بحیثیتی که روی
مبارکش سرخ گشت و جماعت قریش را مرتضی تهدید و تخویف فرمود
لتنتهن یا معشر قریش یعنی باید که البته ازین افعال و اقوال اجتناب نمایید
ای گروه قریش و اگر نه البته بفرستد [?] الله تعالی بر شما مردی را هم از قبیله
شما که امتحان و تجربه کرده باشد الله تعالی دل او را جهت ایمان تا که بزند
گردنهای شما را بر حمایت و نصرت دین صحابه گفتند یا رسول الله آن
مرد ابو بکر باشد فرمودند گفتند عمر باشد فرمودند و لیکن آن مرد خاصف

النعل است یعنی دوزنده حضرت مصطفی نعلین مبارک را و پاره شدی حضرت
مرتضی از او دوختی از آن سبب بخاصف النعل ملقب شد و همین حدیث
در صحیح ترمذی آمده است بدین عبارت که یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله
علیکم من یضرب رقابکم علی الدین قد امتحن الله قلبه علی الایمان قالوا
من هو یا رسول الله وقال عمر من هو یا رسول الله قال هو خاصف النعل
میفرماید که ازین گفتار و کردار باز گردید یا خود البته بفرستد الله تعالی
بر شما کسی را که بزند گردنهای شما را بر حمایت و نصرت دین که بتحقیق تجربه
کرده باشد الله تعالی دل او را بر محبت ایمان صحابه گفتند کیست ای
رسول الله و عمر گفت کیست ای رسول الله آنحضرت فرمود که او خاصف
النعل است **و اخطب خوارزم** در مناقب از مطلب ابن عبد الله روایت
کند که رسول فرمود با گروهی که نزد وی از بنی ثقیف آمده بودند
که لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبن

ذراریکم ولیاخذن اموالکم فقال عمر ابن الخطاب فوالله ما تمنیت الامارة
الا یومئذ جعلت انصب صدری له رجاء ان یقول هو هذا قال فالتفت
الی علی بن ابی طالب فاخذ بیده فقال هو هذا هو هذا میفرماید که مسلمان
شوید ای گروه ثقیف یا خود البته بفرستد الله تعالی مردی را از اهل بیت
من یا خود گفت مردی را که مثل و مانند من باشد پس البته گردنهای شما را بزند
و ذریات و زن و بچه شما را بزند و ذریات و زن و بچه شما را البته اسیر کند
و برده و اموال شما را البته بستاند مطلب عبد الله گوید که چون عمر ابن خطاب
یاد کردی با صحابه گفتی که والله تمنی و آرزوی امارت و حکومت نکردم
مگر در آن روز در ایستادم و از برای حضرت رسالت سینه خود را پیش
میداشتم با امید آنکه گوید آنکس اینست پس آنحضرت بسوی علی ابن ابی
طالب التفات کرد و دست او را گرفت و فرمود که آنکس اینست
و در مسند آمده است که رسول الله در حق بعضی از عرب فرمود که

لیمتهن او لابعثن الیهم رجلا یمضی فیهم امری یقاتل المقاتلة ویسبی الذریة فقال
ابو ذر فما راعنی الا برد کف عمر فی حجرتی من خلفی قال من تراه یعنی قلت ما
یعنیک ولکن خاصف النعل یعنی فرماید که از افعال و اقوال ایشان نتیجه خود باز
گردید یا خود بسوی ایشان بفرستم مردی که بجای آورد در کار ایشان امر
و فرمان مرا بکشد مردان کارزار کننده را و اسیر و برده کند زن و
بچه را ابو ذر غفاری گوید که چون حضرت رسالت این سخن فرمود نترسانید
مرا الا ارکف دست عمر که از ناگاه در میان دو ازقفای من و گفت گرا گمان
می بری که باین سخن مراد و مقصود باشد گفتم که تو نیستی مراد و مقصود بل خاصف
نعل که اوست مقصود و مراد و در شرح سنه از ابو سعید خدری روایت
کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان منکم من یقاتل علی تاویل القران
کما قاتلت علی التنزیل فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر
انا هو یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل و کان علی قد اخذ نعل

رسول الله وهو یخصفها یعنی هر آینه که از جمله شما کسی هست که بر تاویل معنی
قرآن قتال و جهاد کند همچنانکه من بر تنزیل قرآن قتال و جهاد کردم ابوبکر
گفت منم آنکس یا رسول الله آنحضرت فرمود نه پس عمر گفت منم آنکس
ای رسول خدا حضرت فرمود نه ولیکن آنکس خاصف النعل است
و مرتضی در آن حالت نعلین رسول الله پسته بود و بدوختن آن مشغول بود
و در مناقب خطب از محمد بن خالد مرویست که گفتم خطبهم عمر بن الخطاب
فقال لو صرفناکم عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قال فسکتوا
قال ذلک ثلثا فقام علی فقال اذا کنا نستتیبک فان تبت قبلناک قال
وان لم قال اذا نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد لله الذی جعل فی هذه
الامة من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی عمر خطاب خطبه خواند و در اثنای
خطبه گفت اگر شما را میگردانیدم از آنچه می شناسید بچیزی که آنرا منکر
باشید چه میکردید راوی گوید که حاضران خاموش شدند عمر این سخن را سه نوبت

گفت پس مرتضی برخاست و گفت هرگاه که چنین میکردی از تو بازگشت
می جستیم اگر توبه می نمودی ما ترا قبول میکردیم عمر گفت و اگر نمی کردم مرتضی
گفت هرگاه توبه نمی کردی می زدم آنچه در روی است هر دو چشم تو پس عمر
گفت ستایش آن خدای را که در این امت اینچنین کسی پدید کرده است
که چون اعوجاج و کجی نمائیم ما را راست کند **باب چهارم**
در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالات
و مودت ایشان بر جمیع مخلوقات **و در مناقب** و فردوس الاخبار
مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود جاءنی جبرئیل من عند الله عز و جل بورقة آس خضراء مکتوب
فیه ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک
عنی یعنی جبرئیل از حضرت حق تعالی یک برگ مورد سبز بمن آورد
و در آن برگ بسفیدی نوشته بود که من محبت علی بن ابی طالب را

بر مخلوقات خود فرض و واجب کردم پس یا محمد باید که این سخن را از
من بایشان برسانی و عبارت فردوس اینست جاءنی جبرئیل بورقة
آس من عند الله عز و جل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن
ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء از ابی
هریره روایت کند که رسول فرمود لما اسری بی الی السماء لیلة المعراج
فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الیّ سلهم یا محمد بماذا بعثتم
فاذا سئلت قالوا علی کلمة لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة
لعلی بن ابی طالب یعنی چون مرا به آسمان بردند در شب معراج انبیا
بر من جمع آمدند پس حضرت حق بسوی من وحی کرد که ای محمد از انبیا بپرس
که بچه کار فرستاده شده اید چون پرسیدم گفتند فرستاده شده ایم
باظهار کلمه توحید و باقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی بن ابی
طالب **و در مناقب** از جابر بن عبد الله مرویست که رسول فرمود ان الله

لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن نبوتی وولایت
علی ابن ابی طالب فقبلتا هما ثم خلق الخلق وفوض الینا امر الدین فالسعید من
سعد بنا والشقی من شقی بنا نحن المحللون لحلاله والمحرمون لحرامه یعنی مرتضی
که حق تعالی چون آسمان و زمین را آفرید ایشانرا خواند واجابت حق کردند
ولبیک گفتند پس حق تعالی نبوت مرا و ولایت علی بن ابی طالب را
بر ایشان عرض کرد و آسمانها و زمین آن نبوت و ولایت را قبول کردند
بعد از ان حق تعالی مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعت را به این
خاندان سپرد پس نیکبخت آنکس است که بسبب دوستی ما نیکبخت
شد و بدبخت آنکس است که بسبب دشمنی ما بدبخت شد ماییم حلال
کننده حلال خدای و حرام کننده حرام خدای ای ولی مومن
مفهوم و منطوق این دو سه حدیث متقدم را اهل اسلام فرض است
ولازم که مرتضی را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل خلق آیند

دانند تا در جهل و ضلالت و عمای غفلت نمانند چرا که محبت و ولایت
ابو الحسنین بر جمیع مخلوقات و اهل ارض و سموات فرض عین است و چون
محبت و ولایت وی بر جمیع صحابه واجب و مفترض باشد و محبت صحابه
بروی فرض بلکه غایت ما فی الباب مستحب باشد و بنماید پس
وی افضل و اکمل بوده باشد و در آثار آمده است از سلمان فارسی
که گفت بایعنا رسول الله علی النصح للمسلمین و بالائتمام بعلی بن ابی طالب
والموالاة له یعنی با رسول الله بیعت کردیم بر نیک خواهی مسلمانان
و اقتدا بمرتضی و موالات و محبت آن امام اولیا و در مناقب
خوارزم و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب
لما خلق الله عز و جل النار اگر مردمان محبت مرتضی جمیع شدندی
خدای عز و جل آتش دوزخ نیافریدی و در زلال الابرار از عمر بن خطاب

مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حب علی براءة من النار
محبت علی بیزاری و آزادیست از آتش دوزخ و در فردوس از جابر
بن عبدالله مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود عنوان صحیفة
المؤمن حب علی بن ابی طالب و در مناقب خوارزم از انس بن مالک مرو
و در فردوس از معاذ جبل که رسول فرمود حب علی بن ابی طالب
حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة محبت
مرتضی حسنه و نیکوئی عظیم است که با وجود آن هیچ سیئه و بدی زیان
ندارد و بغض و دشمنی او سیئه ایست که با وجود آن هیچ حسنه و نیکوئی
سود ندارد و در فردوس الاخبار و وسیلة المتعبد و نزل السائرین از ابن عباس
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حب علی بن ابی طالب
یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب دوستی مرتضی گناهان را میخورد همچنانکه
آتش هیزم را میخورد و در وسیله و نزل السائرین از ام سلمه زوجه

رسول الله مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود علی و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة و روایت وسیله چنین است که ان علیا یعنی بدرستی
که علی و شیعه وی روز قیامت ایشانند که فائز و رستگارند و در وسیله
از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی اقضی
امتی بکتاب الله فمن احبنی فلیحبه فان العبد لا ینال ولایتی الا بحب
علی بن ابی طالب یعنی علی بهترین امت منست در حکم کردن بکتاب خدای
تعالی پس هر که مرا دوست دارد باید که ویرا دوست دارد بنا بر آنکه
بدرستی که بنده سعادتمند نمیرسد بسعادت یا خود کفی نمی آید روز
قیامت الا بمحبت علی امیر المؤمنین هر که از سر انصاف در این
نسخ شش احادیث تامل نماید افضلیت حضرت مرتضی معلوم فرماید چه
بفحوای این احادیث چنان معلوم میشود که صحابه باید که از شیعه و موالیان
و محبان مرتضی باشند تا در روز قیامت سعادتمند و رستگار آیند

بدلیل ضمیر که بهم الفایز و مع لام تعریف که فان العبد است و
در وسیله از ابی الطفیل مرویست که رسول نماز صبح گذارد و پشت
بمحراب داده بمردمان نظر کرد و فرمود که ما لی لا اری علی ابن ابی طالب
ثم قال ما فی السماء ولا فی الارض مؤمن الا و حب علیا حسنة فرض
و بغضه کفر یعنی چیست مرا که علی را در میان شما نمی بینم بعد از آن فرمود
که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که علی را دوست میدارد محبت
علی فرض است و دشمنی او کفر است ای مولی مومن قرینه کلام بحسب
ذوق و اقتضای مقام دلالت میکند بر آنکه حضرت مصطفی از بعضی صحابه
بغض مرتضی معلوم کرد جهت تنبیه و ردع ایشان این سخن فرموده است
و در فردوس از عمار یاسر مرویست که رسول فرمود اوصی من آمن
بی و صدقنی بولایت علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی
فقد تولی الله یعنی وصیت میکنم آنکس را که بمن گروید و تصدیق من

کرد که بولایت مرتضی تمسک نماید پس هر که بوی تولا کرد بتحقیق که بمن
تولا کرده باشد و هر که بمن تولا کرد بتحقیق که بحضرت حق تولا کرده و در
فردوس از ابی ذر غفاری مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق
والنظر الیه رأفة و مودته و محبته عبادة یعنی علی در علم من است و هر
نیکویی منت و بیان کننده است بعد از من از برای امت من آنچه بآن
فرستاده شده ام محبت او ایمان است و دشمنی با وی منافقی است
و نظر بسوی وی رأفت است و محبت وی عبادت است و در فردوس
از ابن عباس مرویست که گفت حضرت مصطفی بمرتضی نظر کرد و
فرمود انت سید فی الدنیا و سید فی الاخرة فمن احبک فقد احبنی
و من احبنی حبیب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و بغضی بغض الله فالویل
لمن ابغضک بعدی یعنی تو بهتری در دنیا و در آخرت هر که ترا دوست

داشت پس بتحقیق مرا دوست داشته است و دوست و دشمن من
دوست و دشمن خدا است و هرکه ترا دشمن داشت پس بتحقیق مرا دشمن
داشته است و دشمن من دشمن خدا است پس وای آنکس که ترا بعد از من
دشمن داشته **و در حلیة الاولیا** از امام حسن علیه السلام مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود ادعوا الی سید العرب یعنی علیا فقالت
عایشة الست سید العرب فقال انا سید ولد آدم و علی سید العرب
فلما جاءه ارسل الی الانصار فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادلکم
علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعده ابدا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا
علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم
عن الله عز و جل یعنی از برای من سید عرب را که علی است بخوانید
پس عایشه گفت یا رسول الله که آیا تو سید عرب نیستی آنحضرت فرمود
که من سید اولاد آدمم و علی سید عرب و چون مرتضی آمد رسول الله

به طلب انصار فرستاد و همه انصار آمدند آنحضرت با ایشان فرمود
که ای گروه انصار شما را دلالت کنم بر کسی که اگر بوی تمسک نمایید
هرگز گمراه نشوید گفتند بلی ای رسول خدای دلالت کن ما را فرمود که
این علی است پس بدوستی من دوست دارید و بسبب کرامت من اکرام کنید
بدرستی که جبرئیل فرمان آورده بمن از خدای تعالی که بگویم با شما آنچه گفتم
و در باب یازدهم خواهد آمد که رسول با فاطمه فرمود که زوجک سیدا
فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین **ای ولی مومن** چون حضرت
مصطفی مرتضی را سید گفته چنانکه در روایات متقدمه گذشت پس
آنها که وی را سید نمی دانند مصطفی را هم تکذیب کرده و هم علی را سید
نداشته باشند اما تکذیب از آن جهة که آن حضرت میفرماید که مرتضی سید است
و آن کوردلان میگویند که سید نیست و اما آنکه حضرت مصطفی را سید
می دانند بنا بر آنست که ما آنحضرت را جهة آن سید میگوییم که خود در حق خود

فرموده است انا سید ولد آدم و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین را
از آنجهت سید میگویم که درباره ایشان فرموده که سیدة النساء
العالمین و سیدی شباب اهل الجنه و همچنین مرتضی را بسخن آن حضرت سید
میدانیم و چون جامع میان سیادت این جماعت سخن آن حضرت است
پس نفی سیادت این جماعت نفی مصطفی باشد چرا که سیادت ایشان
بسخن آنحضرت ثابت میشود و هرگاه سیادت یکی را نفی کردند همانا
که سیادت این گروه را نفی کرده باشند **و در فردوس** از ابن عباس
مرویست که رسول الله فرمود لیلة عرج بی الی السماء رأیت علی
باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی حبیب الله الحسن
والحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی اباغضهم لعنت الله
و در مناقب سنن ترمذی آمده که ان رسول صلی علیه و آله بعث علیا فی
سریة فرأیته رافعا یدیه یقول اللهم لا تمتنی حتی ترینی وجه علی یعنی

بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله مرتضی را در گروهی لشکر فرستاد
ام عطیه که راوی این حدیث است گفت که حضرت مصطفی را در آن حالت
دیدم که هردو دست برداشته بود و میگفت ای بار خدایا مرا میران
تا آنگاه که بنمایی بمن روی علی را **و در مناقب** حسن بصری از عبد الله
عباس روایت کند که رسول فرمود اذا کان یوم القیمة یقعد
علی ابن ابی طالب علی الفردوس و هو جبل قد علا علی الجنة و فوقه عرش
رب العالمین و من سفحه تتفجر انهار الجنة و تتفرق فی الجنة و هو جالس
علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسلیم لا یجوز احد الصراط الا و معه
برائة و ولایة اهل بیته یشرف علی الجنة فیدخل محبه الجنة و یدخل
مبغضیه النار یعنی هرگاه که روز قیامت باشد حضرت مرتضی و
قامت نشیند بر فردوس که آن کوهی است بلند شده بر جنت
و بالای فردوس عرش پروردگار عالمیانست و از نشیب او آب

انهار جنت می رود و در جنت متفرق میشود و مرتضی بر کرسی از نور نشسته
باشد و در پیش وی آب جنت که آنرا تسلیم خوانند میرود و هیچکس بر
صراط نگذرد مگر که همراه وی براتی بولایت مرتضی و ولایت اهل
بیت وی باشد و او بر اهل جنت مشرف و مطلع بود پس محبان
خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم گذراند ابی المومن در فضیلت
و جامعیت این حدیث تفکر فرمای و افضلیت مرتضی بر اهل
تعصب نمای از الجمله لفظ احد لا یجوز احد که نکره است در سیاق
نفی مفید عموم است و این دال است بر آنکه هیچکس از صحابه بی ولایت
ابوتراب بر صراط عبور نتواند کرد بهیچ باب و در وسیله و مسند
هم آمده است که اخذ النبی بید الحسن و الحسین و قال من احبنی و احب
هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیمة و روایت
مسند حنبل است که آن رسول الله اخذ بید حسن و حسین و قال من احبنی

و احب هذین و اباهما و امهما الی آخر الحدیث یعنی مصطفی دست امام حسن و امام
حسین را گرفت و فرمود هر که مرا دوست دارد و این دو کس را
دوست دارد و پدر و مادر ایشان را دوست دارد همراه من باشد
و در مرتبه و درجه من باشد روز قیامت و در مناقب خطیب از عبد الله
مسعود مرویست که رسول از خانه زینب بنت جحش بخانه ام سلمه
رفت و سر دو حرم مصطفی بود دید نشو حضرت مصطفی نیک نشسته بود
که حضرت مرتضی در خانه را آهسته زد ام سلمه گوید چون در گشادم مرتضی
هر دو مصراع در را چندان گرفت که من پس پرده شدم و چون صدای
پای من نشنید بخانه در آمد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ام
سلمه این مرد را می شناسی گفتم بلی علی ابن ابی طالب است رسول فرمود
که هو اخی سجیته سجیتی و لحمه لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی و اشهدی هو
قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین من بعدی اسمعی و اشهدی هو والله

محبی سنتی اسمی واشهدی لو ان عبداً عبد الله الف عام من الرکن والمقام
من بعد الف عام ثم لقی الله مبغضاً لعلی کبه الله علی منخریه فی نار جهنم و همین
حدیث در وسیله آمده است بدین عبارت هذا اخی لحمه من لحمی و دمه
من دمی و هو عیبة علمی و هو محبی سنتی یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
من بعدی اسمی واشهدی یا ام سلمة لو ان رجلا عبد الله الف عام
ثم توفیه و هو مبغض علیا و عترته کبه الله فی النار علی ام راسه یعنی مرتضی
علی برادر منست خوی و خلق وی خوی و خلق منست و کوشت و خون وی کوشت
و خون منست و او محل علم منست بشنو و کواه باش که وی بعد از من کشنده
بیعت شکنان و ظالمان و از دین برون شدکان است بشنو و کواه باش
که وی زنده کننده سنت منست بشنو و کواه باش که اکر فرض کنیم
که بنده بندکی خدای کند هزار سال از پس هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم
که در کعبه است و بعد از آن دشمنی علی بمیرد خدای تعالی او را بر روی

در آتش جهنم سرنکون اندازد و ابن مردویه در مناقب خود از ابوسعید
خدری روایت کند که کفت یکروز در قصد زیارت رسول الله از خانه
بیرون رفتم و بخدمت آن حضرت شتافتم فرمود که ان لله عمودا تحت
العرش یضیء لاهل الجنة کما تضیء الشمس لاهل الدنیا لا یناله الا علی و محبوه
یعنی بدرستی که خدای را ستونی است زیر عرش که روشنایی می بخشد
باهل جنت چنانکه آفتاب روشنایی می بخشد باهل دنیا نرسد بآن ستون
مکر علی و محبان وی و در وسیله از عمرو بن الحمق مرویست که کفت با
رسول الله نشسته بودم که فرمود یا عمرو اتحب ان اریک عمود الجنة
دوست میداری که بتو بنمایم ستون جنت را کفتم بلی بعد از آن مرتضی
در کذر آمد آنحضرت فرمود هذا و اهل بیته عمود الجنة این مطهر و
خانواده وی ستون جنت اند و ابن مغازلی مالکی در مناقب خود از
ابوهریره روایت کند که رسول الله نماز صبح کذارد و بعد از آن

فرمود اندرون بما هبط جبرئیل هبط جبرئیل فقال یا محمد ان الله غرس
قضیبا فی الجنة ثلثه من یاقوتة حمراء وثلثه من زبرجدة خضراء وثلثه من
لؤلؤة رطبة ضرب علیها طاقات جعل من الطاقات غرفا وجعل
فی کل غرفة شجرة جعل حملها حور العین واجری علیه عین السلام
ثم امسک فوثب رجل من القوم فقال یا رسول الله لمن ذلک القضیب
فقال من احب ان یتمسک بذلک القضیب فلیتمسک بحب علی بن
ابی طالب مستفرماید آیا میدانند که جبرئیل بچه کار فرود آمد باز خود فرمود
که جبرئیل فرود آمد گفت ای محمد بدرستی که خدای تعالی یک شاخ
درختی در جنت نشانده است که ثلث یعنی سه یک آن از یاقوت
سرخ است وثلث آن از زبرجد سبز وثلث دیگر از لؤلؤ تر است
وبر بالای آن طاقها زده ومیان طاقها غرفها ساخته ودر هر غرفه
درختی انشا کرده وحور عین را بار ومیوه آن درخت گردانیده

وآب چشمه سلام بر آن شاخ روان کرد وبعد از این سخن حضرت رسالت
خاموش شد پس یک مرد از قومی که حاضر بودند از جای جست وگفت
ای رسول خدا صاحب آن درخت کیست آن حضرت فرمود که هر که دوست
دارد بآن شاخ تمسک نماید باید که بمحبت علی بن ابی طالب تمسک نماید
و در وسیله المتعبدین از حذیفه مرویست که رسول الله فرمود من احب
ان یحیی حیوتی ویموت موتی ویتمسک بالقضیب الیاقوت الذی خلقه
الله عز وجل فلیتمسک او فلیتول علی بن ابی طالب بعدی یعنی هر که
دوست دارد که حیوة وموت وی همچون حیات وموت من باشد
وتمسک نماید بآن شاخ یاقوت که خدای عز وجل آنرا آفریده است
پس باید که بعد از من تمسک نماید یا خود گفت باید که تولا کند بعلی
ابن ابی طالب و در مناقب ونزل السایرین از امیر المؤمنین مرویست
که رسول فرمود که یا علی لو ان عبدا عبد الله عز وجل مثل ما قام

نوح فی قوته وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومد فی عمره
حتی حج الف حجة علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم
لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها و در السائرین چنین
واقع شده که حتی حج الف عام میفرماید که اگر فرض کنیم که بنده
بندگی کند خدای عز وجل را هزار سال و او را مقدار کوه احد زر باشد
وآنرا در راه خدای تعالی صرف کند و عمر او دراز گردد تا هزار حج
پیاده کند و بعد از آن میان صفا و مروه بظلم کشته شود و با وجود این
همه اگر موالی و متابع و محب تو نباشد ای علی بوی جنت نشنود
و بجنت نگذرد و در مناقب خوارزم از عایشه مرویست که گفت
لما حضر رسول الله الموت قال ادعوا الی حبیبی فدعوت له ابا بکر فنظر
الیه رسول الله ثم وضع رأسه ثم قال ادعوا الی حبیبی فدعوت له
عمر فلما نظر الیه وضع رأسه ثم قال ادعوا الی حبیبی فقلت ویلکم ادعوا

له علی ابن ابی طالب فوالله لا یریده غیره قالت رأه اخرج الثوب الذی
کان علیه ثم ادخله فیه فلم یزل محتضنه حتی مات و اول روایت خطیب
چنین است که قال رسول الله وهو فی بیتی لما حضر الموت ادعوا الی حبیبی
و آخر روایت چنین است که فلم یزل محتضنه حتی قبض و یده علیه یعنی
چون وفات رسول الله نزدیک شد فرمود بخوانید از برای من محبوب مرا
عایشه گفت که ابوبکر را خواندم پس رسول سر برداشت و بسوی
ابوبکر نظر کرد و باز سر خود بر بالش نهاد و فرمود ادعوا الی حبیبی عایشه گفت
عمر را خواندم چون بسوی وی نظر کرد سر بر بالش نهاد و فرمود ادعوا الی
حبیبی من گفتم وای بر شما از برای وی علی ابن ابی طالب را بخوانید عایشه
گفت که چون مرتضی را دید آن پیراهن را که پوشیده بود بالا کشید و مرتضی را
در آن درگذرانید چنانکه مرد و از یک گریبان سر بدر کردند و همیشه
مرتضی را در آغوش میداشت تا بعالم بقا رفت و همچنان دست وی

و دیگر مرتضی بود ای ولی مومن این حدیث را بهیچ حدیث دیگر را که
در مصابیح و غیره هم از عایشه مرویست که از وی پرسیدند و گفتند ای
ام المومنین مردمان می گویند که حضرت مصطفی مرتضی را وصی و قایم مقام
خود کرده است عایشه گفت که حضرت مصطفی در روز من و در خانه من
و میان سحر و نحر من وفات کرده است و بدرستی که وفات کرد در حالی که
با غوش من بود و معلوم نکردم که وی وفات کرده است پس کی
وصیت به علی کرد و کی او را وصی و قایم مقام خود کردانید و دور نیست
که عایشه روایت ثانیه را قرب زمن حضرت رسالت و جلوس مرتضی
بخلاف گفته باشد و روایت اولی را بعد از حرب جمل گفته باشد
چون مروت و کرم مرتضی را بعد از ظفر دیده چنانچه در تواریخ
مذکور است که مرتضی عایشه را مخیر کردانید میان بودن در بصره و
رفتن بمدینه و چون مدینه را اختیار حضرت امیر چهل دختر را لباس

مردان پوشانیده همراه وی فرستاد و عایشه با هر کس حکایت و شکایت
میکرد که علی مرا همراه مردان نامحرم روانه فرمود و چون بمدینه رسید
آن دختران خود را اظهار و تعریف کردند و عایشه از گفته و کرده بعد
از آن شرمنده می بود و احادیثی که از عمر در حق حیدر شنیده و یا دیده
بود روایت میکرد زمخشری در کتاب ربیع الابرار از جمیع بن
عمیر روایت کند که گفت بخانه عایشه درآمدم و از وی سوال کردم که
من کان احب الناس الی رسول فقالت فاطمة قلت انما اسئلک
عن الرجل قالت زوجها و ما منعه عن ذلک فوالله ان کان لصواما قواما
لقد سالت نفس رسول الله فی یده فردها الی فیه قلت فما حملک علی ما
کان فارسلت خمارها علی وجهها و بکت و قالت امر قضی علی یعنی پرسیدم
که بسوی رسول الله دوسترین مردمان که بود عایشه گفت که فاطمه گفتم
که من ترا از جهت مردان سوال کردم گفت شوهر فاطمه دوسترین بود

وجه منع میکند ترا ازانکه دوستترین مردان باشد والله که وی پیوسته
روزه دار و شب بیدار بود و بدرستی که آب از دهن رسول الله در
حین وفات در کف دست مرتضی جاری شد و مرتضی آنرا باز خورد و جمیع
بن عمیر گوید که بعایشه گفتم چون چنین بوده است پس ترا چه بران داشت
که با وی در یوم الجمل حرب کردی پس عایشه خمار خود بر روی کشید و گریست
و گفت این قضا بر من مقدر بود ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو برزه
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان الله عهد الی
عهدا فی علی فقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان
علیا رایة الهدی و امام الاولیاء و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها
المتقین من احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی فبشره بذلک فجاء علی
فبشرته فقال رسول الله انا عبد الله و فی قبضته فان یعذبنی فبذنوبی و ان
یتم الذی بشرتنی به فالله اولی بی فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه

الایمان فقال الله قد فعلت به ذلک ثم انه رفع الی انه سیخصه من البلاء
بشیء لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخی و صاحبی فقال ان هذا
شیء قد سبق انه مبتلی و مبتلی به پیغمبر ما بدرستی که خدای تعالی با من عهدی
و فرمودنی فرمود در حق مرتضی من گفتم یا رب آنرا از برای من بیان کن
حضرت حق گفت گوش کن گفتم که گوش کردم فرمود بدرستی که علی
رایت و علم هدایت و امام پیشوای اولیا و نور ایمان آنکس که مطیع من شد
و اوست آن کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام هر که ویرا دوست
داشت مرا دوست داشته و هر که ویرا دشمن داشت مرا دشمن داشت
پس ای محمد این سخن علی را بشارت ده حضرت رسالت میفرماید که حضرت
مرتضی آمد و بشارتش دادم گفت ای رسول خدا من بنده خدا ام و در
قبضه قدرت وی اگر عذاب من میکند پس آن بواسطه گناهان منست و اگر
با تمام می رساند آن عطا را که مرا بآن بشارت دادی پس حق تعالی بصرف

درمن ازمن اولی است پیغمبر فرمود که چون مرتضی این سخن گفت من در
باره وی دعا کردم وگفتم ای بار خدای دل علی را جلا ده و ایمان را بهار
او گردان پس خدای عز وجل گفت که چنین کردم بعد از آن من سایند
که حضرت حق زنو د باشد که وی را به بلایی مخصوص کرد اند که بآن بلا هیچکس را
مخصوص نکرده باشد از صحابه پس من گفتم یا رب علی را مبتلا گردان
که برادر و یار منست حضرت حق فرمود بدرستی که این چیزیست که سبق
یافته است در علم من که وی مبتلا و مبتلی است یعنی هم وی را تجربه و امتحان
کردن حتم است و هم بسبب وی بندگان حق در تجربه و امتحان واجب
و لازم است ودر وسیله از ابی ذر غفاری مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که یا اباذر علی اخی و صهری و عضدی ان الله
لا یقبل فریضة الا بحب علی ابن ابی طالب یا اباذر لما اسری بی الی
السماء مررت بملک جالس علی سریر من نور و علی رأسه تاج من

نور واحدی رجلیه فی المشرق والاخری فی المغرب ومن بین یدیه لوح ینظر
فیه والدنیا کلها بین عینیه والخلق بین رکبتیه ویده تبلغ المشرق والمغرب فقلت
یا جبرئیل من هذا فقال عزرائیل تقدم وسلم علیه قال فتقدمت وسلمت علیه
وقلت السلام علیک یا حبیبی ملک الموت فقال وعلیک السلام یا
احمد ما فعل ابن عمک علی بن ابی طالب فقلت وهل تعرف ابن عمی علیا قال
وکیف لا اعرفه فان الله وکلنی بقبض ارواح الخلایق ما خلا روحک
وروح علی بن ابی طالب فان الله یتوفیکما بمشیته میفرماید ای ابوذر مرتضی
و داماد و بازوی منست و بدرستی که خدای تعالی از بندگان هیچ فریضه
قبول نمی کند مگر آنکه بدوستی مرتضی مقرون باشد ای ابوذر چون شب
معراج مرا به آسمان بردند فرشته دیدم که بر تختی از نور نشسته و بر
سر او تاجی از نور بود و یک پای وی در مشرق و یکی در مغرب و در پیش وی
لوحی بود که در آن نظر میکرد و دنیا همه در پیش چشم وی و همه خلایق در

میان دو زانوی وی بود و دست وی بمشرق و مغرب می رسید پس
گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این عزرائیل است پیش رو و بروی سلام
کن پیغمبر فرمود که پیش رفتم و بروی سلام کردم گفتم السلام علیک ای
حبیب من ملک الموت عزرائیل گفت علیک السلام ای احمد اکنون تو که
علی بن ابی طالب است چه کرد گفتم تو می شناسی عم زاده مرا که علی است
گفت چگونه وی را نشناسیم بنابر آنکه حق تعالی مرا بقبض ارواح جمیع
خلائق موکل کرده است بغیر روح تو و روح علی بن ابی طالب که خدای
تعالی روح شما را بمشیت و ارادت خود قبض کند و در مناقب از ابن
مالک مرویست که رسول فرمود خلق الله من نور وجه علی بن ابی طالب
سبعین الف ملک یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیمه یعنی خدای تعالی از
نور روی علی هفتاد هزار فرشته آفریده است که استغفار میکنند برای
وی و برای محبان وی تا روز قیامت و در کفایت الطالب هم از انس مالک

مرویست که رسول فرمود مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا
انا بملک جالس علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت یا جبرئیل من هذا
الملک قال ادن منه وسلم علیه فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی
وابن عمی علی ابن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء
الرابعة فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله هذا الملک
من نور علی فالملائکة یزورونه فی کل لیلة جمعة ویوم جمعة سبعین الف مرة
ویسبحون الله ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحبی علی علیه سلام الله پیغمبر ما
که در شب معراج میگذشتم در طرق سماوات که ناگاه فرشته دیدم
بر منبری از نور نشسته و فرشتها گرد او در آمده گفتم ای جبرئیل فرشته کیست
گفت نزدیک رو و بروی سلام کن پس نزدیک وی رفتم و سلام بروی
کردم دیدم که وی برادر و عم زاده من علی بن ابی طالب است گفتم ای
جبرئیل علی پیش از من باسمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتها

از درد محبت علی شکایت کردند خدای تعالی این فرشته را از نور علی
آفرید پس جمیع ملایکه در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت
وی می کنند و تسبیح و تقدیس خدای تعالی بجای می آرند و ثواب آن را بمحبان
علی می کنند **و در مناقب** از عبدالله مرویست که گفت از حضرت مصطفی
پرسیدند که حضرت پروردگار در شب معراج بکدام لغت با تو خطاب
رسول الله فرمود که خاطبنی ربی بلغة علی بن ابی طالب فالهمنی ان قلت
یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا محمد انا شیء لا کالاشیاء ولا اقاس
بالناس ولا اوصف بالاشیاء خلقتک من نوری وخلقت علیا من نورک
فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد الی قلبک احب من علی ابن ابی
طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک میفرماید که حق تعالی با من
بزبان علی بن ابی طالب خطاب کرد پس الهام کرد مرا و در دل من
انداخت که گفتم یا رب تو با من سخن کردی یا علی سخن کرد فرمود که ای

محمد من شیء ام نه چون اشیا و مرا با مردمان قیاس نشاید کرد و باشیا
و امثال و نظایر وصف نباید کرد باشیا و امثال ترا از نور خود آفریدم
و علی را از تو پس بر اسرار دل تو مطلع شدم بسوی دل تو از علی بن ابی طالب
دوستتر نیافتم بزبان او با تو سخن کردم تا دل تو مطمئن گردد و از منت
این حضرت دولت از جای برود **و در فردوس** از عایشه مرویست که گفت
از رسول الله پرسیدم که کدام یک از مردمان بسوی تو دوستر است فرمود
که فاطمه گفتم از مردان فرمود که شوهر وی پس علی **و اخطب خطبا** فخر خوارزم
در مناقب از انس بن مالک مرویست که گفت رسول آن انجواب دیدم با من
گفت ما حملک علی ان لا تؤدی ما سمعت منی فی علی بن ابی طالب حتی ادرکتک
العقوبة ولولا استغفار علی بن ابی طالب لک ما شممت رایحة الجنة ابدا ولکن
ابشر فی بقیة عمرک ان اولیاء علی وذریته ومحبیهم السابقون الاولون الی الجنة
وهم جیران الله وجیران اولیاء الله حمزة وجعفر والحسن والحسین واما علی

فهو صدیق الاکبر لا یخشی یوم الفتنه پس بحجه یعنی تراچه داشت بر آنکه ادا
کردی آنچه از من شنیدی در فضل و کمال علی تا ترا عقوبت دریافت و اگر
استغفار مرتضی مدارک و تقصیرات تو می کرد رایحه و بوی هرگز نمی بوئیدی
ولیکن اسکار اکن در باقی عمر خود این خبر را که اولیا و دوستان علی و ذریت
و محبان ایشان پیش روان و سابقان اند سوی بهشت و ایشانند همسایهای خدا
و همسایهای اولیای خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هرچه علیست
او خود صدیق اکبر است هر که ویرا دوست دارد از هول قیامت نمی
ترسد ای الی مومن اگر از سر انصاف در این حدیث نظر کند به تدبر و تفکر
در هر یک لفظ از فضل فند و افضلیت مرتضی معلوم و مفهوم کند و
بخاری در باب فضایل عمر از انس مالک روایت کرده است که
مردی از حضرت مصطفی سوال کرد که قیامت کی است آن حضرت فرمود
که قیامت از برای چه چیز مهیا و آماده کرده گفت هیچ چیز مگر آنکه خدا و

رسول خدا را دوست میدارم آن حضرت فرمود که انت مع من احببت
تو با آنکسی که دوستش میداری انس مالک گوید که هیچ چیز شاد نشدیم همچون
شادی ما بسبب قول پیغمبر که انت مع من احببت بعد از آن انس گفت
من پیغمبر را و دوستان او را دوست میدارم و امید میدارم که
همراه ایشان باشم بسبب محبتی که با ایشان دارم و اگرچه عمل صالح مثل اعمال
نکرده باشم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **باب پنجم**
در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت تلقب و نعت حضرت مصطفی ویرا به سید
المسلمین و امام المتقین و حجة الله علی عباده و حجة الله علی خلقه و امیر البررة
و قاتل الفجرة و خیر البشر و خیر هداة الامة و خیر البریة و خیر من مشی
علی وجه الارض و خیر الصحابة و افضلهم و وصی و وارثی و خلیفتی و خلیلی
و موضع سری و خیر من اخلف بعدی تقضی دینی علی و ینجز موعدی و صفی
دینی و یؤدی عنی و خیر الخلق و الخلیقه حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا آورده

که آن رسول الله قال لعلی علیه السلام تو یا مرحبا بسید المسلمین و امام
المتقین و در فردوس از انس مالک مرویست که رسول فرمود انا و علی
حجة الله علی عباده و در فردوس آمده که انس مالک گفت کنت جالسا
مع النبی اذ اقبل علی فقال النبی انا و هذا حجة الله علی خلقه نشسته بودم
با پیغمبر صلی الله علیه و آله که علی آمد پس آن حضرت فرمود و این کس حجة
الحق علی خلقهم و خطیب خوارزم در مناقب آورده که زید بن صوحان را
یوم الجمل در حرب عایشه مجروح کرده بودند و در معرکه بحالت نزع
افتاده بود که حضرت مرتضی بر بالین وی حاضر شد پس ابن صوحان روی
بمرتضی کرد و گفت رحمک الله والله ما عرفتک الا بالله عالما و بآیاته
عارفا والله ما قتلت معک من جهل ولکنی سمعت حذیفة الیمانی یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه یقول علی امیر البررة و قاتل الفجرة
منصور من نصره مخذول من خذله الا وان الحق معه یتبعه الا فمیلوا معه

یعنی بر مرتضی رحمت فرستاد و گفت والله که من ترا عالم بالله و عارف
بآیات الله شناختم والله که در پیش تو از سر نادانی و جهل جنگ نکردم
ولیکن از حذیفه شنیدم که گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود علی امیر نیکوکاران است
و کشنده فاجران و بدکاران منصور است آنکه نصرت وی داد مخذولست
آنکه ترک نصرت وی کرد آگاه باشید بدرستی که حق تعالی همراه علی است
و در پی وی میرود آگاه باشید و میل بوی کنید و از کتاب مناقب
ابن مردویه چند حدیث نقل کردم حدیث اول از حذیفه مرویست که
حضرت رسول الله فرمود علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است
هر که این سخن قبول نکند کافر شد حدیث دوم بروایات متعدده از عطیه
مرویست که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله و هو شیخ کبیر فقلنا اخبرنا
عن هذا الرجل علی بن ابی طالب فرفع حاجبیه ثم قال ذاک من خیر البشر
یعنی درآمدیم بخانه جابر بن عبد الله انصاری و او در آن حین پیر بزرگ سال

شده بود و ابروی وی بر چشم فرو آمده بود گفتم خبر ده ما را از این مرد که
علی است جابر بر دو ابروی خود از پیش چشم برداشت و گفت این
بهترین بشر است حدیث سیوم سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر از
جابر پرسیده شد از کیفیت فضل علی گفت علی بهترین بشر بود
حدیث چهارم از سالم بن ابی الجعد مرویست که گفت تذاکروا فضل
علی عند جابر بن عبد الله قال کان خیر البشر و فی روایت قال و تشکون
فیه فقال بعض القوم انه احدث قال و لا یشک فیه الا کافر او منافق
یعنی ذکر فضل علی کردند نزدیک جابر پس جابر گفت علی بهترین بشر بود
و بروایت دیگر جابر گفت که در فضل علی گمان و شک میکنند پس یکی از قوم
حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای نو کرد که در زمان پیغمبر و ابو
و عمر نبود از آن جهة در فضل وی شک داریم جابر گفت شک نمیکند
در فضل علی بجز کسی که کافر باشد یا منافق حدیث پنجم سئل حذیفه

عن علی فقال خیر هذه الامة بعد نبیها و لا یشک فیه الا منافق پرسیدند
حذیفه را از کیفیت فضل علی حذیفه گفت که علی بهترین این امت است بعد از
پیغمبر و شک نمی کند درین سخن یا در فضل و کمال علی بجز کسی که منافق است
حدیث ششم ابو رافع از پدر و از جد خود روایت کند که قال رسول الله
لعلی انت خیر امتی فی الدنیا و الآخرة مصطفی با مرتضی گفت تو
بهترین امت منی در دنیا و آخرت حدیث هفتم از بریده مرویست
که ان النبی قال لفاطمة ان زوجک خیر امتی اقدمهم سلما و اکثرهم علما
بدرستی که پیغمبر با فاطمه گفت که شوهر تو بهترین امت منست اقدم صحابه است
باسلام و اطاعت و اکثر بعلم و معرفت حدیث هشتم از جندب بن جناده
مرویست که رسول فرمود خیر من یمشی علی وجه الارض بعدی علی بن
ابی طالب بهترین کسی که می رود در روی زمین پس از من علی بن ابی طالب است
حدیث نهم از ابو سعید خدری مرویست که گفت قال سلمان الفارسی

رسول الله فاذا انی هاتف لبیک فقال اشهدک الیوم ان علی بن ابی طالب
خیرهم وافضلهم سلمان گفت رسول صلی الله علیه وآله مرا دید وخواندم
گفتم که لبیک آن حضرت فرمود که امروز ترا گواه میگیرم بر آنکه
علی بن ابی طالب بهترین وفاضلترین صحابه است **حدیث دهم**
از عطا مرویست که گفت سئلت عایشه عن علی فقال ذاک من خیر البریة
ولا شک فیه الا کافر عایشه را از کیفیت فضل علی پرسیدم گفت
که آنکس که از بهترین خلایق است و در سخنها در فضل علی شک نکند مگر
کسی که کافر است و در باب دهم نزد آیت ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة خواهد آمد که در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله
مرتضی را خیر البریه میگفتند **و در مناقب** از امیر المومنین مرویست
که رسول الله فرمود اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیه فاذا فیها مکتوب لا
اله الا الله محمد النبی ومکتوب علی الاخر لا اله الا الله علی الوصی نعمی جبرئیل

پیش من آمد وحال آنکه هر دو بال خود گشاده بود پس دیدم که در یک بال
وی نوشته بود لا اله الا الله محمد پیغمبر خدا است و در بال دیگر نوشته
بود که لا اله الا الله علی وصی رسول خدا است **و در وسیله و ترک فردوس**
از بریده مرویست که رسول فرمود لکل نبی وصی ووارث وان علیا
وصیی ووارثی و روایت وسیله چنین است که وعلی وارثی و در مسند
از انس بن مالک مرویست که گفت سلمان گفتم از پیغمبر بپرس که وصی وی
کیست وچون پرسید آن حضرت فرمود که یا سلمان وصیی ووارثی
وقاضی دینی ومنجز وعدی علی بن ابی طالب ای سلمان وصی ووارث من
وقاضی دین و شریعت من یا وام گذارنده وبجای آورنده وعد من علی بن
ابی طالب است **و در مناقب** ابن مردویه از ابو سعید خدری آورده که
وی از سلمان روایت کند که گفت از حضرت سوال پرسیدم وگفتم یا
رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان بعد رآنی فقال

یا سلمان فاسرعت الیه وقلت لبیک فقال تعلم من وصیّ وصیّ موسی
قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت لانه کان اعلمهم یومئذ قال فان وصیّ و
موضع سرّی وخیر من اخلف بعدی ینجز موعدی ویقضی دینی علی بن ابی طالب
یعنی گفتم ای رسول خدا هر پیغمبری را وصیی هست پس وصی تو کیست آن
حضرت جواب نداد وچون بعد از آن مرا دید فرمود که ای سلمان من
بخدمت آن حضرت شتاب کردم وگفتم لبیک ای رسول الله فرمود
میدانی که وصی موسی که بود گفتم بلی یوشع بن نون فرمود چرا گفتی که
یوشع بود گفتم برای آنکه در آن روزگار اعلم امت بود فرمود بدرستی که
وصیّ وقایم مقام وموضع سرّ وجای راز من وبهترین کسی که میگذارم بعد
از خود که بجای می آورد وعده مرا ومی گذارد وام مرا علی بن ابی طالب است
و در مناقب ابن مردویه انس بن مالک روایت کند از سلمان که گفت گفت
یا رسول الله عمن ناخذ بعدک وبمن نثق قال فسکت عنی حتی سألت عشرا ثم قال

یا سلمان ان وصیی وخلیفتی واخی ووزیری وخیر من اخلف بعدی علی بن ابی
طالب یؤدی عنی وینجز موعدی یعنی گفتم ای رسول خدای تعالی امور شریعت را
بعد از تو از که فرا گیریم وبر قول که اعتماد کنیم سلمان گفت که حضرت
رسالت جواب من نداد تا ده نوبت سوال کردم بعد از آن فرمود
ای سلمان بدرستی که وصی من وخلیفه من وبرادر من ووزیر من وبهترین کسی که بعد
از من میگذارم علی بن ابی طالب است که علم شریعت وطریقت وحقیقت
از من ادا میکند ووعده مرا بجا می آرد و در مناقب ابن مردویه ووسیله
از انس بن مالک مرویست که رسول فرمود ان خلیلی ووزیری وخلیفتی و
خیر من اترک بعدی ویقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب ودر وسیله
چنین است که ومن ینجز موعدی ویقضی دینی علی بن ابی طالب یعنی هر کسی
که دوست من ووزیر من وبهترین کسی که میگذارم بعد از خود وآنکس که وعده
مرا بجای می آرد ووام مرا می گذارد علی بن ابی طالب است ای ولی موسی

فرق میان مرتضی و ابوبکر از اینجا حاصل است که حضرت مصطفی با مرتضی
درین حدیث بحرف تحقیق میفرماید که ان خلیلی یعنی بدرستی که خلیل و
و دوست من علی مرتضی است و در حق ابوبکر بحرف امتناع میفرماید که
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا یعنی اگر از غیر اهل بیت خود
دوست گرفتمی ابوبکر را دوست گرفتمی **و در مناقب** از ابن مردویه از
انس از سلمان روایت کند که رسول فرمود ان اخی و وزیری و خیر من
اخلف بعدی علی بن ابی طالب و بروایتی دیگر علی بن ابی طالب خیر من
اخلف بعدی و درین کتاب از مسروق مرویست که گفت بخانهٔ عایشه در
آمدم مرا گفت ای مسروق خوارج را که قتل کرد گفتم علی قتل کرد عایشه
عایشه هیچ نگفت گفتم ای مادر مؤمنان بخدا و بحق پیغمبر که اگر چیزی از رسول
شنیده مرا اخبار کن عایشه گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود هم
شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة اعظمهم عند الله یوم القیامة

وسیله یعنی ایشان بدترین خلق و مخلوقات اند می کشد ایشان را آنکس که
بهترین خلق و مخلوقاتست و آنکه در روز قیامت نزد حق عظیم ترین خلق است
بحسب وسیله و درین کتاب بروایت مسروق گوید که عایشه مرا گفت
که تو نزدیک من اکرم و احب اولاد منی هیچ خبر داری از ان ناقص یعنی
ذوالثدیه که بزرگ خوارج بود من گفتم امیرالمؤمنین علی ویرا در
نهروان بقتل درآورد عایشه از من گواه طلبید تا هشتاد مرد بگواهی آوردم
و بتصدیق من گواهی دادند پس عایشه گفت لعن الله عمرو بن العاص فانه کتب
الی انه قتله علی نیل مصر یعنی عمرو بن عاص بسوی من کتابت فرستاد که
ذوالثدیه را او کشته است بر کنار نیل مصر و بروایت دیگر گفت که
قاتل الله عمرو بن عاص فانه کتب الی انه اصابه بمصر پس مسروق گفت که گفتم
ای مادر مؤمنان مرا خبر ده که از رسول در حق خوارج چه شنیده عایشه
گفت رسول الله را شنیدم که میفرمود هم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق

واقربهم عند الله وسیلة یوم القیمة یعنی ایشان مقربترین خلقند ایشانرا
آنکسی که بهترین خلق است در روز قیامت پیش حق تعالی و نزدیکترین
خلق است بحسب وسیله و این اخبار و روایات را که از کتاب مناقب
ابن مردویه نقل کرده‌ایم بطرق متعدده وارد شده است و همچنین است
هرچه ابن مردویه رحمه الله درین کتاب روایت کرده است باب
ششم ... در ثبوت افضلیت مرتضی بواسطه لقب و نعت
حضرت مصطفی ویرا باول المومنین و یعسوب المومنین و فاروق الامة
والصدیق الاکبر و افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله بود و غیر آن و کنیه
ایشان بابوتراب و ابو الائمه مشتمل بر دو فصل فصل اول در کتاب
خصایص نطنزی از ابوذر و از سلمان مرویست که گفتند رسول دست
علی را گرفت و فرمود ان هذا اول من آمن بی و هذا فاروق هذه الامة
و هذا یعسوب المومنین و اول من یصافحنی یوم القیمة و هذا صدیق الاکبر

یعنی بزرگترین کسی که بمن گرویده و ایمان آورده و اینست میان فرق کننده
میان حق و باطل و اینست شاه مومنان جهت آنکه شاه زنبور عسل را یعسوب
می‌نامند و اینست اول کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند و اینست
بزرگترین آنان که پیغمبر است گویند و در زین الساری و کفایة الطالب
و مناقب خوارزمی از ابولیلی غفاری مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود ستکون فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب
فانه اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو صدیق الاکبر و هو فاروق
هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المومنین و
المال یعسوب المنافقین یعنی زود باشد که فتنه حادث شود پس برشما
که آن باشد باید که دامن علی بن ابی طالب گیرید بدرستی که اوست اول کسی
که مرا بیند روز قیامت و اول کسی که مصافحه من کند و اوست صدیق
اکبر و اوست فاروق این امت که میان حق و باطل فرق میکند و اوست

شاه مومنان و مال شاه منافقانست و روایت کفایه چنین است
که ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول
من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو معی فی السماء العلیا و هو
الفاروق بین الحق و الباطل قال مؤلف الکفایة هذا حدیث حسن عال
رواه الحافظ ابو نعیم فی امالیه و روایت خوارزمی چنین است که
ستکون من بعدی فتنة فاذا کان فالزموا علی بن ابی طالب فانه الفاروق
بین الحق و الباطل و از ابی سخیله مرویست که گفت من و سلمان فارسی حج رفتیم
و بر ربذه عبور کرده بزیارت ابی ذر غفاری شدیم ابو ذر با ما گفت
اما انه ستکون بعدی فتنة و لابد منها فعلیکم بکتاب الله و الشیخ علی بن ابی طالب
فالزموهما فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله انی سمعته
یقول علی اول من آمن بی و اول من صدقنی و اول من یصافحنی یوم القیمة
و هو صدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو

یعسوب المسلمین و المؤمنین و المال یعسوب المنافقین یعنی آگاه باشید
که بدرستی که بعد از وفات من زود باشد که فتنه شود و فتنت چاره از
بودن آن فتنه پس بر شما باد که بکتاب خدای تعالی و فرمان شیخ که علی بن
ابی طالب است کار کنید و راه ایشان پیش گیرید که من گواهی میدهم بر
رسول الله که بتحقیق شنیده ام از وی که میفرمود علی اول کسی است
که بنبوت من ایمان آورد و اول کسی است که تصدیق من کرد و ترجمه
باقی حدیث از ما تقدم معلوم است و در مسند وسیله از ابی لیلی غفاری
مرویست که رسول الله فرمود الصدیقون ثلثة حبیب النجار مؤمن آل
یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون قال اتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب و هو افضلهم یعنی سخت راست گویان
و صدیقان سه کس آمد یکی حبیب نجار که مؤمن آل یس است آنکه با مردم
خود گفت که ای قوم من پیروی رسل عیسی کنید و یکی حزقیل که مؤمن آل

فرعونست بر سبیل انکار گفت که آیا می کشید مردی را یعنی موسی را که میگو
پروردگار من خدای است ویکی علی ابن ابی طالب واو فاضلترین ایشانست
و روایت وسیله چنین است که الصدیقون ثلثه حزقیل مومن آل فرعون
وحبیب نجار مومن آل یس وعلی ابن ابی طالب مومن آل محمد و افضل ا
الثلاثه واکرمهم علی ابن ابی طالب یعنی صدیقان سه کس اند حزقیل که مومن
آل فرعون است وحبیب نجار که مومن آل یس وعلی ابن ابی طالب
که مومن آل محمد است وفاضلترین این سه وگرامی ترین ایشان بر حق
تعالی علی بن ابی طالب است **واحمد در مسند** آورده است که قال ابن
عباس سمعت علی بن ابی طالب یقول انا عبدالله واخو رسوله و
الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر ولقد صلیت قبل
الناس تسع سنین ابن عباس گفت شنیدم علی بن ابی طالب را که می
فرمود انا عبدالله یعنی منم قطب این زمان و قائم مقام حبیب الرحمن جرا

که اسم عبدالله مخصوص اقطاب است ولهذا اکابر انبیا را
که اقطاب اعصار بودند هر جا که در قرآن ذکر فرموده به عبدالله
تسمیه کرد ولما قام عبدالله یدعوه انی عبدالله آتانی الکتاب
پس حضرت امیرالمومنین میفرماید که منم قطب این زمان و منم برادر رسول الله
ومنم صدیق اکبر این کلمه را کسی نگوید بغیر من الا که مفتری وکذاب
باشد وافتراء اختلاف کذب است ودرستی که پیش از مردمان
نهف نماز گذارد **ای ولی مومن** لفظ بعدی در این خبر وفات میت
بقرینه ولقد صلیت قبل الناس و بدلیل آنکه حضرت مرتضی را معلوم بود
که بعد از وفات وی بعضی این لقب بر خود بندند تا که این سخن جهت تنبیه
مردمان و ردع آنکس گویند بنا بر آنکه حضرت مرتضی و امثال وی هر چه
گویند مبنی بر معلومات ومشاهدات خود گویند وبعد از وفات وی
هم شنیده ایم که کسی این لقب بر خود بسته باشد پس لفظ بعدی بمعنی غیری

باشد و هر گاه که لفظ بعدی بر حقیقت خود بود معنی چنین باشد که من
حسب رتبه و شرف هم درین لقب بر دیگران متقدمم چه حضرت رسالت
مرا بعد تو اکبر عقب و مخصوص گردانیده است در احادیث رضویات
که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست آمده که رسول فرمود
یا علی ان الله قد غفر لک و لاهلک و لشیعتک و لمحبی شیعتک و محبی
محبی شیعتک فابشر فانک الانزع البطین منزوع من الشرک بطین من
العلم یعنی ای علی مرستی که الله تعالی ترا آمرزیده و اهل بیت ترا و شیعه
ترا و محبان شیعه ترا و محبان محبان شیعه ترا آمرزید پس مژده باد ترا که
بدرستی که توی انزع بطین یعنی منزوع و کشیده از هلاک شرک و بطین و
بزرگ شکمی از علم و ابو عیسی ترمذی در صحیح خود آورده است که حضرت
رسالت حضرت مرتضی را انزع بطین گفته است فصل دوم در وسیلة
المتعبدین و مناقب ابن مردویه آمده که جابر بن عبد الله گفت شنیدم

از رسول صلی الله علیه و آله که با مرتضی پیش از وفات خود بسه روز
می گفت سلام علیک یا ابا الریحانتین اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن
قلیل ینهد رکناک والله خلیفتی علیک یعنی ترا وصیت و امر میکنم
بتربیت حسنین که هر دو ریحان و روزی من اند از دنیا یعنی حاصل من
از دنیا ایشانند و اندک روزی دو رکن تو فرو خواهد آمد و خدای
تعالی بر محافظت تو خلیفه و قایم مقام منست جابر گوید که چون حضرت
رسالت بعالم بقا رفت حضرت مرتضی گفت که این یک رکن است از آن
دو رکن که حضرت رسول فرموده بود و چون حضرت فاطمه زهرا
وفات کرد حضرت مرتضی فرمود این رکن دوم است که حضرت رسالت
فرموده بود و حضرت فاطمه بعد از وفات حضرت مصطفی بسی و پنج
روز وفات کرد و گویند نهفتاد روز و در بخاری آمده که شش ماه
چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و در مناقب ابن خطیب از سهل بن ساعدی

مرویست که گفت مردی از آل مروان مدینه حاکم و والی شد و سهل
بن سعد را خواند و امر کرد که علی را سب کن و ناسزا گوی سهل
قبول نکرد مروانی گفت چون علی را سب نمیکنی بگوی که لعن الله اباتراب
سهل گفت که علی را از ابوتراب دوستتر نامی نبود چنانکه شاد میشدی چون
ویرا ابوتراب خواندندی مروانی گفت ما را از قصه وی خبر ده که باتراب
چرا مسمی شد سهل گفت که حضرت رسالت بخانهٔ فاطمه آمد و علی را در
خانه ندید با فاطمه گفت ابن عمّ تو کجاست گفت میان من و او نوعی مغاضبه
بود ازین جهت بیرون رفت و پیش من قیلوله نکرد حضرت رسول
با شخصی فرمود که بنگر علی کجاست آن شخص آمد و گفت یا رسول الله حضرت
مرتضی در مسجد خفته است پس حضرت رسالت بمسجد فرمود حضرت
مرتضی را دید بر پهلو خفته و ردای وی دور افتاده و روی بر خاک آلوده
شده آنحضرت صلی الله علیه در استاد و بدست مبارک خود خاک از سر

و جامهٔ حضرت مرتضی دور میکرد و میفرمود قم یا اباتراب یعنی برخیز
ای بر خاک و لفظ حدیث اینست که قال استعمل علی المدینة رجل
من آل مروان قال فدعی سهل بن سعد فامره ان یشتم علیاً قال فابی سهل
فقال اما اذا ابیت فقل لعن الله اباتراب فقال سهل ما کان لعلیٍ اسم
احبّ الیه من ابی تراب وان کان لیفرح اذا دعی به فقال له اخبرنا
عن قصته لم سمّی اباتراب فقال جاء رسول الله بیت فاطمة فلم یجد علیاً
فی البیت فقال این ابن عمک فقالت کان بینی و بینه شیء فغاضبنی فخرج
ولم یقل عندی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله للانسان انظر
این هو فجاء فقال یا رسول الله هو فی المسجد راقد فجاء رسول الله وهو
مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه فاصابه تراب فجعل رسول الله یمسحه عنه
ویقول قم یا اباتراب و سبب این کنیه و تسمیه در صحیح بخاری و مسلم هم آمده
است و ابو عیسی ترمذی در سنن خود از عامر بن سعد از ابی وقاص روایت

می کند که معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنه والعذاب با سعد بن ابی وقاص
گفت که ترا از سبّ ابو تراب چه باز داشت گفت مرا از سبّ او
سه منقبت باز داشته است که رسول الله از برای وی فرموده است
از آن جهت من هرگز سبّ وی نخواهم که حصول یکی از آن سه منقبت اگر باشد
مرا دوست تر است نزد من از شتران سرخ یکی آنکه شنیدم رسول الله را
که می گفت یا علی در حالتی که علی را در بعضی غزوات در خانه گذاشته بود
علی با وی گفت که یا رسول الله مرا همراه زنان و کودکان میگذاری
آنحضرت با حضرت مرتضی فرمود که آیا تو راضی نیستی که مرا باشی
چنانکه هارون بود موسی را ولیکن بعد از من نبوت نیست دوم آنکه شنیدم
رسول الله را که در موضع خیبر میفرمود که البته رایت اعلم را بمردی خواهم داد
که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول وی را دوست میدارد
سعد گفت که هر یک از صحابه چشم آن داشت که صاحب آن رایت

و اهل این منقبت گردد و پس رسول الله فرمود که علی را بخوانید سعد
گفت که علی آمد و درد رمد داشت آنحضرت آب دهن مبارک خود در چشم
وی انداخت و رایت بوی داد تا فتح خیبر کرد سوم فرود آمد
این آیت که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم الآیه
چنانکه در باب دهم گفته شود و سعد گفت که رسول علی و فاطمه و حسن
و حسین را علیهم السلام بخواند و فرمود ای بار خدایا این گروهند اهل بیت
من و ترمذی در آخر این حدیث گفت که هذا حدیث غریب صحیح حسن
و لفظ حدیث اینست که عن عامر بن سعد ابن ابی وقاص عن ابیه قال امر
معاویة بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان تسب ابا تراب قال اما ما ذکرت
ثلاثا قالهن له رسول الله صلی الله علیه و آله فلن اسبه لان تکون لی
واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله یقول لعلی و خلفه
فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع النساء و الصبیان فقال

که رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة
بعدی و سمعته یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و
رسوله و یحبه الله و رسوله قال فتطاولنا لها فقال ادعوا الی علیا قال فاتاه
و به رمد فبصق فی عینیه فدفع الرایة الیه ففتح الله الیه و انزلت هذه
الآیة ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم دعا
رسول الله علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم ان هؤلاء اهلی
و در احادیث وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و آله با مرتضی
فرمود یا علی انا و انت ابو هذه الامة ای علی من و تو پدران این امتیم
و چون فیض و تربیت امت از نور نبوت و ولایت می باشد و
حضرت محمد و علی مظهر این دو صفتند هر آینه پدران این امت باشند
و در فردوس الاخبار از جابر انصاری مرویست که رسول الله فرمود که
حق علی بن ابی طالب علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده یعنی حق حضرت

مرتضی بر این امت چون حق پدر است بر فرزند و در مناقب خطیب از حضرت
مرتضی مرویست که گفت چندانکه حضرت رسالت در قید حیات بود حسن
مرا ابا الحسین خواندی و حسین را ابو الحسن گفتی و به پدری نمیخواندی یعنی ابا
نمی گفتند و بجز حضرت رسالت را و چون آن حضرت بعالم بقا رفته بود
مرا به پدر خواندند و یا ابا گفتند و حضرت مرتضی را ابو السبطین جهة آن
گفتند که سبط فرزند زاده را گویند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
فرزند و هم فرزند زاده رسول الله بودند و حضرت مرتضی را ابو محمد
می گفتند جهة فرزند ایشان محمد حنفیه رحمة الله علیه باب هفتم
در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب تلقب حضرت حق علی را با امیر المؤمنین
و خلیفه و وصی پیغمبر گردانیدن و نعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و
آله ایشان را با امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و قائد الغر المحجلین و
سید المرسلین و سید العرب و عیبة الرسول و خاتم الوصیین و خیر

المؤمنین و اولی الناس بالناس و اولی الناس بالنبیین و خلیفتی
و وصیی و غیر آن و در فردوس الاخبار از حذیفه مرویست که رسول الله فرمود
لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک
و آدم بین الروح والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال تعالی انا
ربکم الا علی و محمد نبیکم و علی امیرکم یعنی اگر مردمان دانستندی که مرتضی
بامیر المؤمنین کی مسمی شد انکار فضل وی نکردندی مسمی شد بامیر المؤمنین
و حال آنکه آدم میان جان و تن بود در آن حین که حق تعالی فرمود الست
بربکم و جواب قالوا بلی شنیدند پس حق تعالی فرمود که منم پروردگار شما
ام و محمد پیغمبر شما و علی امیر شماست و ابن مردویه در مناقب از بریده روا
می کند که امرنا رسول الله ان نسلم علی علی بامیر المؤمنین یعنی رسول الله
صلی الله علیه و آله ما را امر کرد که بر مرتضی علیه سلام کنید و گویید
السلام علیک یا امیر المؤمنین و در مناقب ابن مردویه از سالم غلام

غلام امیر المؤمنین مرویست که گفت همراه مرتضی بودم در زمینی
که ملک وی بود و آن را حرث و شخم میکرد که ابوبکر و عمر آمدند و گفتند
السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس بعضی مردم از
ایشان پرسیدند که شما در حیوة رسول این سلام و کلام میکردید
عمر گفت هو امرنا یعنی رسول الله ما را امر کرد که وی را امیر المؤمنین گوییم
و لفظ خبر اینست عن سالم مولی علی قال کنت مع علی فی ارض له یحرثها
حتی جاء ابوبکر و عمر فقالا السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
فقیل کنتم تقولون فی حیوة رسول الله ذلک فقال عمر هو امرنا و
ابن مردویه در مناقب از داود بن عوف روایت کند که گفت حدثنی
معاویة بن ثعلبة اللیثی قال الا احدثک بحدیث لم یختلط قط قلت
بلی قال مرض ابوذر فاوصی الی علی فقال بعض من یعوده لو اوصیت
الی امیر المؤمنین عمر لکان اجمل لوصیتک من علی قال والله لقد اوصیت

الی امیر المومنین حق امیر المومنین والله انه للربیع الذی یسکن الیه ولو
فارقکم لقد انکرتم الناس وانکرتم الارض قال قلت یا اباذر انا لنعلم
ان احبهم الی رسول الله احبهم الیک قال اجل قلنا فایهم احب الیک
قال هذا الشیخ المضطهد المظلوم حقه یعنی علی بن ابی طالب داود
بن عوف گوید که معاویة بن ثعلبه که از بنی لیث بود با من گفت که ترا
اخبار کنم بحدیثی که هرگز بدروغ مختلط ومشوب نشده است گفتم بلی
گفت که ابوذر خسته شد و وصیت خود بمرتضی کرد پس بعضی از آن
مردمان که بعیادت ابوذر آمده بودند باوی گفتند که اگر وصیت
بامیر المومنین عمر میکردی وصیت ترا بهتر از علی بجای می آورد ابوذر گفت
که والله بتحقیق وصیت کرده ام بآن امیر المومنین که بحق امیر المومنین
اوست والله که وی آن بهاریست که بسوی وی میل کرده میشود واگر
او مفارقت از شما کردی بتحقیق که ابواب فیض بر شما بسته شدی و

و مانند بهایم می بودند نه مردمان می شناختند و نه زمین معاویه و ثعلبه گفت
که گفتیم ای ابوذر ما البته بتحقیق میدانیم که دوستترین صحابه بسوی رسول الله
آنکس است که نزد تو دوستتر است ابوذر گفت اجل یعنی بلی گفتیم
که دوستترین صحابه بسوی تو کیست گفت این شیخ مضطهد مقهور که حق ویرا
از وی بظلم ستده یعنی حضرت مرتضی علی علیه السلام ودر حکایت
از ابوذر غفاری مرویست که رسول الله فرمود یرد علی الحوض رایة
علی امیر المومنین وامام الغر المحجلین فاقوم آخذ بیده فیبیض وجهه و
وجوه اصحابه چون اسب پیشانی سفید را اغر گویند و دست و پای سفید را
محجل خوانند پس حضرت مرتضی امام هر که باشد پیشانی و دست و پای
آنکس در روز قیامت منور بود بنور وضو یعنی رایت و علم مرتضی که امیر
مومنانست بآب حوض کوثر سوی من آید پس برخیزم و دست وی
بگیرم فی الحال سخت سفید گردد روی او و روی اصحاب وی پیروان

وی و در مناقب از ابن عباس مرویست که رسول فرمود آن هذا
علی بن ابی طالب لحمه لحمی و دمه دمی و هو منی بمنزلة هارون من
موسی غیر انه لا نبی بعدی و قال یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی امیر المومنین
و سید المسلمین و عیبة علمی و بابی الذی اوتی منه اخی فی الدین و خزنی فی الآخرة
و معی فی السنام الاعلی یعنی مرتضی علی جای علم منست چه عیبه جای
تیر را گویند و علی آن در منست که هر چه آید و هر که آید پس از آن در آید
و برادر منست در دین و یار و دوست منست در آخرت و با منست
در کوهان اعلی چه سنام کوهان شتر است و از سایر بدن شتر بلند
تر است و ترجمه اول حدیث از ما تقدم معلوم است و در مناقب خطیب
از انس بن مالک مرویست که رسول الله فرمود که یا انس اسکب
لی وضوء ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس اول من یدخل علیک
من هذا الباب امیر المومنین و سید الوصیین و سید المرسلین المسلمین و

قاید الغر المحجلین و خاتم الوصیین المومنین قال قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار
و کتمته اذ جاء علی فقال من هذا یا انس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم
جعل یمسح عرق وجهه و یمسح عرق وجه علی فقال علی یا رسول الله لقد
رایتک صنعت شیا ما صنعته بی قبل قال صلی الله علیه و آله و ما یمنعنی
و انت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی
رسول فرمود که ای انس ای من آب در کوزه بریز و بعد از آنکه
وضو کرد و برخاست و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن فرمود
که ای انس اول کسی که بر تو از این در میگذرد امیر المومنین و سید المرسلین
و سید المسلمین و امام و پیشوای غر محجلین و خاتم وصیین است و چون انس
از مردم انصار بود گفت که من دعا کردم و گفتم ای بار خدایا این مرد که
پیغمبر وصف کرد از مردم انصار کن انس بن مالک گفت چون مرتضی
علی آمد آمدن او را از حضرت رسالت پوشیده و پنهان داشتم پس آن

حضرت فرمود کیست این که بر در است ای انس گفتم علی است
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مستبشر و مژده یافته برخاست
و با مرتضی معانقه کرده در آغوش گرفت بعد از آن در ایستاد و عرق
روی خود مسح میکرد یعنی می مالید عرق روی علی را بر روی خود مسح می
فرمود پس حضرت مرتضی فرمود ای رسول الله ترا امروز دیدم که
کاری کردم که آن را با من پیش ازین نکردی آن حضرت فرمود که مرا ازین
کردار چه باز دارد و حال آنکه تو احکام دین مرا از پس ادا میکنی
و آواز مرا با امت من می شنوانی و از بهر ایشان بیان میکنی آن معنی را که
بعد از من در آن اختلاف کنند و حافظ ابو نعیم این حدیث را در
حلیة الاولیا آورده است و روایت وی چنین است که ثم جعل
یمسح عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علی بوجهه یعنی حضرت رسالت
عرق روی مبارک خود بروی خود مسح میفرمود و عرق روی علی را هم

بروی خود مسح میکرد و همین حدیث را ابن مردویه در کتاب مناقب
آورده است و روایت وی چنین است کان رسول الله صلی الله
علیه و آله فی بیت ام حبیبة بنت ابی سفیان ثم قال یا ام حبیبة اعتزلینا
فانا علی حاجة ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء ثم قال ان اول من یدخل
من هذا الباب امیر المؤمنین و سید العرب و خیر الوصیین و اولی الناس
قال انس فجعلت اقول اللهم اجعله رجلا من الانصار فدخل علی فجاء
یمشی حتی جلس الی جنب رسول الله فجعل رسول الله یمسح وجهه بیده ثم یمسح
بها وجه علی بن ابی طالب فقال علی و ما ذاک یا رسول الله قال انک
تبلغ رسالتی من بعدی و تؤدی عنی امانتی و تسمع الناس صوتی و تعلم
الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول الله در خانهٔ ام حبیبه دختر
ابی سفیان بود فرمود که ای ام حبیبه کناره گیر از ما که بر سر حاجتی
و در پی کاریم بعد از آن آب وضو خواست و نیک وضو ساخت و فرمود

مر بستی که اول کسی که ازین در میگذرد سید المرسلین مسلمانان و امیر
مومنان و بهترین اوصیا و سزاوارترین انبیا که از ما کاه علی بن ابی طالب
در آمد پس حضرت رسالت برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال اللهم
وال یعنی بار خدایا دوستی کن ای بار خدایا دوستی کن انس گفت
که حضرت علی نشست پیش رسول الله پس آن حضرت دست دراز کرد و عرق از
پیشانی و روی خود مسح میکرد و بآن مسح میکرد بآن روی علی بن ابی طالب
را و باز عرق از روی علی مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی خود را
پس حضرت علی فرمود یا رسول الله فرود آمده است در شان
من چیزی آن حضرت فرمود اما ترضی آیا راضی نیستی که باشی مرا
چنانکه هارون بود موسی را تو برادر منی و وزیر منی و بهترین کسی که میگذارم
بعد از خود میگذاری وام مرا و بجای می آوری وعده مرا و بیان میکنی
برای صحابه و امت من آنچه اختلاف کنند در آن بعد از من و می آموزانی

ایشان را تاویل قرآن آنچه ندانسته بودند و جهاد میکنی با ایشان
بر تاویل قرآن همچنانکه من جهاد کردم با ایشان بر تنزیل قرآن و حافظ
ابن مردویه در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کند که گفت
دخل علی علی رسول الله وعنده عائشة فجلس بین رسول الله و بین عائشة
فقالت ما کان لک مجلس غیر فخذی فضرب رسول الله علی ظهرها و قال
صلی الله علیه و آله مه لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المومنین و سید المسلمین
وقائد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل
اعداءه النار یعنی در آمد مرتضی بخانه حضرت مصطفی و عائشه نزدیک آن
حضرت بود و نشست میان رسول الله و عائشه پس عائشه گفت که نبود
ترا مجلسی و جای نشستی جز ران من پس حضرت رسالت بر پشت عائشه
زد و فرمود که ای کوتاه کن و دست بدار ازین سخن او برادر من است که
اوست امیر المومنین و سید مسلمین و قاید غر محجلین یعنی پیشوای آنان که

روی و دست و پای ایشان سفید و نورانی است در روز قیامت صراط
می‌نشینند و اولیا و دوستان خود را الجنت می‌کذرانند و اعدا و دشمنان
خود را آتش و اخطب خوارزم در مناقب خود از حضرت مرتضی
علی روایت کند که رسول الله فرمود لما اسری بی الی السماء ثم من
السماء الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی عز وجل فقال لی یا محمد
قلت لبیک وسعدیک قال قد بلوت خلقی فایهم رایت اطوع
لک قال قلت یا ربی علیا قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک
خلیفة یؤدی عنک ویعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت اختر لی
فان خیرتک خیرتی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک خلیفة
ووصیا ونحلته علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین حقا لم ینلها احد قبله ولیست
لاحد بعده یا محمد علی رایة الهدی وامام من اطاعنی وهی الکلمة التی الزمتها
المتقین من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد

فقال النبی قلت ربی قد بشرته فقال انا عبد الله وفی قبضته ان یعاقبنی
بذنوبی لم یظلمنی شیئا وان تمم لی وعدی فانه مولای قال قلت اللهم اجل
قلبه واجعل ربیعه الایمان قال قد فعلت ذلک یا محمد غیر انی مختصه
بشیء من البلاء لم اخص به احدا من اولیائی قال قلت ربی اخی وصاحبی قال
قد سبق فی علمی انه مبتلی ولولا علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا
اولیاء رسلی قول حضرت رسالت در حدیث که قلت بشرته اشارت
بآن حدیث که ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو برزه روایت کرده است
که رسول فرمود ان الله عهد الی عهدا الی آخره و در باب چهارم کذشته
است یعنی شب معراج مرا بآسمان بردند و بعد از آن از آسمان
بسدرة المنتهی رسانیدند ایستادم در پیش پروردکار خود عز وجل پس آن
حضرت فرمود با من که ای محمد کفتم لبیک وسعدیک فرمود
تجربه کرده خلق مرا پس کدام را اطوع تر دیدی رسول فرمود که کفتم ا

پروردگار من علی را مطیع تر دیدم فرمود راست گفتی ای محمد بسیج
فرا گرفته برای خود خلیفه و قائم مقامی که احکام دین ترا از تو ادا کند و تعلیم
بندگان من کند از کتاب من آنچه نمی دانند رسول الله گفت که تو اختیار
کن ای من که اختیار تو اختیار منست فرمود که برای تو علی را اختیار
کرده ام پس او را خلیفه و وصی خود گیر و علم و حلم خود بوی بخشیده ام
و او بحقست امیر مؤمنان بحقیقت در نیافت این منقبت هیچکس پیش از وی
و نیابد این منقبت هیچکس را بعد از وی ای محمد علی رایت هدایت است
و امام آنکس که اطاعت من کرد و آن کلمه ایست لازم کرده ام بر متقیان
هر که وی را دوست داشت پس بدرستی که مرا دوست داشته است
و هر که وی را دشمن داشت پس بدرستی که مرا دشمن داشته است وی را
باین خبر بشارت ده ای محمد پس پیغمبر گفت که گفتم ای پروردگار من وی را
بشارت داده ام و او گفت که من بنده خدا ام و در قبضه قدرت

او اگر معاقبه می کند بگناهان من هیچ ظلم من نکرده باشد و اگر تمام می
کند برای من آنچه وعده داده است او یاری دهنده و خداوندگار منست
حضرت رسالت گفت که گفتم ای بار خدای دل او را جلا ده و بوی گروید ترا
بهار او گردان حق تعالی فرمود بدرستی آنچنان کرده ام ای محمد اما
آنست که من او را بچیزی از بلا و امتحان مخصوص کرده ام که مخصوص نکردم
بآن هیچکس را از اولیاء خود پیغمبر گفت که گفتم ای پروردگار علی برادر و یار
منست حق تعالی فرمود که سبق یافته است در علم من که او مبتلا و ممتحن
کرده شده است و اگر نه علی بودی شناخته نشدی نه گروه من و نه دوستان
اولیاء من و نه دوستان پیغمبران رسل من **باب هشتم** در ثبوت
افضلیت مرتضی بنص اخوت و مواخات اخطب خوارزم در مناقب
و احمد حنبل در مسند آورده اند و این جمع روایت کرده اند که حضرت
مرتضی که آن رسول الله آخی بین المسلمین ثم قال یا علی انت اخی و انت منی

بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی اما علمت یا علی ان اول من
یدعی به یوم القیمة یدعی بی فاقوم عن یمین العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء
من حلل الجنة ثم یدعی بالنبیین بعضهم علی اثر بعض فیقومون سماطین عن یمین العرش و
یکسون حللا خضرا من حلل الجنة الا انی اخبرک یا علی ان امتی اول الامم یحا
سبون یوم القیمة ثم انت اول من یدعی بک لقرابتک منی ومنزلتک عندی
ویدفع الیک لوائی وهو لواء الحمد فتسیر به بین السماطین آدم وجمیع الخلق
تستظلون بظل لوائی یوم القیمة وطوله مسیرة الف سنة سنانه یاقوتة
حمراء قضیبه فضة بیضاء زجه درة خضراء وله ثلث ذوائب من نور ذوابة
فی المشرق وذوابة فی المغرب والثالثة وسط الدنیا مکتوب علیه
ثلثة اسطر بسم الله الرحمن الرحیم والثانی الحمد لله رب العالمین
والثالث لا اله الا الله محمد رسول الله طول کل سطر مسیرة الف سنة وعرضه
الف سنة فال وتسیر بلوائی والحسن عن یمینک والحسین عن یسارک

حتی تقف بینی وبین ابراهیم ثم تکسی حلة خضراء من حلل الجنة ثم ینادی مناد من
تحت العرش نعم الاب ابوک ابراهیم ونعم الاخ اخوک علی ابشر یا علی
انک تکسی اذا کسیت وتدعی اذا دعیت وتحیی اذا حییت یعنی بدرستی که
رسول الله میان صحابیان مواخات وبرادری فرمود وگفت ای علی
تو برادر منی و تو به نسبت من همچون هارون به نسبت با موسی مگر آنکه پیغمبری
نیست بعد از من آیا ندانستی ای علی که اول کسی که خوانده شود در روز قیامت
من خوانده شوم پس برپای بایستم از دست راست عرش در سایه وی
در من حله سبز از حلهای بهشت درپوشد بعد از آن پیغمبران بعضی بر اثر
بعضی دیگر و یکی در پی یکی خوانده شوند و دو صف از دست راست عرش
برپای ایستند و در ایشان حلهای سبز از حلهای بهشت درپوشند آگاه باش
که من اخبار میکنم ای علی که امت من روز قیامت اول جمیع امتها محاسب
شوند بجهه قرابت تو نسبت من و منزلت تو نزدیک من و لوای مرا

تسلیم تو کنند و آن لوای حمد است پس تو میان آن دو صف سیر کنی
و آدم و جمیع روز قیامت در زیر سایه لوای من باشند و طول آن
مسافت هزار سال بود و سنان او یاقوت احمر چوب او نقره ابیض بکار آن
او در اخضر باشد و او را سه ذوایب باشد یعنی سه گیسو از نور بود
یک ذوابه در مغرب و یکی در مشرق و سیوم در میانه آسمان بود و نوشته
است بران لوا سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم بود و سطر دوم
الحمد لله رب العالمین سطر سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله با
طول هر سطری مسافه هزار سال و عرض هزار سال بود و فرمود که می روی
با لوای من و حسن از طرف دست راست تو و حسین از جانب دست چپ
تو تا آنگاه که میان من و ابراهیم می ایستی بعد از آن در تو حله سبز از حلهای
بهشت در پوشانند و منادی از زیر عرش ندا کند که خوشا پدری که پدر
تو است ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی بشارت باد تر ای

علی که کسوت یابی هرگاه که من کسوت یابم و خوانده شوی هرگاه که من
خوانده شوم و در وسیلة المتعبدین و کفایة الطالب از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که رسول الله فرمود لما عرج بی الی السماء فخرجت
من الحجب نادانی مناد من وراء الحجب نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم
الاخ اخوک علی بن ابی طالب فاستوص به خیرا یعنی چون بردند مرا بآسمان
و بیرون آمدم از حجابها ندا کرد مرا منادی از پس حجابها که خوشا پدری
که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی بن ابی طالب
او را نیکو دار و در روایت کفایت است که اذا کان یوم القیمة
نودیت من بطنان العرش نعم الاب ابوک ابراهیم خلیل الرحمن و نعم الاخ
اخوک علی بن ابی طالب حضرت رسالت میفرماید که هرگاه که روز قیامت
ندا آید مرا از درون عرش که نعم الاب و ترجمه این گذشت و در مناقب
خوارزمی و مناقب ابن مغازلی مالکی و وسیلة المتعبدین از جابر مرویست

که از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود مکتوبٌ علی باب
الجنة محمدٌ رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل أن یخلق
السموات والارض بالفی عام یعنی نوشته است بر در بهشت محمد رسول خدا است
و علی ابن ابی طالب برادر رسول خدا است پیش از آنکه آفریده شود آن
آسمانها و زمین بدو هزار سال و در روایت وسیله چنین است که مکتوب
علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل
ان یخلق السموات والارض بالفی الف سنة یعنی نوشته است بر در بهشت
پیش از آفریدن حق تعالی آسمانها و زمین را بدو هزار سال که نیست خدایی
سزای پرستش بجز الله و محمد رسول الله است و علی برادر اوست و
همین حدیث در مناقب خطیب آمده بروایتی دیگر که رایت مکتوبا علی
باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه یعنی دیدم که نوشته
بود بر در بهشت لا اله الا الله محمد رسول علی برادر رسول خداست

انّ واجئت الامم للحساب تدعون غراً محجلین یعنی ای علی آیا نشنیدی قول
خدای تعالی را که فرمود بدرستی که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح
کردند آن گروه ایشانند بهترین مخلوقات آن طایفه تویی و شیعه تو
و وعده گاه من و شما حوض کوثر است هرگاه که امتها برای حساب اول
بزانو در آیند خوانده می شوید و حال آنکه پیشانی و چهار دست و پای شما
سفید و نورانی باشد و اخطب خوارزم یک روایت دیگر آورده از جابر
بن عبدالله انصاری که او گفت کنا عند النبی فاقبل علی بن ابی طالب
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قد اتاکم اخی ثم التفت الی الکعبة
وضربها بیده ثم قال والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون
یوم القیمة ثم قال انه اولکم ایمانا و اوفاکم بعهد الله و اقومکم بامر الله
و اعدلکم فی الرعیة و اقسمکم بالسویة و اعظمکم عند الله مزیة و نزلت
هذه الآیة ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة قال

وكان اصحاب محمد اذا اقبل علي بن ابي طالب قالوا قد جاء خير البريه
یعنی نزدیک پیغمبر بودیم که مرتضی آمد پس رسول الله فرمود که مرتضی
که برادر من آمد بسوی شما و بعد از ان التفات بسوی کعبه کرد و کعبه را
بدست اسپت خود زد و فرمود به حق انکه جان محمد بدست اوست
که اینکس و شیعه او ایشانند رستگار در روز قیامت بعد از ان فرمود
بدرستی که نخستین شماست ایمان آوردن بخدای تعالی و بیشترین شماست
در وفا کردن بعهد و پیمان خدای تعالی و بهترین شماست در قیام نمودن
بفرمان خدای تعالی و عادل ترین شماست در حق رعیت و نیکوترین
شماست در قسمت کردن براستی و سویت و عظیم ترین شماست نزدیک
حق تعالی از روی افزونی و مزیت جابر گوید فرود آمد این آیت
که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه و اصحاب
محمد هر گاه که مرتضی علی آمدی گفتندی جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین

مخلوقات قوله تعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر یعنی بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در جنات و جوی
روانند در نشیمن صدق نزدیک پادشاه بسیار قدرت خطیب خوارزم
و ابن مردویه هر دو در مناقب خود از جابر بن عبد الله انصاری
روایت کنند و روایت خطیب انست که قال رسول الله لعلی من احبک
و تولاک اسکنه الله تعالی معنا ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله
ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
یعنی رسول الله با مرتضی گفت هر که ترا دوست دارد و بتو تولا کند
حق تعالی او را همراه ما در منازل ما آرام دهد بعد از ان رسول
این آیت را تلاوت کرد ان المتقین فی جنات و نهر الآیه و روایت
مردویه انست که کنا عند رسول الله فتذاکرا اصحاب الجنه فقال ان
اول اهل الجنه دخولا الیها علی بن ابی طالب فقال ابو دجانه الانصاری

یا رسول الله اخبرتنا ان الجنة محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها وعلی الامم
حتی تدخلها امتک قال بلی یا ابا دجانة اما علمت ان لله لواء من
نور وعموده من یاقوت مکتوب علی ذلک النور لا اله الا الله محمد رسول الله
آل محمد خیر البریة صاحب اللواء امام القیمة وضرب بیده الی علی بن
ابی طالب قال فسر رسول الله بذلک علیا فقال الحمد لله الذی کرمنا
وشرفنا بک فقال له ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتک الا بعثه الله
معنا یوم القیمة ثم قرا رسول الله فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی
جابر گوید که نزدیک رسول الله بودیم پس اصحاب او یاد جنت کردند
آنحضرت فرمود بدرستی که اول اهل بهشت از روی دخول و گذشتن
بدان علی بن ابی طالب است پس ابودجانه انصاری گفت که یا رسول الله
تو ما را خبر دادی که بهشت بر انبیا حرام است تا آنگاه که تو بجنت
نگذری و حرام است بر جمیع امم تا آنگاه که امت تو نگذرد آنحضرت

فرمود که بلی ای ابودجانه ندانستی که خدای تعالی را لوائیست از نور
و عمودی یعنی ستونی است از یاقوت نوشته است بران نور که لا اله
الا الله محمد رسول الله آل محمد بهترین مخلوقات اند و صاحب و
حامل لوا او امام و پیشوای قیامت است و درین هنگام حضرت رسالت
بدست مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب اشاره کرد جابر گوید که رسول
علی را باین منقبت شاد گردانید پس حضرت مرتضی گفت ستایش آن خدا را
که ما را بواسطه تو مکرم گردانید پس آنحضرت صلی الله علیه وآله بامرتضی
فرمود که بشارت باد ترا ای علی هیچ بنده نسبت محبت تو بخود نکند
و بمحبت تو مستحق نشود الا که الله تعالی او را همراه ما در جنت اندر روز
قیامت بعد از آن حضرت رسالت پناه این آیت خواند که فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون
فی جنات النعیم خطیب خوارزم و ابن مردویه و ابن مغازلی مالکی سریک در

مناقب خود از ابن عباس روایت کرده اند و روایت خطیب است
که قال سألت رسول الله عن قوله تعالی والسابقون السابقون الآیه
فقال قال لی جبرئیل علیه السلام وذاک علی وشیعته السابقون
الی الجنة المقربون من الله بکرامته لهم یعنی ابن عباس گفت که رسول
پرسیدم از معنی قول خدای تعالی السابقون السابقون آنحضرت فرمود
که جبرئیل بمن گفت که آن علی است و شیعه او که سابقان و پیشروان
بجنت و مقربان اند پیش خدای تعالی بجهت کرامتی که ایشان راست نزد
خدای تعالی و روایت ابن مردویه اینست که قال ابن عباس یوشع بن
نون سبق الی موسی بن عمران و مؤمن آل یس سبق الی عیسی بن مریم و علی
بن ابی طالب سبق الی رسول الله و روایت ابن مغازلی اینست
قال ابن عباس سبق یوشع بن نون الی موسی و سبق صاحب آل یس الی
عیسی و سبق علی بن ابی طالب الی محمد و هو افضلهم یعنی ابن عباس

گفت که یوشع پیغمبر در گرویدن موسی سابق شد و پیشی گرفت و صاحب
آل یس که حبیب نجار است بعیسی سابق شد و علی بن ابی طالب سابق
شد بمحمد و علی افضل این سابقانست قوله تعالی ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
عن الصراط لناکبون یعنی بدرستی که آنان که ایمان نمی آورند بقیامت از
صراط مستقیم و راه راست برکنارند محدث حنبلی گفت که ازین
صراط محمد است و آل محمد و ابن مردویه از حضرت مرتضی علی علیه السلام
روایت کرده که قال علی ناکبون عن ولایتنا برکنارند از ولایت ما پس
بنا برین معنی صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل البیت باشد
قوله تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگوی
ای محمد که حضرت حق و آنکس که علم کتاب نزدیک اوست بس است و
کافیست در گواه بودن میان من و شما محدث حنبلی گفت قال محمد
بن الحنفیه هو علی بن ابی طالب یعنی محمد بن حنفیه گفت که من عنده علم ا

الکتاب علی بن ابی طالب است ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله
بن سلام که حبر و دانشمند یهود بود و مسلمان شد روایت کند که گفت
سألت رسول الله عن قوله تعالی و من عنده علم الکتاب فقال انما ذلک
علی بن ابی طالب یعنی عبد الله بن سلام گفت که رسول الله را پرسیدم
از معنی قول خدای تعالی و من عنده علم الکتاب و گفتم این کس که علم
کتاب نزدیک اوست کیست آنحضرت فرمود که آنکس نیست جز علی بن ابی
طالب و عجب اینست که بغوی در معالم التنزیل میگوید که من عنده علم
الکتاب عبد الله بن سلام است و عبد الله سلام میگوید که پیغمبر فرمود
بکلمه حصر که انما ذلک علی ابن ابی طالب قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل
صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی حق تعالی سوگند
میخورد بستاره زهره و میفرماید بحق آن ستاره که فرو افتاد که یار و همدم
شما ضال و گمراه نشد و از سر هوا و هوس نطق نمی‌کند و نیست نطق او

جز وحی که بر زبان او جاری می‌شود و ابن مغازلی مالکی از ابن عباس
روایت کند که گفت کنا جلوسا نحن مع طایفة من شباب قریش و فینا رسول الله
اذا انقض نجم فقال صلی الله علیه و آله من انقض هذا النجم فی منزله فهو وصیی
فقاموا و نظروا فقد انقض فی منزل علی فقالوا قد ضللت فی علی فنزلت
والنجم اذا هوی یعنی با طایفه از جوانان قریش نشسته بودیم در مکه و رسول الله
در میان ما بود که ستاره فرو افتاد پس حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود هر کس که این ستاره در منزل او افتاده باشد آنکس بعد
از من وصی منست آن جماعت برخاستند و نظر کردند دیدند که در منزل
علی افتاده است پس گفتند در دوستی که تو بسبب محبت علی گمراه شدی
بجهة آن آیه نازل شد که والنجم اذا هوی و در مناقب ابن مردویه از حبه
عرنی مرویست که گفت لما امر رسول الله بسد الابواب التی فی المسجد شق
علیهم قال حبه انی لانظر الی حمزة بن عبد المطلب و هو تحت قطیفة حمراء و عیناه

تذرقان وتقول اخرجت عمك وابابكر وعمر وعثمان واسكنت ابن عمك
فقال رجل يومئذ ما يالوا في رفع ابن عمه فعلم رسول الله انه قد شق عليهم
فدعا الصلوة جامعة فصعد المنبر فلم يسمع من رسول الله خطبة كانت ابلغ
منها تمجيدا وتوحيدا فلما فرغ قال يا ايها الناس ما انا سددتها ولا
انا فتحتها ولا انا اخرجتكم ولا اسكنته ثم قرا والنجم اذا هوى الى
قوله تعالى ان هو الا وحي يوحى يعني چون رسول الله امر کرد که ابواب
وبستن درهای صحابه که در مسجد بود این معنی صحابه شاق بود ودشوار
حیه عربی گوید مدرستی که من اکنون حمزه را در زیر قطیفه سرخ گویا می‌بینم
وهر دو چشم او سیل اشک فرو میریزد وخود بخود میگوید که عم خود ابوبکر
وعمر وعثمان را بیرون کردی وعم زاده خود را در جای خود آرام دادی
پس یک مردی گفت که در تعظیم ورفع منزلت ابن عم خود هیچ تقصیر نمیکند
رسول الله دانست که این معنی بر صحابه دشوار آمده است الصلوة جامعه

خواند وقاعده چنین بودی که چون الصلوة جامعة فرمودی جمع
صحابه جمع شدندی پس آن حضرت بالای منبر رفت وخطبه خواند چنانکه
از رسول هیچ خطبه شنیده نشد که از آن خطبه ابلغ وافصح باشد
بحسب تمجید وتوحید حق تعالی وچون از خطبه فارغ شد فرمود ای
مردمان من بسته ام درها را ونه من گشوده ام ونه من شما را از مسجد
بیرون کردم ونه من او را جای آرام دادم بعد از آن آیه والنجم خواند یعنی
هرچه میگویم آن همه از قبیل وحی است نه از هوا وهوس قوله تعالی یوم
لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم الایه یعنی
روزی که خوار نکند الله تعالی پیغمبر خود را وآنان را که با او ایمان آوردند
نور ایشان روان می‌شود در پیش ایشان واز دست راست ایشان محدث
حنبلی آورده است که نزلت فی علی واصحابه نازل شد این آیت در
شان علی واصحابه نازل شد این آیت درشان علی واصحاب او

ابن مردویه از ابن عباس روایت کند که او گفت اول من حلل الجنة ابراهیم
بخلته من الله عز و جل ثم محمد لانه صفوة الله ثم علی یزف بینهما الی الجنان
ثم قرأ ابن عباس الآیه وقال علی و اصحابه یعنی اول کسی که از حلل و حلهای
بهشت کسوة یابد ابراهیم بود از جهة دوستی او با خدای عز و جل بعد از آن
محمد جهة آنکه او برگزیده خداست بعد از آن علی زفاف کرده شود
میان ایشان بسوی جنت و ابن عباس بعد از آن این آیت خواند و گفت که
الذین آمنوا معه نورهم یسعی الایه علی است و اصحاب او و قوله تعالی
هذان خصمان اختصموا فی ربهم یعنی این دو خصمند که خصومت کردند در راه
پروردگار خود و در بخاری و صحیح مسلم از ابو ذر غفاری آمده که قسم
و سوگند یاد میکرد که آیت هذان خصمان اختصموا فی ربهم در شان علی و حمزه
و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب نازل شده است که روز بدر با مشرکان
که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ولید بن عتبه پسر ربیعه روز غزای بدر مبارز شدند

حضرة مصطفی پسر عم و عمزاده خود را بحرب ایشان فرستاد علی
ولید را کشت و حمزه عتبه را و شیبه عبیده را ساق پای مجروح کرد و بآن
زخم شهید شد پس حضرة مرتضی شیبه لعین را بجهنم فرستاد و چون
این هر سه صنادید کشته شدند باقی کفار روی بهزیمت نهادند قوله تعالی
ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الایه بدرستی که الله تعالی
میکند انکسانرا که ایمان آوردند و عمل صالح کردند بجنتهایی که روان
می شود از زیر آن جویها ابن مردویه از مجاهد روایت کند که نزل فی
علی و حمزه و عبیدة بن الحارث بن عبد المطلب حین بارزوا عتبة و شیبة و
الولید اما الکفار فنزل فیهم اما الذین کفروا قطعت لهم ثیاب من حدید
الی قوله عذاب الحریق و فی علی و اصحابه ان الله یدخل الذین آمنوا الآیة
یعنی قرآن در شان علی و حمزه و عبیده که پسرزاده عبد المطلب است
نازل شده در آن حین که با عتبه و شیبه و ولید مبارزت کردند چه

درشان کفار این آیت نازل شد که اما الذین کفروا یعنی حق تعالی میفرماید
پس آنکسان که کافر شدند برای ایشان جامهای از آتش بریده شد
تا عذاب ایشان در آتش اصعب باشد و درشان علی و اصحاب او این
آیت نازل شد که ان الله یدخل الذین آمنوا الآیه قوله تعالی والذی
جاء بالصدق وصدق به وامام محمد باقر از مجاهد روایت کرد که او
گفت الذی جاء بالصدق محمد است والذی صدق به علی بن ابی طالب
است و لفظ روایت اینست عن مجاهد قال نزلت فی علی بن ابی طالب
وعن ابی جعفر قال الذی صدق به علی بن ابی طالب و محدث حنبلی
آورده که الذی جاء بالصدق رسول الله والذی صدق به علی بن ابی
طالب قاله مجاهد یعنی این قول مجاهد است قوله تعالی فاما نذهبن بک
فانا منهم منتقمون حضرت حق تعالی با حضرت رسالت میفرماید که اگر ترا
به عالم بقا خواهیم بردن ولیکن از ایشان یعنی از منافقان انتقام و داد

خواهیم ستدن ابن مردویه از ابن عباس روایت کند که قال ابن
عباس منتقمون بعلی یعنی بواسطه و بردست مرتضی انتقام و داد میستانیم
و در فردوس الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که گفت
نزلت فی علی بن ابی طالب انا منتقم من الناکثین والقاسطین بعدی این آیت
در حق مرتضی نازل شد بنا بر آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده است که او بعد از من از بیعت شکنان و ظالمان داد میستاند
قوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز گذارید و رکوع کنندگان
محدث حنبلی گفت که هو علی بن ابی طالب و ابن عباس روایت
کند که نزلت فی رسول الله و علی خاصة وهما اول من صلی ورکع یعنی این آیه
خاص در شان رسول الله و علی نازل شد و ایشانند اول کسی که نماز
و رکوع کرد قوله تعالی فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین
یعنی بدرستی که الله تعالی مولی و ناصر پیغمبر است و جبرئیل و صالح مؤمنان هم

تا حسرو یاری شنده پیغمبر اند محدث حنبلی از مجاهد روایت کند که او گفت
علی است صالح المؤمنین و ابن عباس و از اسماء بنت عمیس هم روایت
کرده که گفت شنیدیم رسول الله که میفرمود که صالح المؤمنین علی ابن
ابی طالب است قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی
الارائک ینظرون یعنی روز قیامت آنان که ایمان آوردند از حال کافران
می‌خندند و بر تختهای آراسته نشسته نظر می‌کنند خطیب خوارزم آورده
که قیل نزلت فی ابی جهل و الولید بن المغیرة و العاص بن وائل و غیره من
مشرکی مکة کانوا یضحکون من عمار و بلال و غیرهما و قیل ان علی بن ابی طالب
جاء فی نفر من المسلمین الی رسول الله فسخر منهم المشرکون و قالوا لاصحابهم
رَأَینا الاَصلَع فضحکنا منه فانزل الله الآیة قبل ان یَصِل عَلیٌّ الی النبی
صلی الله علیه و آله یعنی گویند که این آیه در شان کافران که نازل
شد که از حال عمار و بلال و غیر ایشان میخندیدند و گویند حضرت مرتضی

نفری چند از مسلمانان بسوی رسول الله آمد پس مشرکان از حضرت مرتضی
و اصحاب او افسوس داشتند و با اصحاب خود در خلوت گفتند که
اصلع را یعنی داغ سر را دیدیم و از طور او خندیدیم پس الله تعالی این
آیه را فرستاد و آورده‌اند پیش از آنکه مرتضی به مصطفی رسید قوله تعالی ام حسب
الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا سواءً محیاهم و مماتهم
ساء ما یحکمون یعنی آیا پنداشتند آنانکه سیئات و بدیها ساختند که ایشان را
همچون آنان که ایمان آوردند یکسان و برابر گردانیم در محیا و زندگی و در ممات
و مرگ چه بد می‌نمود داوری ایشان اخطب خوارزم روایت
کرده که این آیه در قصه غزای بدر نازل شد در شان حمزه و علی و عبیدة بن
الحارث چون مبارزت کردند جهة قتال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه
قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر یعنی از جمله مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند

وبجای آوردند آن عهد و پیمان را که با حق بسته بودند فمنهم من قضی نحبه
یعنی بعضی از ایشان شهید شد ومنهم من ینتظر و بعضی از ایشان منتظر شهادت
خطیب خوارزم روایت کرد که این آیه در شان حمزه و عبیده
و علی نازل شد فمنهم من قضی نحبه عبیده و حمزه و اصحاب ایشان عهد
کردند که در غزا پشت بدشمن نکنند و همچنین در غزا جهاد می کردند تا شهید
شدند ومنهم من ینتظر علی بن ابی طالب است قوله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة یعنی بدرستی که راضی شد
الله تعالی از مومنان در آن حین که بیعت میکردند با تو در زیر درخت
خطیب خوارزم از جابر بن عبد الله انصاری روایت
کند که گفت نزلت فی اهل الحدیبیة کنا یومئذ الفا و اربعمائة فقال لنا
النبی انتم الیوم خیار اهل الارض فبایعنا تحت الشجرة علی الموت
قال جابر و اولی الناس بهذه الایة علی بن ابی طالب لانه تعالی

قال و اثابهم فتحا قریبا یعنی فتح خیبر کان ذلک علی ید علی بن ابی
طالب یعنی این آیه در شان اهل حدیبیه نازل شد و حدیبیه جایی است
قرب مکه جابر گوید که در آن روز هزار و چهارصد نفر بودیم پس حضرت
پیغمبر فرمود که امروز شما بهترین اهل زمینید بیعت کردیم و بیعت
کردیم زیر شجره بر مرگ یعنی بمیریم و از دشمن روی نگردانیم جابر گوید که
اولی و احق مردمان باین آیت علی بن ابی طالب است جهت آنکه حق تعالی
فرمود که و اثابهم فتحا قریبا یعنی مزد داد بایشان فتحی نزدیک که آن
فتح خیبر است و آن فتح بر دست علی بن ابی طالب بود قوله تعالی
والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم
لهم اجرهم و نورهم یعنی آنکسان که ایمان آوردند بخدا و رسل او ایشانند
که نزدیک پروردگار خود منزلت صدیقان و شهدا دارند ایشان را مزد
و نور حاصل است محدث گفت که این آیت در شان علی مرتضی

فرموده است قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من
المؤمنین قالوا هو علی بن ابی طالب وهو راس المؤمنین یعنی ای آنکه
پیغمبری الله تعالی والحال که اتباع تو کردند از مؤمنان بس باشند ترا
در نظارت و یاری کردن محدث گفت که قالوا یعنی اهل علم گفتند
که مراد از من اتبعک علی بن ابی طالب است و او سرور و امام مؤمنانست
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال بریده صاحب رسول الله هو صراط
محمد وآل محمد قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا قال حبل الله
علی واهل بیته یعنی همگنان دست بحبل الله زنید بریده گفت که حبل الله
علی است واهل بیت قوله تعالی وکفی الله المؤمنین القتال بعلی بن
ابی طالب علیه السلام وکان الله قویا عزیزا پوشیده نماند که چهل
پنج آیت که بعد ازین می آید همه از کتاب مناقب ملک الحفاظ طراز
المحدثین احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله منقولست حافظ ابن مردویه

در مناقب آورده است که کان ابن مسعود یقرا هذا الحرف وکفی الله
المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب وکان الله قویا عزیزا یعنی ابن مسعود
در زمان رسول الله این حرف یعنی این آیه را بدین طور میخواند که وکفی الله
المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب یعنی الله تعالی کافی و بسنده گردانید
مؤمنان را از آنکه رهانید ایشان را بواسطه علی بن ابی طالب از جنگ و قتال
کردن با عمرو بن عبدود و الله تعالی قوی بود و غالب وحکایت
این جنگ در تفسیر سوره احزاب مذکور است قوله تعالی فی بیوت
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال
الآیه یعنی در خانهایی که الله تعالی دستوری و رضا داده باشد
در رفعت کردن آن و نام حق در آن خانها بامداد و شبانگاه
مردانی که مشغول نکند ایشان را از ذکر حق و از اقامت صلوة و دادن
زکات نه تجارتی و نه خرید و فروختی و می ترسند از روزی که [illegible]

دیگر گون می شود در دلها و دیدها ابن مردویه از انس بن مالک و
بریده اسلمی روایت کند که هر دو گفتند قرأ رسول الله فی بیوت
اذن الله ان ترفع الی قوله القلوب والابصار فقام رجل وقال ای بیوت
هذه یا رسول الله قال بیوت الانبیاء قال ابو بکر یا رسول الله هذا البیت
منها البیت علی و فاطمة قال نعم من افاضلها یعنی رسول الله این آیت
خواند پس یک مرد برخاست و گفت ای بیوت آن یعنی این کدام
خانهاست ای رسول الله آنحضرت فرمود که بیوت انبیاست پس
ابو بکر گفت ای رسول الله این خانه از آن خانهاست برای خانه علی و فاطمه
آنحضرت فرمود بلی از افاضل آن خانهاست قوله تعالی واجعل لی لسان
صدق فی الآخرین حق تعالی از ابراهیم حکایت میفرماید که او گفت
اجعل لی یعنی برای من از ابنای نیکو در آخر الزمان یافت ابن مردویه
از امام جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کند که او گفت هو علی بن ابی طالب

عرضت ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلک
یعنی لسان صدق علی بن ابی طالب است ولایت او معروض شد
پس ابراهیم گفت ای بار خدایا علی را از ذریت من گردان حضرت
حق تعالی این درخواست را بفعل آورد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله والرسول اذا دعاکم لما یحییکم الآیه یعنی ای آنان که ایمان آورده اید
اطاعت خدا و رسول کنید هرگاه که شما را بخوانند بچیزی که زنده کند
شما را و در مناقب ابن مردویه از امام محمد باقر مرویست که گفت مراد
از دعاکم ولایت علی بن ابی طالب است یعنی بخوانند شما را بولایت
مرتضی قوله تعالی وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
یعنی بشارت ده ای محمد آنان را که ایمان آورده اند باینکه ایشان را سابقه
خیریست نزدیک پروردگار خود ابن مردویه از جابر بن عبدالله انصاری
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که گفتند فی ولایت

علی بن ابی طالب این آیت درباب مرتضی فرود آمد قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ابن مردویه
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که گفت اولی الامر حضرت
مرتضی است بالاصالت و سایر حکام بالتبعیت قوله تعالی ومن اظلم ممن کذب
علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه یعنی کیست ظالم تر از آنکه دروغ
گفت برخدا و صدق و راستی را دروغ زن کرد دران حین که پیش
آمدش ابن مردویه از مرتضی روایت کند که گفت الصدق ولایتنا اهل
البیت یعنی صدق عبارت از ولایت ماست که خاندان نبوتیم وامام موسی
کاظم از پدر خود روایت کند که لفظ من اظلم درین آیت اشارت است
بآنکس که قول رسول را که در حق مرتضی فرموده است رد کند و آنرا قبول
نماید قوله تعالی وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الآیه یعنی مخالفت
رسول کردند بعد از آنکه ظاهر شد ایشانرا راه هدایت واز امام محمد باقر

مرویست که گفت شاقوا الرسول فی امر علی یعنی مخالفت رسول کردند
در کار مرتضی قوله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک
ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل
شیء قدیر یعنی مگر که تو ترک کننده بعضی امور وحی را و دل تنگی بسبب اظهار
آن بجهت گفتن منافقان که چرا از آسمان گنجی فرو فرستاده نشد بر محمد یا
خود چرا همراه او فرشته نیامد تو ای محمد بجز منذر و ترساننده نیستی و
خداست که بر همه چیزی توانا و قادر است واز امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که رسول با مرتضی گفت که یا علی انی سألت
الله عز وجل ان یوالی بینی وبینک ففعل وسألته ان یجعلک وصیی
ففعل فقال رجل من القوم والله لصاع من تمر فی شن بال خیر مما سأل محمد
ربه هلا سأله ملکا یعضده علی عدوه او کنزا یستعین به علی فاقته فانزل الله
تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک الآیه یعنی ای علی بدرستی که من از خدای

عز وجل درخواست کردم و مسئلت نمودم که میان من و تو موالات
و محبت اندازد آن درخواست بفعل آمد و مسئلت نمودم که میان من و تو
مواخات و برادری کنند آن مسئول مبذول شد و سؤال کردم که
ترا وصی من کند و چنان کرد پس یک مردی از قوم که منافق بود گفت
والله که یک صاع از خرما که در مشک کهنه پوسیده باشد بهتر است
از آنچه محمد از پروردگار خود مسئلت نموده است چرا درخواست
نکرد از حق تعالی یک فرشته که معاضدت و معاونت او کند بر دشمن
یا گنجی که بآن استعانت نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج خود پس حضرت
حق تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذا
قومك منه يصدون یعنی و چون عیسی بن مریم را ضرب المثل زدیم صدود
می کنند و اعراض می نمایند از امیر المؤمنین مرویست که رسول الله با من گفت
که ان فیک مثلا من عیسی احبه قوم فهلکوا فیه و ابغضه قوم فهلکوا فیه

فقال المنافقون اما رضی له مثلا الا عیسی فنزلت یعنی مرتبتی که در تو مثلی
و داستانی هست از عیسی چه عیسی را قومی دوست داشتند و در محبت او
هلاک شدند و قومی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند پس منافقان
گفتند که راضی نشد برای علی هیچ مثلی و داستانی بغیر عیسی از آن
جهة این آیه نازل شد قوله تعالی جنات من اعناب و زروع و نخیل صنوان
الآیه صنوان دو سه درخت خرما را گویند که از یک بن و بیخ باشد از جابر
بن عبد الله انصاری مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که با مرتضی
میفرمود که الناس من اشجار شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرا
الآیه یعنی مردمان از درختان گوناگون اند و من و تو از یک درختیم بعد از آن
رسول این آیه را خواند قوله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا
علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشیدیم آنچه در سینه های اهل جنت بود
از کینه و صفات ذمیمه و در آن حال برادرانند که بر سریرها نشسته روی

با روی یکدیگر دارند و از ابوهریره مرویست که قال علی یا رسول الله
انما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة احب الی منک وانت اعز
علی منها وکانی بک وانت علی حوضی تذود عنه الناس وان
علیه الاباریق عدد نجوم السماء وانت والحسن والحسین وفاطمة و
عقیل وجعفر فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفاء
صاحبه مرتضی گفت ای رسول خدا کدام یک دوست تر است گفت
فاطمه دوست تر است از تو و تو بر من عزیزتری از و وگویا می بینم ترا
بر حوض من ایستاده باشی و مردمان شقی را از حوالی حوض من دور
کنی و بدرستی که بر لب حوض من ابریقهاست بشماره ستارهای آسمان
و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در جنت باشید چون برادرانی
که بر سریرها روی بروی یکدیگر نشسته اند و تو همراه من باشی در مکان
و منزلت من و شیعه تو در جنت باشند و بعد از آن رسول الله این

آیه بار خواند که اخوانا علی سرر متقابلین و گفت لا ینظر احدهم فی قفاء
صاحبه نظر نمی کند هیچ یک از ایشان در قفای یار خود همه در شهود جمال و کمال
لقای همدیگر مستغرق اند انجا غیب جستن و در قفای عیب کردن و نه از حضور
غیبت نمودن است قوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
یعنی از جمله آن کسان که آفریدیم امتی و جماعتی هستند که خلق را بحق راه راست
نمایند و هدایت می کنند و به توفیق حق از راه باطل عدول می جویند
روایت کنند از مرتضی که فرمود تفرق هذه الامة علی ثلث وسبعین
فرقة اثنان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین قال الله تعالی
وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی از جمله آنکسان که آفریدیم
امتی و جماعتی هستند که خلق را بحق راه راست می نمایند و هدایت می
کنند و بتوفیق حق از راه باطل عدول می جویند وهم انا وشیعتی یعنی
این امت هفتاد و سه فرقه و گروه می شوند هفتاد و دو در دوزخند

وکی در جنت و این گروهند که الله تعالی در حق ایشان میفرماید و ممن
خلقنا امة یهدون بالحق و این فرقه منم و شیعه من قوله تعالی
طوبی لهم و حسن مآب محمد بن سیرین کفت هی شجره فی الجنة اصلها فی
حجره علی ولیس فی الجنة حجره الا و فیها غصن من اغصانها یعنی طوبی
درختی است در جنت و اصل و بیخ آن در حجره مرتضی علی است در جنت
هیچ حجره نیست که در و غصنی از وی یعنی شاخهای شاخی از آن نیست
قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا این آیت
در شان مرتضی و فاطمه زهرا است قوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین قیل ذلک علی لانه
کان من المومنین مهاجرا ذا رحم یعنی اولوا الارحام و خویشان دیگر
که مومن باشند و مهاجر بهمدیگر احق و اولی اند در حکم کتاب گویند
الکس مرتضی علی است که این آیه در شان او نازل شد چرا که مومن و
مهاجر و خویش نزدیک رسول الله بود و این تقدیریست که لفظ من بیان
اولوا الارحام باشد و اگر صله افعل التفضیل و متعلق اولی باشد معنی
چنین باشد که اولوا الارحام و خویشان دیگر که مومن و مهاجر باشند
بهمدیگر در حکم کتاب الله احق و اولی اند از مومنان و مهاجران که اولوا الارحام
نباشند و شاید که معنی چنین باشد که اولوا الارحام مومن نباشند
بهمدیگر اولی و احق اند از مومنان جهة اختلاف دین اما این معنی مقصود نیست
قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد
که من در خواست میکنم از شما هیچ مزدی و اجری بر وحی رسانیدن من
بشما مگر آنکه محبت ورزند با اقربای من در مقدمه آورده ایم که رسول الله
فرمود لا تو ذوا اهلی و فاطمه و ولدیها یعنی مرنجانید علی و فاطمه
و حسن و حسین را سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کند که سئل رسول الله
من هولاء الذین یحب علینا حبهم قال علی و فاطمه و ابناهما قال ثلث

مراد یعنی سؤال کردند از حضرت رسالت که این گروه کیانند که
واجب است بر ما محبت ایشان آنحضرت فرمود که علی است و فاطمه و
دو پسر ایشان و این حدیث در کشاف و غیره آمده است
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
در مقدمه گفته شد که این آیت مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه
و امامین است بروایت ام سلمه و عایشه و غیرهما قوله تعالی
مرج البحرین یلتقیان از انس بن مالک مرویست که گفت مرج البحرین علی
و فاطمه بینهما برزخ النبی یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن و الحسین قوله
تعالی و علی الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم یعنی ندا کردند و آواز
دادند اصحاب اعراف مردانی که ایشان را بسیما و نشان می‌شناسند
و اعراف نام کوهی است مشرف بر جنت از حضرت مرتضی مرویست
که فرمود نحن اصحاب الاعراف من عرفناه بسیماه ادخلناه الجنة

یعنی مائیم اصحاب اعراف هر کرا بسیماش شناسیم بجنت گذاریم قوله تعالی
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیه یعنی بعد از آن میراث
دادیم بکتاب آنجماعتی که برگزیدیم از بندگان خود حضرت مرتضی فرمود
که نحن اولئک مائیم آن گروه قوله تعالی حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا
بنعمة من الله و فضل الآیه از ابی رافع مرویست که رسول الله مرتضی را
با نفری چند بطلب ابی سفیان فرستاد پس اعرابی از بنی خزاعه ایشان را
دید و گفت که ان القوم قد جمعوا لکم یعنی بدرستی که قوم ابی سفیان و اتباع
او اسباب جنگ از بهر شما جمع کرده اند پس حضرت مرتضی و اصحاب
او گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل قوله تعالی ان الذین سبقت لهم منا
الحسنی اولئک عنها مبعدون یعنی بدرستی که آنکسان که سابقه نیکوئی از
ما حاصل است ایشان را آنگروه از جهنم و دوزخ دور کرده شده اند
از نعمان بن بشیر مرویست که گفت ان علیا تلا هذه الآیة و قال انا منهم و

اقیمت الصلوة فقام و هو یقول لا یسمعون حسیسها و هم یعنی مرویستی
که مرتضی این آیت را تلاوت کرد یک شبی و فرمود من از آن کسانم
که سابقه حسنی ایشان را حاصل است و چون اقامت صلوة گفتند مرتضی
نماز برخواست و این آیه میخواند لا یسمعون حسیسها یعنی نمی‌شنوند بانگ
آتش دوزخ را قوله تعالی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر یعنی این اعلام و آگاه کردنی است حاصل شده از
خدا و رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر که خدا و رسول او بری
و بیزار اند از مشرکان ابن مردویه گفت هو حین اذن علی بالآیات من
سوره برائة یعنی اذان و آگاه کردن اشارت باشد بآنکه حضرت
مرتضی علی مردمان را آگاه گردانید بآن آیات که خواند از سوره برات
چنانکه در باب دوم گفتیم که مصطفی سوره را از ابی بکر ستاند و خود
آن را برساند و رسول الله فرمود در حین ارسال مرتضی که مامور شده‌ام

که برساند این سوره را اگر من یا کسی که از من باشد قوله تعالی الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون یعنی آیا مردمان پندارند
که متروک و معاف می‌شوند باین مقدار که گویند ایمان آوردیم و ایشان
آزموده و مجرب نشوند قال علی قلت یا رسول الله ما هذه الفتنة قال یا
علی بک و انک مخاصم فاعدّ للخصومة یعنی حضرت مرتضی گفت که
گفتم ای رسول خدا این فتنه و تجربه چیست فرمود که ای علی این فتنه
بسبب تو است و بدرستی که با تو خصومت خواهند کرد پس آماده
کن اسباب خصومت را قوله تعالی و لتعرفنهم فی لحن القول ب
بغضهم علی بن ابی طالب یعنی البته می‌شناسی منافقان را در کجی قول و
بدی گفتار ایشان بسبب دشمنی که با مرتضی دارند قوله تعالی فاذّن مؤذّن بینهم
ان لعنة الله علی الکافرین الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا یعنی آگاه
کرد آگاه کننده میان مردمان که لعنت خدا بر کافران که

دین خود بلهو و لعب فرا گرفتند امام محمد باقر علیه السلام گفت که این
آگاه کننده علی بن ابی طالب است قوله تعالی من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یعنی هر که روز قیامت با حسنه و نیکویی آمد او را ده
چندان ثواب و جزا خواهند داد مرتضی علی فرمود الحسنة حبنا والسیئة
بغضنا نیکویی محبت ورزیدن است با ما و بدی دشمنی کردن است با ما
قوله تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون
ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار یعنی هر که در قیامت نیکویی
آید پس او را بهتر از آن ثواب هست و آنان که بدین صفت اند از ترس آن روز
ایمن اند و هر که به بدی آید در آتش دوزخ بروی افتد و مرتضی فرمود
که الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها کبه الله تعالی علی وجهه
فی النار یعنی حسنه محبت ماست که اهل بیتیم و سیئه بغض ماست هر که
با آن آید حق تعالی او را در آتش بروی در افکند قوله تعالی الذین یؤذون المؤمنین

والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا الآیه مقاتل ابن سلیمان گفت که نزلت
فی علی ابن ابی طالب و ذلک ان نفرا من المنافقین کانوا یؤذونه و یکذبون
علیه یعنی این آیه در شان حضرت مرتضی نازل شد و آن چنان بود که نفری
چند از منافقان ایذای مرتضی میکردند و بر وی دروغ می بستند قوله تعالی
و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا الایه ابن عباس گفت نزلت فی علی
و رجل من قریش ابتاع منه ارضا یعنی این آیت نازل شد در شان مرتضی
و یک مردی از قریش که زمینی از وی خریده بود قوله تعالی تریهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله و رضوانا حضرت امام موسی روایت کند که نزلت فی علی
این آیه در شان علی نازل شد قوله تعالی فاستغلظ فاستوی علی
سوقه قال استوی الاسلام بسیف علی قوله تعالی یعجب الزراع لیغیظ
بهم الکفار عن جعفر بن محمد الباقر قال هو علی بن ابی طالب قوله تعالی
و اما من اوتی کتابه بیمینه هو علی بن ابی طالب علیه السلام قوله تعالی

بل يستوي هو ومن يأمر بالعدل وهو على صراط مستقيم قيل هو علي قوله تعالى
سلام على آل يس قال ابن عباس آل محمد قوله تعالى ويؤت كل ذي فضل
فضله امام موسى گفت هو علي بن ابي طالب قوله تعالى ادعوا الى الله
على بصيرة انا ومن اتبعني هو علي بن ابي طالب قوله تعالى افمن يعلم انما
انزل اليك من ربك الحق هو علي بن ابي طالب قوله تعالى والعصر ان الانسان
لفي خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات عن ابن عباس ان الانسان
لفي خسر ابو جهل الا الذين آمنوا علي وسلمان قوله تعالى وبشر المخبتين
الى قوله ومما رزقناهم ينفقون قال منهم علي وسلمان قوله تعالى وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر عن ابن عباس انها نزلت في علي اينست آخر آن
آيات كه از كتاب مناقب ابن مردويه نقل كرديم

باب يازدهم

در ثبوت افضليت مرتضى بسبب كفويت تزويج وى با فاطمه زهرا مبنى
بر دو فصل **فصل اول** در فردوس الاخبار از ام سلمه مرويست

كه قال رسول الله لو لم يخلق علي ما كان لفاطمة كفو و در مناقب خطيب
از امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه رسول گفت اتاني ملك فقال
يا محمد ان الله عز وجل يقرأ عليك السلام ويقول يا محمد قد
زوجت فاطمة من علي فزوجها منه وقد امرت شجرة طوبى ان تحمل
الدر والياقوت والمرجان وان اهل السماء قد فرحوا لذلك وسيولد
منهما سيدا شباب اهل الجنة وبهما تزين الجنة فابشر يا محمد فانك خير الاولين
والآخرين يعني فرشته من آمد و گفت يا محمد مر ترا خداى تعالى سلام
ميرساند و ميگويد كه فاطمه را جفت علي كرده ام پس تو نيز او را جفت
علي كن و شجره طوبى امر كرده ام تا بار گرفت در و ياقوت و مرجان مر ترا
كه اهل آسمان از جهة آن شاد شده اند و زود باشد كه از ايشان متولد
شوند دو امام كه سيد جوانان اهل بهشت باشند و جنت با آن دو امام
مزين شود و نه بغير ايشان پس بشارت باد ترا اي محمد كه بهترين اولين

و آخرین توتی و در مناقب خطیب از بلال بن حمامه مرویست که گفت طلع علینا
رسول الله ذات یوم و وجهه مشرق کدارة القمر فقام الیه عبد الرحمن
بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا النور قال بشارة اتتنی من ربی فی ابن عمی
و ابنتی و ان الله زوج علیاً من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان
فهز شجرة طوبی فحملت رقاقاً یعنی صکاکاً بعدد محبی اهل بیتی و انشأ من تحتها
ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکاً فاذا استوت القیامة باهلها نادت
الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه صکاً فیه فکاکه
من النار باخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی من
النار یعنی یک روزی رسول برآمد و روی او روشن بود همچون دایره
ماه پس عبد الرحمن عوف بسوی او برخاست و گفت ای رسول الله این
نور چیست که در روی تو می بینم آنحضرت فرمود بشارتی است که از
پروردگار من آمد درباره برادر و ابن عم من و دختر من بدرستی که الله

تعالی علی را جفت فاطمه گردانید و رضوان که خازن جنت است فرمود
تا شجره طوبی را جنبانیدند پس طوبی صحیفها یعنی نامها بار گرفت بعدد محبان
اهل بیت من و از زیر شجره طوبی ملایکه از نور انشا کرد و خلق فرمود و به
هر ملک یک صحیفه داد پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند آن ملایکه
در میان خلایق ندا کنند و محبان ما را بخوانند بنابرین هیچ محبی نماند ازین
خاندان الا که بدست او صحیفه دهند که دران صحیفه فکاک و آزادی
او بود از آتش دوزخ پس سبب برادر و ابن عم من و دختر من آزادست
رقاب رجال و نسا یعنی گردنهای مردان و زنان امت من از آتش دوزخ
این حدیث را ابن خالویه در کتاب آل آورده است و همین حدیث از بلال
ابن حمامه مرویست که گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم متبسماً
ضاحکا فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال بابی انت و امی یا رسول الله
ما الذی اضحکک قال بشارة اتتنی من عند الله فی ابن عمی و ابنتی ان الله

تعالی لما زوج فاطمة امر رضوان فهز شجرة طوبی فحملت رقاعاً یعنی
بذلک صکاکاً بعدد محبینا اهل البیت ثم انشأ من تحتها ملائکة من نور
فاخذ کل ملک رقاً فاذا استوت القیامة باهلها ماجت الملائکة
والخلایق فلا یلقون محباً لنا محضاً اهل البیت الا اعطوه رقاً فیه براءة
من النار فنثار اخی وابن عمی وابنتی فکاک رقاب نساء و رجال من امتی
من النار یعنی رسول الله برآمد متبسم کنان و خندان پس عبد الرحمن عوف
بسوی آنحضرت رفت و گفت که فدای تو باد پدر و مادر من ای رسول
خدای این چه خبریست که ترا خندان آورده است آنحضرت فرمود
بشارتی است که از نزدیک الله تعالی در بارهٔ ابن عم و برادر من و
دختر من آمده است بدرستی که حق تعالی در آن حین که فاطمه را
تزویج کرد رضوان را فرمود تا شجرهٔ طوبی را جنبانید پس طوبی
بعدد محبان ما که خاندان نبوتیم صحیفها بار گرفت بعد از ان از شجره

طوبی

طوبی ملائکه از نور آنها کرد و از نور آفرید و هر ملک یک صحیفه
فرا گرفت پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند ملائکه و خلایق در همدیگر
بگردند و بهم برآیند پس هیچ محب محض و دوست مخلص ما را که خاندان
نبوتیم نبینند الا که بدست او صحیفه دهند که در آن براءة از
آتش دوزخ پس نثار برادر و ابن عم من و دختر من گردن آزادی
زنان و مردان امت منست از آتش و در کفایة الطالب از
جابر بن سمره مرویست که رسول الله فرمود ایها الناس فی علی بن ابی
طالب وثم یزعمون انی انا زوجته ابنتی فاطمة ولقد خطبها الی اشراف
قریش فلم اجب کل ذلک اتوقع الخبر من السماء حتی جاءنی
جبرئیل لیلة اربع عشر من شهر رمضان فقال یا محمد العلی الاعلی یقرأ
علیک السلام وقد جمع الروحانیین فی واد یقال له الافیح
تحت الشجرة طوبی و زوج فاطمة علیا وامرنی فکنت الخاطب

والله تعالی الولی وامر شجرة طوبی فحملت الحلی والحلل والدر والیاقوت
ثم نثرته وامر الحور العین فاجتمعن فلقطن فهن تهادینه الی یوم القیمة و
یقلن هذا نثار فاطمة یعنی ای مردمان امینست علی بن ابی طالب
ایستاده است وحال آنکه شما می پندارید و بگمان می گویید که من
بخودی خود او را جفت دختر خود فاطمه کرده ام در پستی که
اشراف و بزرگان قریش خطبه وخواستگاری وی کرده اند و من به
جواب ایشان مشغول نشدم آن همه از بهر آن میکردم که متوقع و
منتظر خبر آسمانی می بودم تا جبرئیل در شب بیست و چهارم ما
رمضان آمد و گفت ای محمد علی اعلی بر تو سلام میخواند و جمع
کرده است روحانیان و کروبیان را در وادی که آنرا افیح خوانند
یعنی فراخ گویند در زیر شجره طوبی و فاطمه را به علی تزویج کرد و فرمود
مرا که خواستدار باشم و الله تعالی ولی نکاح شد و امر کرد به شجره
طوبی تا حلی یعنی زرینه و حلل یعنی جامهای بهشت و در و یاقوت بار
گرفت و آنرا نثار کرد و بحور العین فرمود تا جمع شدند و آنرا التقاط
کردند یعنی برچیدند پس حور العین آنرا باهمدیگر هدیه کردند تا قیامت و
این نثار فاطمه است و در وسیلة المتعبدین از انس بن مالک مرویست
که گفت بینما رسول الله جالس فی المسجد فجاء علی علیه السلام فقال
یا علی ما جاء بک فقال اسلم علیک یا رسول الله فقال هذا جبرئیل
یخبرنی ان الله تبارک وتعالی زوجک فاطمة واشهد علی تزویجها
اربعین الف الف ملک و اوحی الی شجرة طوبی ان انثری علیهم الدر
والیاقوت فابتدرت الحور العین یلتقطن فی اطباق الدر والیاقوت
فهم یتهادونه بینهم الی یوم القیمة یعنی رسول الله نشسته بود در
مسجد که علی آمد حضرت رسالت با او گفت که ای علی ترا چه بهم آورد تا
گفت آمدم که بر تو سلام کنم فرمود که اینک جبرئیل اخبار را اعلام

بس می کند که حق تعالی ترا جفت فاطمه کرد و بتزویج او چهل هزار
فرشته گواه گرفت و به شجرهٔ طوبی دُر و یاقوت بر ایشان نثار کرد
و حور عین مبادرت نمودند و بشتافتند و آن نثار را در طبقهای در و
یاقوت می کردند پس ایشان آنرا بهمدیگر به هدیه می فرستند تا روز
قیامت **و در مناقب** از عبد الله بن مسعود مرویست که قال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا فاطمه زوجتک سیّدا فی الدنیا و انه فی الآخرة
لمن الصالحین لما اردت ان املکک بعلی امر الله جبرئیل
فقام السماء الرابعة فصف الملائکة صفوفا ثم خطب علیهم فزوجک
من علی ثم امر شجرة الجنان فحملت الحلی والحلل ثم امرها فنثرت علی
الملائکة فمن اخذ منها شیئا اکثر مما اخذ غیره افتخر به الی یوم القیمة
یعنی رسول الله فرمود که ای فاطمه ترا جفت کسی کرده ام که در
دنیا سید و مهتر است و بدرستی که او در آخرت از جملهٔ صالحانست

یعنی در زمرهٔ انبیاست ای فاطمه چون حضرت حق خواست که ترا
بعلی دهم جبرئیل را فرمود تا در آسمان چهارم ایستاد و ملایکه را
صف صف داشت و بعد از آن بر ایشان خطبه خواند و ترا جفت علی
کرد و بعد از آن اشجار و درختان جنت را امر کرد تا زینه و زیور و
جامهای بهشتی بار گرفتند و فرمود تا آنرا بر ملایکه نثار کردند پس هر که
فرا گرفت از آن زینه و جامها بیشتر از آنچه غیر او فرا گرفته باشد
افتخار کرد بآن دیگر تا روز قیامت و همین حدیث در کفایة الطالب از
علقمه مرویست که فاطمه را در بامداد عروسی لرزه بر اندام افتاد
پس رسول با او گفت زوجتک فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین
یا فاطمة لما اردت ان املکک بعلی امر الله شجرة الجنان فحملت
حلیا و حللا و امرها فنثرته علی الملائکة فمن اخذ منه یومئذ شیئا اکثر مما
اخذ منه صاحبه او احسن افتخر به علی صاحبه یوم القیمة یعنی ای

فاطمه چون خواستم که ترا بعلی دهم حق تعالی اشجار جنان را امر کرد
تا حلی و حلل بار گرفتند و فرمود تا از ان بر ملائکه نثار کردند پس هر که
دران روز از ان نثار چیزی بیشتر یا بهتر از انچه یار و مصاحب او گرفته
افتخار کند بر یار و مصاحب خود تا روز قیامت و در کتاب
از امام جعفر از اباء خود علیهم السلام روایت کند که ان ابابکر اتی
النبی فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة فاعرض عنه فاتاه عمر فقال
مثل ذلک فاعرض عنه واتیا عبد الرحمن بن عوف فقالا انت
اکثر قریش مالا فلو اتیت رسول الله فخطبت الیه فاطمة یزادک
مالا الی مالک وشرفا الی شرفک فاتی النبی فقال له مثل ذلک
فاعرض عنه فاتیاهما فقال قد نزل بی مثل الذی نزل بکما فاتیا علی بن
ابی طالب وهو یسقی نخلات له فقالا قد عرفنا قرابتک من رسول الله
وقدمک فی الاسلام فلو اتیت رسول الله فخطبت الیه فاطمة

لزادک الله فضلا الی فضلک وشرفا الی شرفک فقال لقد نبهتمانی
فانطلق فتوضأ ثم اغتسل ولبس کساء قطریا وصلی رکعتین ثم اتی النبی
فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة قال اذا زوجتکها فما تصدقها قال
اصدقها سیفی وفرسی ودرعی وناضحی قال اما ناضحک وسیفک و
فرسک فلا غناء بک عنها تقاتل المشرکین واما درعک فشانک
بها فانطلق علی فباع درعه باربعمائة وثمانین درهما قطریة فلم یسأله
عن عددها ولا هو اخبره یعنی بدرستی که ابوبکر پیش پیغمبر آمد و گفت
ای رسول خدای مرا جفت فاطمه کن آنحضرت از ابوبکر اعراض کرد
یعنی روی گردانید پس عمر آمد و همچنان گفت از وی هم اعراض کرد پس
هر دو پیش عبد الرحمن بن عوف آمدند و گفتند تو اکثر قریشی بحسب
مال اگر پیش رسول میرفتی و خواستاری فاطمه میکردی حق تعالی بر مال
تو مالی دیگر و بر شرف تو شرفی دیگر می افزود عبد الرحمن پیش پیغمبر آمد

وخواستگاری کرد از وی هم روی گردانید باز پس آمد پیش
ابوبکر و عمر و گفت بر من نازل شد آنچه بر شما نازل شده بود از روی
گردانیدن پیغمبر و جواب ندادن پس ابوبکر و عمر پیش مرتضی آمدند و او
نخلی چند را که ملک او بود آب میداد و گفتند ما قرابت و خویشی ترا
بنسبت رسول الله و تقدم ترا در اسلام معلوم کرده و شناخته ایم
اگر پیش رسول بروی و خواستگاری فاطمه میکردی حق تعالی
فضلی بر فضل تو و شرفی بر شرف تو می افزود پس حضرت مرتضی فرمود
درستی که مرا بیدار گردانیدید و روانه شد و وضو ساخت و بعد از آن
غسلی بر آورد و عبای قطری پوشید و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن
پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول الله مرا حاجت فاطمه کن آنحضرت فرمود
هرگاه حاجت او کنم او را چه مقدار صداق و کابین می کنی مرتضی
فرمود سیف و فرس و درع و ناضح یعنی شتر خود در وجه صداق

او می نهم آن حضرت فرمود هر چه ناضح و سیف و فرس است از
آنها گریز نداری جهت آنکه شتر متاع تو در سفر بر میدارد و سیف و فرس
آلت کارزار است و هر چه درع که زره است کار تو با او نیست یعنی
از آن مستغنی و فارغی پس مرتضی روانه شد و درع خود بچهارصد و
شصت درهم قطری فروخت و ابرایش حضرت رسالت آورد و آن
حضرت از مرتضی عدد آنرا پرسید و نه مرتضی ویرا از کمیت آن اخبار
کرد و در مناقب از ام سلمه و سلمان فارسی مرویست که گفتند لما
ادرکت فاطمة بنت رسول الله مدرک النساء خطبها اکابر قریش و
کان کلما ذکرها رجل من قریش لرسول الله اعرض عنه رسول الله بوجهه
حتی کان الرجل منهم یظن فی نفسه ان رسول الله ساخط علیه او قد نزل
علی رسول الله فیه وحی من السماء ولقد خطبها من رسول الله ابوبکر
فقال له رسول الله امرها الی ربها وخطبها بعد ابی بکر عمر فقال له رسول الله

كما قاله لابی بكر یعنی چون حضرت فاطمه بحد بلوغ رسید اكابر قریش
خواستگاری وی می كردند و هرگاه كه مردی از قریش فاطمه را از
رسول الله بخواستگاری یاد كردی حضرت رسول الله از آنكس روی
گردانیدی تا حدی كه آن شخص در خود گمان می برد كه رسول الله بر وی
ساخط و خشمگین است یا خود بحضرت رسالت در حق وی وحیی از آسمان
فرود آمده و در روایتی كه ابو بكر فاطمه را از رسول الله خواستگاری
آنحضرت جواب داد كه كار فاطمه بامر پروردگار موقوف است
و بعد از ابو بكر عمر خواستگاری كرد آنحضرت همین جواب داد و
چون مرتضی خواستگاری كرد ام سلمه گفت فرایت وجه رسول الله یتهلل
فرحا و سرورا ثم تبسم فی وجه علی یعنی دیدم كه رسول الله متهلل
و روشن شد از فرح و شادی بعد از آن بروی مرتضی تبسم فرمود
وگفت ابشر یا علی فان الله عز و جل قد زوجها من السماء من قبل
ان ازوجك فی الارض **فصل دوم** در تعداد اولاد ذكور و اناث
مرتضی از كتاب صفة الصفوة منقول است كه اولاد ذكور چهارده
بودند و اناث نوزده **ذكور** امام حسن • و امام حسین • محمد اكبر
عبید الله • ابو بكر • عثمان • عمر • جعفر • عبد الله • محمد اصغر
یحیی • عون • علی • محمد اوسط **اناث** زینب كبری • رمله كبری
ام كلثوم كبری • ام الحسن • ام هانی • میمونه • زینب
صغری • ام كلثوم صغری • رقیه • فاطمه • امامه • خدیجه
ام الكرام • ام سلمه • ام جعفر • جمانه • نفیسه • و دختر دیگرش
از سمیه وفات كرده بود و بعضی گویند كه فاطمه بعد از حضرت
رسالت پسری اسقاط كرده كه رسول الله ویرا در حین حمل محسن نام
كرده بود پس حسن و حسین و زینب كبری و ام كلثوم كبری این چهار
از فاطمه زهرا بودند علیهم السلام و محمد اكبر كه كنیت او ابو القاسم

بود او سبب ابن حنفیه ونام مادر او خوله است بنت جعفر بن قیس
حنفیه وعبید الله وابوبکر هر دو با برادر خود امام حسین در طف کربلا
شهید شدند و مادرشان لیلی بنت مسعود است وعباس وعثمان
وجعفر وعبد الله همراه امام حسین شهید شدند و مادرشان ام البنین
بود بنت خرام بن خالد بن دارم ویحیی وعون مادر ایشان اسماء بنت
عمیس خثعمیه اول زن جعفر طیار بود وچون جعفر در غزای موته
شهید شد زن ابوبکر شد ومحمد بن ابوبکر از وی بود بعد از ابوبکر زن
مرتضی شد ویحیی وعون آورد ومحمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص
بود واین امامه دختر زینب بود وزینب دختر رسول الله امامه را بعد از
وفات خاله وی که فاطمه زهرا است خواست وام الحسن ورمله
کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی بود وباقی اولاد
از امهات اولاد بعنی هر یک از کنیزکی بودند ومرتضی در حین وفات

چهار زن در نکاح داشت امامه بنت رسول الله ولیلی بنت مسعود
تیمیه واسماء بنت عمیس خثعمیه وام البنین کلابیه وامهات اولاد کبری کان
سجع کنیزک وشیخ مفید که از مشاهیر علماست وشیعه در کتاب ارشاد
گفته که اولاد مرتضی بیست وشش اند حسن وحسین وزینب کبری وزینب
صغری که ام کلثوم کنیت اوست از فاطمه زهرا بودند ومحمد که کنیت
او ابو القاسم بود ابن حنفیه مادر او خوله بنت جعفر خنفیه است وعمر ورقیه
توامان بودند ومادر ایشان ام حبیبه بنت ربیعه است وعباس وجعفر
وعثمان وعبد الله هر چهار در کربلا شهید شدند ومادر ایشان لیلی
بنت مسعود کلابیه است ویحیی وعون مادرشان اسماء بنت عمیس است
وام الحسن ورمله مادر ایشان ام مسعود بن عروة بن مسعود ثقفی است
ونفیسه وزینب صغری وام هانی وام الکرام وجمانه ام جعفر کنیت
داشت وام سلمه ومیمونه وخدیجه وفاطمه این دختر هر یک از

ام ولدی یعنی از کنیزکی و محسن برادر امام حسن و امام حسین است
بعد از حضرت رسالت سه چهار ماه بود که افتاد **باب دوازدهم**
در بعضی احادیث که بغرض ما متعلق است و افضلیت مرتضی را بحسب
مفهوم مستلزم مشتمل بر چهار حرف **حرف اول** در حکایت منع
رسول الله را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواست نوشت
بخاری در باب هل یستشفع الی اهل الذمة در باب اخراج الیهود
من جزیرة العرب و در باب مرض النبی از ابن عباس روایت کند که
که می گفت یوم الخمیس و ما یوم الخمیس یعنی روز پنجشنبه وچه روزی بود پنجشنبه
ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء بعد از آن گریست تا حدی که اشک او
سنگ ریزها را خضاب داده و رنگین ساخته و بروایتی ثم بکی حتی بل
دمعه الحصباء یعنی گریست چندانکه اشک او سنگریزه را تر کرد و پس
مردمان گفتند که یا ابا العباس چیست این یوم الخمیس گفت چون وجع

شکی رسول الله سخت شد فرمود که بیارید کتابی که بنویسم تا بعد از آن
کتاب هرگز گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید تا ابن عباس گوید که
صحابه بخصومت و نزاع افتادند و حال آنکه نزدیک پیغمبر نشاید که
نزاع باشد گفتند هجر رسول الله و بروایتی فقالوا ما له اهجر استفهموه
یعنی گفتند پیغمبر را چه شده است که این سخن میگوید آیا هرزه و هذیانست
این که می گوید استفهموه یعنی تفحص کنید از وی که این چه گفتن باشد و بروایتی
فقالوا ما شأنه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه یعنی گفتند پیغمبر را
چه حال است آیا هرزه و هذیان گفتن مشغول شده است استفهاماً
واستفهام کنید از وی که چه میگوید ابن عباس گفت فذهبوا یردون
علیه یعنی در ایستادند و سخن پیغمبر را از غیر رد کردند و قبول نمی
نمودند بلکه حضرت رسالت را بهرزه و هذیان گفتن نسبت میکردند
و در نصف ثانی بخاری در باب قول المریض قوموا عنی و در باب کراهیة

الاختلاف سیم از ابن عباس روایت کند که چون وقت وفات
رسول الله رسید در خانهٔ پیغمبر جمعی از صحابه حاضر بودند و عمر خطاب
در میان ایشان بود پس پیغمبر با صحابه گفت که بیایید تا از بهر شما
کتابتی کنم که هرگز بعد از من گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید تا ابد عمر
گفت بدرستی که وجع و خستگی بر پیغمبر غالب شده است یعنی درین
حالت بر سخن او اعتماد نیست و قرآن نزدیک شما است کتاب الله تمام
ما را بس است پس آن صحابه که در خانه حاضر بودند دو گروه شدند
با همدیگر مخالفت و خصومت کردند بعضی سخن پیغمبر میل میکردند و
میگفتند که آلات کتابت نزدیک کنید تا پیغمبر از برای شما کتابتی
بنویسد که هرگز گمراه نشوید و بعضی میگفتند آنچه عمر گفته بود ابن عباس
گوید که چون این جماعت در حضور پیغمبر مخالفت و خصومت کردند
بگفتار باطل و لغو و لغط از حد گذرانیدند حضرت رسالت فرمود

قوموا عنی یعنی برخیزید از پیش من و همه را از خانه بیرون کرد و ابن عباس
هرگاه که این حکایت حکایت کردی در آخر آن گفتی الرزیة کل الرزیة
ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم
و لغطهم یعنی بدرستی که مصیبت و همه مصیبت آن بود که مانع و حایل شد
میان رسول الله و میان کتابت آن کتاب ای وتیلی مرگ از اینجا
افضلیت مرتضی لازم آید بنا بر آنکه غیر مرتضی حضرت رسالت را بهذیان
و هرزه گفتن نسبت کردند و حال آنکه هیچ کس نقل نکرده که در غیبت
و حضور حضرت رسالت از حضرت مرتضی امثال این گفتار یا کردار او
صادر شده باشد بلکه همیشه ممتثل امر آن حضرت می بود و اقوال و
افعال رسول الله را نص کلام الله که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی عین اقوال و افعال حضرت صمدیت میدانست حرف دوم
در کیفیت صلوة ابی بکر و تاخیر حضرت وی را و آن دو نوبت بوده

یکنوبت در حالت صحت پیغمبر و راوی این حدیث سهل بن سعد ساعدیست
و نوبت دوم در حالت مرض و راوی این حدیث عایشه است
نوبت اول بخاری در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام
الاول و در باب ما یجوز من التسبیح والحمد فی الصلوة للرجال و در باب
رفع الایدی فی الصلوة و در باب الاشارة فی الصلوة و در اول ابواب
الصلح از سهل بن سعد ساعدی روایت کند که بنی عمرو بن عوف در
موضعی قبا حوالی مدینه می بودند و میان ایشان قتال و مخاصمه افتاد حضرت
رسول با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت تا میان ایشان صلح و
اصلاح کند و وقت نماز در آمد پس موذن که بلال بود نزد ابوبکر
شد و گفت که وقت نماز می گذرد و رسول الله نیامد پس بلال به
ابوبکر گفت هیچ رغبت داری در امامت مردمان ابوبکر گفت نعم
ان شئت یعنی بلی رغبت دارم اگر خواهی و بروایتی ان شئتم اگر خواهید

پس بلال اقامت گفت و ابوبکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان
تکبیر احرام بستند و در میان نماز بودند که حضرت رسالت رسید و در
میان صفوف نماز میرفت و صفها را می شکافت تا بصف اول رسید
مردمان بتصفیق و دست بر دست زدن مشغول شدند تا ابوبکر التفات
کند و ابوبکر در نماز خود بود و ملتفت نمی شد چون مردمان اکثار تصفیق کردند
التفات کرد و رسول الله را دید رسول اشارت کرد که در جای خود باش
ابوبکر هر دو دست بر داشت و گفت الحمد لله که حضرت رسالت بامن
اشارت کرد و ابوبکر باز پس آمد و آنحضرت پیش رفت و نماز عصر
گذارد چون از نماز فارغ شد با ابوبکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه در
جای خود ثابت شوی آنگه که ترا اشارت کردم ابوبکر گفت که
ابن ابی قحافه را این مرتبه نیست که پیش نمازی رسول الله کند پس حضرت
رسول روی بمردمان کرد و گفت چرا در نماز تصفیق کردید مر گراکاری

و مهمی در نمازش پیش آمد اگر مرد است باید که سبحان الله بگوید و اگر زن
است تصفیق کند یعنی دست بر دست زند این روایات موافق نسخ
حموی است و ابی الهیثم و ابی اسحق مستملی است و شرح فربری در باب
الامام و یأتی قوما فیصلح بینهم آورده است که چون رسول بصلح بنی عمرو
میرفت بلال را گفت که هرگاه وقت نماز در آید و من نیامده باشم
ابوبکر را بفرما تا پیش نمازی کند و باز فربری در آخر این گفت که ابو عبدالله
بخاری فرموده که این روایت بغیر حماد هیچ راوی روایت
نکرده است یعنی گفتن رسول الله بلال را که ابوبکر را بفرمای تا پیش نمازی
کند نوبت دوم در بخاری در باب حد المریض ان یشهد الجماعة و باب
اهل العلم و الفضل احق بالامامة و باب الرجل یأتم بالامام و
یأتم الناس بالمأموم از عایشه روایت کند که در مرض موت حضرت
رسالت بانگ نماز گفتند و طلب رسول آمد آنحضرت گفت بفرمایند

تا ابوبکر پیش نمازی مردمان کند عایشه گفت که من گفتم که ابوبکر مردی
رقیق القلب است هرگاه بجای تو می ایستد امامت کردن نمی تواند
سه نوبت این عذر می آوردم و آنحضرت میفرمود بفرمایید تا ابوبکر
پیش نمازی کند و بروایتی گوید گفتم عمر را بفرمای چه ابوبکر هرگاه قایم
مقام تو گردد گریه بروی غالب شود و آواز بمردمان شنوانیدن
نتواند و با حفصه دختر عمر فرمود همین سخن گفت آنحضرت فرمود
انکن صواحب یوسف بدرستی که شما آنهائید که یوسف را بمحنت
و بلا زندان گرفتار کردید عایشه گوید چون ابوبکر در نماز تکبیر احرام
بست پس حضرت رسول در خود خفتی یافت و خود را سبک دید
از خانه بیرون آمد و یکدست بر دوش عباس نهاد و یکی بر دوش
علی و آن حضرت هر دو پای خود بر زمین می کشید از غایت بی قوتی
و همچنین عباس و علی حضرت مصطفی را می آوردند تا بر جانب دست

چون ابوبکر نشسته امامت کرد و روایتی آورده که با اعمش گفتند
که مردمان اقتدا با ابوبکر میکردند و ابوبکر اقتدا بآنحضرت مصطفی
میکرد اعمش بسر اشارت کرد که بلی ای فیلی مومن تا درین روایت
سخنی منصفانه گویم اگر غرض از اقتدا مردمان با بوبکر آنست که
ابوبکر امامت مردمان میکرد و آنحضرت امامت ابوبکر میکرد این
خود ممنوع است زیرا که در هیچ مذهب و ملتی جایز نیست که یک جماعت را
دو امام امامت کنند و اگر غرض آنست که ابوبکر بانگ مردم موذن
بود این مسلم است اما فضیلتی بش درین نیست و در باب انما جعل
الامام لیؤتم به از عایشه مرویست که پیغمبر در مرض موت ثقلی
و گرانی یافت و در وقت نماز عشا الاخر رسید که مردمان نماز
کردند گفتیم و منتظر تو اند یا رسول الله آنحضرت فرمود که برای من
آب در تغار کنید عایشه گفت که چنان کردیم و غسلی برآورد و چون

عزم قیام نمود بیهوش گشت و همچنین تا سه نوبت می رسید که مردمان
نماز کردند و ما می گفتیم منتظر تو اند و در حین قیام بیهوش می شد عایشه
گفت که بعد از ان بسوی ابوبکر فرستاد تا پیش نمازی کند ابوبکر
مردی رقیق القلب بود به عمر گفت که تو پیش نمازی کن عمر گفت که تو
اولی و احقی ای مولی مومن ازین حرف استشمام فاضلیت و مفضولیت
صحابه توان کرد بواسطه عزل و نصب چرا که حضرت مرتضی در هیچ
امری و منصبی بهیچ کس معزول نشده است با وجود آنکه مدعیان در
پیش رسول الله در حق او بد گفتند چنانکه در باب دوم گفتیم که مرتضی را
امیر لشکر کرده به یمن فرستاد و چهار نفر از صحابه در حین مراجعت پیش حضرت
رسالت از وی شکایت کردند و آنحضرت بر ایشان غضب کرد و
دیگر در غزای سلسله ابوبکر و عمر خطاب و عمرو عاص بترتیب امیر
لشکر می شدند و شکست یافته باز می گشتند و معزول می شدند و

بعد از عمرو عاص مرتضی رفت و فتح کرد و در غزای خیبر ابوبکر صاحب
رایت و امارت شد شکست یافت روز دوم عمر خطاب صاحب
رایت و امارت شد شکست یافت و روز سیوم مرتضی رفت و فتح کرد
و در فرستادن سوره برائة همراه ابوبکر نفرستادن مرتضی در عقب
وی معزول شد پوشیده نماند که بخاری در باب اهل العلم و الفضل
احق بالامامة و باب من رجع القهقری فی صلواته از انس بن مالک
روایت کند که ابوبکر در مرض موت رسول الله امامت میکرد تا روز
دوشنبه که وفات حضرة بود و در صف نماز ایستاده بودیم که
پیغمبر پرده در حجره برداشت و دیدیم که بر پای ایستاده بود و سوی ما
نظر میکرد و بعد از آن بما اشارت کرد که نماز خود تمام کنید و
همان روز وفات یافت ای مؤمن درین روایات تأمل کن هرگاه
که حضرت نبوت در حالتی که ضعیف و نحیف بود و استطاعت

قیام نداشت تا حدی که میان علی و عباس محمول بوده بجماعت
میرفت و ترک جماعت نمی کرد چنانکه بخاری گفته که حد مریض آنست
که بجماعت آید و چگونه حضرت نبوت بجماعت نیاید در حالتی که متمکن باشد
از قیام و استطاعت بر پای ایستادن داشته باشد پس شاید که
انس بن مالک از واقعه خود خبر داده باشد یعنی بخواب دیده باشد
که روز وفات حضرت رسالت پناه است و صحابه در صف نماز ایستاده
اند و پیغمبر پرده در حجره خود برداشته و دیدند که بر پای ایستاده بود
و بایشان اشارت فرمود **حرف سیوم** در قصه فدک بخاری در
اول کتاب خمس و در باب غزوه خیبر از عایشه روایت کرده که فاطمه زهرا
بعد از وفات رسول الله از ابوبکر نصف مال رسول الله را بنص آیت
طلب کرد و آن غنیمتی در مدینه که الله تعالی به پیغمبر داده بود و فدک
که قریه بود و از قسمت اراضی خیبر و آنچه مانده بود از خمس یک خیبر پس ابوبکر

درجواب گفت که من از رسول الله شنیدم که پیغمبر بود که ما که پیغمبرانیم
میراث خوار نداریم هرچه میگذاریم صدقه است و ابوبکر از مال
به فاطمه هیچ چیز نداد بنابر آنکه صدقه بر اهل بیت حرام است پس
فاطمه خشمگین شد بر ابی بکر و در غضب رفت و با ابوبکر سخن نکرد تا به عالم
بقا پیوست و بعد از پیغمبر شش ماه در قید حیوة بود و چون وفات
یافت حضرت مرتضی ویرا بشب دفن کرد و خود بروی نماز گزارد
و اعلام و اخبار ابوبکر نکرد چه حضرت فاطمه با حضرة مرتضی
علیه السلام آنچنان وصیت کرده بود و نخواست که ابوبکر بروی
نماز کند و در جزو اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه
دینوری آورده که ابوبکر چون منع کرد فاطمه را از فدک روز دیگر
با عمر گفت که قم بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها یعنی برخیز تا بسوی
فاطمه رویم و عذر خواهیم که ویرا بقهر آوردیم پس بر در خانه فاطمه
رفتند ایشان را بار نداد پس حضرة مرتضی را وسیله کردند تا بار یافتند
و چون بخانه فاطمه در آمدند و سلام کردند نشسته دنبار العالمین روی
سوی دیوار آورده و جواب سلام ایشان باز نداد و گفت اگر شما را
بحدیثی اخبار و اعلام کنم با قرار می آیید گفتند بلی گفت هیچ نشنیدهاید
پیغمبر را که میفرمود فاطمة بضعة منی یرضیها ما ارضانی و یسخطها ما اسخطنی
من ارضاها فقد ارضانی و من ارضانی فقد ارضی الله و من اسخطها فقد اسخطنی
و من اسخطنی فقد اسخط الله قالا نعم سمعناه و یقول ذلک یعنی فاطمه گوشت
پاره ایست از من و رضا و سخط وی رضا و سخط منست او را هرکه خشنود
گرداند مرا خشنود گردانیده باشد و هرکه مرا خشنود گرداند خدا را
خشنود گردانیده باشد و هرکه او را بقهر آورد مرا بقهر آورده و هرکه
مرا بقهر آورد خدا را بقهر آورده باشد ابوبکر و عمر گفتند بلی شنیدیم
حضرت رسالت را که این حدیث میفرمود پس حضرة فاطمه فرمود

که انی اشهد الله وملائکته انکما اسخطتمانی وما ارضیتمانی ولئن لقیت النبی
لاشکونکما الیه یعنی بدرستی که من خدا را و فرشتهای او را گواه
میگیرم که شما مرا بقهر آورده و ناخشنود کردید و اگر پیغمبر را ملاقات
کنم شکایت شما گویم **آمدیم** بار بگکایت و روایت بخاری
عایشه گوید که در ایام حیوة حضرت فاطمه علی علیه السلام حرمت وجاه
بسیار داشت و چون فاطمه وفات نمود مردم از او چنان دید
که پیشتر لاجرم التماس مصالحه و مبایعه نمود و در آن شش ماه با ابوبکر
بیعت نکرده بود پس طلب ابوبکر ارسال فرمود و گفت که
سوی ما بیا و هیچ کس همراه میار عایشه گوید که این سخن جهة آن گفت
که از حاضر شدن و آمدن عمر کراهت داشت پس عمر با بوبکر گفت که
پیش ایشان تنها مرو ابوبکر گفت با من چه خواهند کرد والله که تنها خواهم
رفت و بخانه حضرت علی رفت و صلح کردند این روایت بخاری است

اما حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده است که قال رجل للزهری
فلم یبایعه علی ستة اشهر قال لا والله ولا احد من بنی هاشم حتی تابع
علی یعنی یک مردی با راوی کننده که زهری است گفت که علی شش
ماه با ابوبکر بیعت نکرد و فاطمه جواب داد که نه والله که هیچ کس از بنی هاشم
با ابوبکر بیعت نا آنگاه که علی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت
کردند و در کتب جمهور آمده است که ابو سعید خدری گفت چون
رسول الله وفات یافت حضرت فاطمه نزد ابوبکر رفت و ادعای
نحلت و ملکیت فدک فرمود ابوبکر گفت که من میدانم که تو انشاء الله
بغیر حق نمیگوئی ولیکن بینه و گواه خود بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را بگواهی
آورد ابوبکر گفت که یک زن با خود یک مرد دیگر بیار تا فدک بتو
دهم این از طریق اهل سنت است و میگویند که ابوبکر فدک را از فاطمه جهت
آن منع داد که نصاب شهادت تمام نبود و نه فاطمه سوگند داد با

وجود یک گواه و نیم جهت آنکه مجتهد بود و عمل می‌کرد الا بد و مرد با
مردی و دو زن آنانکه نزد شیعه آنست که ام سلمه زوجه پیغمبر و امام
حسن و امام حسین گواهی دادند و اهل سنت می‌گویند که از طریق ما ثابت
نیست این که ام سلمه گواهی داده باشد و امام حسن و امام حسین
در آن حین بالغ نبودند و نیز گواهی فرزند برای پدر و پدر مقبول
نیست جهت جر نفع ای ولی موکلا از حکایت منع فدک با وجود
با وجود یک گواه و نیم و حکم شدن فاطمه و دفع وی ثابت
مفهوم می‌شود امری چند و از بیعت نکردن حضرت مرتضی در آن شش
ماه با وجود آنکه بیعت با امام بحق جهت ارتفاع فساد و اصلاح عباد
لازم و متحتم است معلوم میگردد و امر یکی استحقاق و اهلیت مرتضی
علی منصب خلافت را دوم عدم استحقاق غیر وی و لی مومن امری
چند معلوم میگردد به تأمل از افضلیت و حقیت مرتضی به منصب خلافت

و در مسند از ابن مسیب مرویست که ان رسول الله آخی بین الصحابة
فبقی رسول الله و ابو بکر و عمر و علی فآخی بین ابو بکر و عمر و قال لعلی انت
اخی یعنی بدرستی که رسول الله برادری فرمود در میان مومنان صحابه
و باقی ماند رسول الله و ابو بکر و عمر و علی پس مواخات فرمود میان
ابو بکر و عمر و علی را گفت تو برادر منی و در مسند از ابن عباس مرویست
که ان رسول الله آخی بین الناس و ترک علیا حتی بقی آخرهم لا یری له اخا
فقال یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی قال و لم ترانی ترکتک انما
ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان ذاکرک احد فقل انا عبد الله
و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب یعنی بدرستی که رسول الله میان
مردمان برادری فرمود و علی را ترک نمود تا آنکه آخر مردمان
ماند و برای خود هیچ برادری نمی دید پس گفت که یا رسول الله میان مردمان
مواخات فرمودی و مرا ترک کردی آن حضرت فرمود می پنداری که

ترک کرده باشم ترک نکرده ام ترا الا برای خود و ترا برادر منی و من برادر
تو و اگر کسی از تو از فضل و کمال تو پرسد بگوی که من قطب زمان و عبد الله
و برادر رسول الله ام و دعوی این منقبت هیچکس بغیر تو نکند مگر کذاب و
دروغ گوی بود و لفظ بعدک درین حدیث بمعنی غیرک است چنانکه در
باب ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر گذشت که فرمود انا عبد الله و اخو
رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر یعنی
نگوید کلمه انا الصدیق الاکبر را غیر من هیچکس مگر دروغ گوی باشد
و در مسند و سنن ابی داود و صحیح ترمذی از ابن عمر مرویست که
رسول الله در روز مواخات با حضرت مرتضی علی علیه السلام گفت که انت
اخی فی الدنیا و الآخرة و در مسند از ابن عباس مرویست که حضرت
رسول فرمود که خیر اخوانی علی یعنی بهترین برادران من علی است
و در مسند از حذیفه بن الیمان مرویست که آخی رسول الله بین المهاجرین

و الانصار کان یواخی بین الرجل و نظیره ثم اخذ بید علی بن ابی طالب
فقال هذا اخی قال حذیفه فرسول الله سید المرسلین و امام المتقین و رسول
رب العالمین الذی لیس له شبه و لا نظیر و علی اخوه یعنی مواخات در
گیری فرمود رسول الله میان مهاجرین و انصار میان مرد و نظیر و مانند
او برادر گیری میفرمود بعد از آن دست علی بن ابی طالب را گرفت
و فرمود که این برادر منست حذیفه در آخر این روایت گفت که رسول الله
سید مرسلین است و امام متقین و رسول رب العالمین آنکه او را هیچ مانند
و شبیه و نظیر نیست و علی برادر اوست **باب نهم**
در ثبوت افضلیت مرتضی بمفهوم بودن وی با قران و حق با وی و بستن درهای
بیوت صحابه که در مسجد بود بغیر در خانه حضرت امیر المؤمنین علی و این
باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در مناقب خطیب خوارزم
از عایشه مرویست که رسول الله فرمود الحق مع علی یدور معه حیث

ما دار حق همراه علی است میگردد با او هرجا که گردد و از **ام سلمه**
مرویست که رسول الله فرمود ان علیا مع الحق و الحق معه لن یزولا
حتی یردا علی الحوض بدرستی که علی همراه حق است و حق همراه او هرگز
جدائی نکنند از همدیگر تا بآب حوض من آیند و رسند و از **ابو ایوب**
انصاری مرویست که رسول الله با عمار بن یاسر فرمود تقتلک الفئة
الباغیة وانت مع الحق والحق معک یا عمار اذا رایت علیا سلک
وادیا وسلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی ودع الناس انه
لن یدلک فی ردی ولن یخرجک من الهدی یا عمار انه من تقلد سیفا اعان
به علیا علی عدوه قلده الله تعالی یوم القیمة وشاحا من در ومن قلد سیفا
اعان به عدو علی قلده الله تعالی یوم القیمة وشاحا من النار یعنی اگر گروه باغی
متعدی می کشند و حال آنکه تو همراه حق و حق همراه تو باشد ای عمار
هرگاه ببینی علی را که براهی رفت و مردمان براهی غیر آن رفتند پس تو همراه

علی رو و مردمان را بگذار بدرستی که علی هرگز ترا از جاده هلاک فرو نفرستد
و هرگز ترا از راه هدایت بیرون نیارد ای عمار بدرستی که هرکه
شمشیری در گردن افکند و حمایل کند که بآن شمشیر اعانت علی کند بر دشمن وی
حضرت حق تعالی روز قیامت در گردن آنکس گردن بندی از در افکند
و هرکه شمشیری در گردن افکند و حمایل کند که بآن دشمن علی را اعانت
کند حق تعالی روز قیامت در گردن آنکس گردن بندی از آتش افکند
و از عایشه مرویست که رسول الله فرمود که الحق مع علی و علی
مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و از ابو موسی اشعری مرویست
که رسول با علی فرمود یا علی انت مع الحق والحق بعدی معک تو
با حقی و حق با تو است بعد از من و از **ام سلمه** مرویست که رسول الله
فرمود که علی مع القرآن والقرآن معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض
و بروایتی علی مع القرآن والقرآن مع علی ولن یفترقا حتی یردا

علی الحوض یوم القیمة **فصل دوم** در سند از براء عازب
و ابن عباس و زید ابن ارقم هم مرویست که گفت کان لنفر من اصحاب
رسول الله ابواب شارعة فی المسجد فقال یوماً سدوا هذه الابواب
الا باب علی فتکلم فی ذلک اناس قال فقام رسول الله فحمد الله واثنی
علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال
فیه قائلکم والله ما سددت شیئاً ولا فتحته ولکنی امرت بشیء فاتبعته
یعنی چند نفر از صحابه در مسجد درها باز کرده بودند حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله یک روز فرمود که برآورید درها را غیر از خانه
علی پس مردمان دران باب سخنی و غیبتی گفتند راوی روایت کند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بپای برخاست و حمد و ثنای حق
تعالی گفت و بعد از آن فرمود اما بعد درستی که من ببستن ابواب
بغیر باب علی امر کردم پس گفت گوینده و غیبت کننده از شما در آن

باب سخنی گفت و الله که هیچ چیز نبستم و نگشادم ولیکن امری مامور
شدم و متابعت آن کردم **و در مناقب** ابن مغازلی از عدی بن ثابت
مرویست که گفت خرج رسول الله الی المسجد فقال ان الله اوحی
الی نبیه موسی ان ابن لی مسجداً طاهراً لا یسکنه الا موسی و هارون و
ابنا هارون و ان الله اوحی الی ان ابنی مسجداً طاهراً لا یسکنه الا
انا و علی و ابنا علی یعنی رسول الله سوی مسجد بیرون آمد و فرمود
درستی که الله تعالی پیغمبر خود موسی وحی کرد که برای من مسجدی طاهر و
پاک بنا کن که دران مسجد ساکن نشود مگر موسی و هارون و پسران هارون
و بدرستی که الله تعالی بمن وحی کرد که مسجدی طاهر و پاک بنا کنیم که دران
ساکن نشود مگر من و علی و پسران علی **و در مسند** از ابن عمر مرویست
که گفت ما می گفتیم که خیر الناس و بهترین مردمان ابوبکر است و بعد
از ان عمر و بدرستی که ابن ابی طالب سه خصلت و منقبت داده شده

که اگر یکی از آن سه خصلت مرا باشد دوستر است نزد من از شتران
سرخ یکی آنکه او را رسول الله جفت دختر خود کرد و برای وی فرزند
آورد دوم آنکه ابواب مسجد را بست مگر باب علی را سیوم آنکه
روز خیبر رایت را که علم است بوی داد و در روایت است عن ابن عمر
قال کنا نقول خیر الناس ابوبکر ثم عمر ولقد اوتی علی بن ابی طالب
ثلث خصال لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم زوجه الله
ابنته وولدت له وسد الابواب الا بابه واعطاه الرایة یوم خیبر
و در مسند از نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت پرسیدم از ابن
عمر که کیست خیر الناس و بهترین مردمان بعد از رسول الله ابن عمر گفت
ما در میان باد ترا تو از کجا و این سوال از کی بعد از آن استغفار کرد
و گفت بهترین ایشان بعد از وی آنکس است که وی را حلال بود آنچه
رسول الله را حلال بود و حرام بود آنچه رسول الله را حرام بود نافع گو

ید که گفتم آنکس کیست ابن عمر گفت علی است که حضرت رسالت ابواب
مسجد را بست و باب علی را گذاشت و با وی گفت که ترا درین مسجد روا
هرچه مرا رواست و بر تو واجب است هرچه بر من واجب
است و تو وارث و وصی منی وام مرا ادا میکنی و وعدهای
مرا بجای می آری و بر سنت من کشته می شوی و لفظ اینست عن نافع مولی
ابن عمر قال قلت لابن عمر من خیر الناس بعد رسول الله قال ما انت وذاک
لا ام لک ثم استغفر الله وقال خیرهم بعده من کان یحل له ویحرم علیه ما
یحرم علیه قلت من هو قال علی سد ابواب المسجد وترک باب علی وقال
لک فی هذا المسجد ما لی وعلیک فیه ما علی وانت وارثی ووصیی تقضی
دینی وتنجز عداتی وتقتل علی سنتی و در مناقب ابن مردویه آمده است
که سبب نزول این آیت که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی الآیه آن بود
که رسول الله چون بست ابواب صحابه و گذاشت باب او را

سخنی گفت که پیغمبر تقصیر میکند در ترتیب و رفع منزلت ابن عم خود این آیه
نازل شد که رسول هر چه میگوید وحی است چنانکه در باب دهم گذشته
و در مسند احمد حنبل از حذیفة بن اسید غفاری مرویست که چون
صحابه بمدینه آمدند شب در مسجد می بودند بنا بر آنکه خانها نداشتند
حضرت رسالت ایشانرا نهی کرد و فرمود که در مسجد مخسپید مبادا
که محتلم شوید و در مسجد جنب بودن نشاید پس اصحاب گرداگرد مسجد
خانها بنا کردند و در خانها از در مسجد باز کردند بعد از آن روزی چند
معاذ بن جبل را سوی صحابه فرستاد و اول ابابکر را خواند و گفت که
رسول الله میفرماید ترا که از مسجد بیرون شوی و در خود در آوری ابوبکر
گفت سمعا وطاعة و در خود برآورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن سوی
عمر فرستاد و همین امر کرد عمر گفت سمعا وطاعة و درخواست کرد
دریچه تا در مسجد نظاره کند و بعد از آن سوی عثمان فرستاد و رقیه

دختر رسول الله در حباله وی بود عثمان هم سمعا وطاعة گفت و در بر
آورد و حضرت مرتضی درین امر متردد بود و نمی دانست که از جمله مقیمان
یا از قبیل دیگرانست و حضرت رسالت خانه از خانهای خود بنام حضرت
مرتضی کرده بود و چون تردد مرتضی را دید فرمود که اسکن طاهرا مطهرا
در مسجد جا آرام پاک و پاک کرده شده پس منافقان این سخن را به حمزه
رسانیدند حمزه در غضب شد و نزد رسول آمد و گفت ای محمد
ما را بیرون میکنی و کودکان بنی عبد المطلب را جای میدهی آنحضرت فرمود
اگر فرمان مرا بودی هیچ کس غیر شما جای ندادمی والله که مسجد را به مرتضی
نداد مگر حضرت حق و تو ای حمزه از خدا و رسول خبر عظیم داری
مژده باد ترا و چون حضرت بهر کس که مژده دادی آنکس شهید شدی پس
حمزه در غزای احد شهید شد و مردی چند از صحابه این منقبت نفیس
و حکایت عزیز را مرتضی بسیار دیدند و در غضب شدند و فضل وی

برایشان و سایر صحابه ظاهر شد و چون این حکایت بحضرت رسید به
پای برخاست و خطاب کرد و فرمود بدرستی که مردی چند در
غضب و کینه می‌شدند بجهة آنکه من علی را در مسجد جای دادم و الله که
ایشان را بیرون نکردم و او را جای ندادم بخود بدرستی که حق تعالی
بسوی موسی و برادر او وحی کرد که برای قوم خود در مصر خانه چند بگیرند
و خانهای خود را قبله گاه کنند و قایم دارند و بموسی امر کرد که در آن
مسجد آرام نگیرند و مباشرت نکنند و نگذرد بجز هارون و فرزندان
او و بدرستی که علی به نسبت من بمنزله هارون است بنسبت بموسی و از اهل
و اقربای من او است و برادر من و هیچ کس را نشاید که در مسجد من نزدیک
زن شود مگر علی و فرزندان او و پس هر کرا خوش نیاید باین طرف
برود و بدست مبارک خود بطرف شام که کافرستان بود اشارت
فرمود و روایت است عن حذیفة بن اسید الغفاری قال لما

قدم اصحاب رسول الله المدینة لم یکن لهم بیوت فکانوا یبیتون
فی المسجد فیحتلموا ثم ان القوم بنوا بیوتا وجعلوا ابوابها الی المسجد وان
النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی ابا بکر فقال ان رسول الله یأمرک
ان تخرج من المسجد وتسد بابک فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج
من المسجد ثم ارسل الی عمر فقال ان رسول الله یأمرک ان تسد بابک
الذی فی المسجد وتخرج منه فقال سمعا وطاعة لله ولرسوله غیر انی
ارغب الی الله فی خوخة فی المسجد فابلغه معاذ ما قاله عمر ثم ارسل الی
عثمان وعنده رقیة فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد
ثم ارسل الی حمزة فسد بابه وقال سمعا وطاعة لله ولرسوله وعلی
علی ذلک متردد لا یدری هو مقیم او ممن یخرج وکان النبی قد بنی
له فی المسجد بیتا بین بیوته فقال له النبی صلی الله علیه وآله اسکن طاهرا
مطهرا فبلغ حمزة قول النبی لعلی فقال یا محمد تخرجنا وتمسک

غلمان بنی عبد المطلب فقال له نبی الله لو کان الامر الی ما جعلت
دونکم من احد والله ما اعطاه ایاه الا الله وانک لعلی خیر من الله
ورسوله اتاه فبشره النبی فقتل یوم احد شهیدا ونفس ذلک رجال
علی علی فوجدوا فی انفسهم وتبین فضله علیهم وعلی غیرهم من اصحاب
رسول الله فبلغ ذلک النبی فقام خطیبا فقال ان رجالا یجدون فی
انفسهم فی ان اسکن علیا فی المسجد والله ما اخرجتهم ولا اسکنته
ان الله عز وجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا
واجعلوا بیوتکم قبله واقیموا الصلوه وامر موسی ان لا یسکن مسجده ولا ینکح
فیه ولا یدخله الا هارون وذریته وان علیا منی بمنزلت هارون من موسی
وهو اخی دون اهلی ولا یحل مسجدی لاحد ینکح فیه النساء الا علی وذریته
فمن ساءه فههنا واومی بیده نحو الشام پوشیده نماند که در بخاری
آمده است که حضرت رسالت فرموده است که براورید همه دریچها

مسجد را غیر دریچه ابابکر و در روایت دیگر آمده که براورید همه درها
مسجد را غیر در ابابکر والله اعلم **باب دهم** در ثبوت
افضلیت مرتضی بعض آیات واحادیث که درشان آن حضرت
نازل شده و وارد شده است **و در مناقب** ابن مردویه از امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که فرموده نزل القرآن ارباعا فربع فینا
وربع فی عدونا وربع سیر وامثال وربع فرایض واحکام ولنا کرائم
القرآن یعنی قرآن بچهار بخش نازل شد یک ربع در نعت و منقبت ماست
و یک ربع در مذمت و منقصت دشمن ماست و یک ربع سیرتها و قصص و امثال
است و یک ربع فرایض و احکام شریعت است از اوامر و نواهی
و مار است آیات کریمه و شریفه که در قرآن است و از ابن عباس
مرویست که گفت ما فی القرآن آیة الا و علی راسها و قائدها یعنی
نیست در قرآن هیچ آیتی مگر که علی سر آن و پیشوای آنست و عن ابن عباس

مانزلت یا ایها الذین آمنوا الا وعلی امیرها کفت نازل شد آیت خطاب
یا ایها الذین آمنوا الا که علی سر آن آیت و امیر آن باشد یعنی سر و امیر آیاتی
که بایمان مخاطبند و مهتری که مامور شدیم باستغفار کردن ای بوی
وعن ابن عباس ما ذکر فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا وعلی شریفها
و امیرها ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی آی من القرآن وما ذکر علیا الا بخیر
یعنی مهتریست که عتاب کرد الله تعالی با اصحاب حضرت محمد در بعضی
آیات قرآن و یاد نکرد علی را مگر بخیر و نیکوئی و از حذیفه ابن الیمانی مرویست
که گفت ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان لعلی لبها و
لبابها یعنی در قرآن خطاب یا ایها الذین آمنو نیامده است الا که
علی لب و لباب و مغز آن خطاب بود و از مجاهد مرویست که گفت
لعلی سابقة ذلک انه سبقهم الی الاسلام یعنی علی را سابقه آنست که
امیر و پیشوا و سر خطاب یا ایها الذین آمنو باشد بجهة آنکه بر جمیع مؤمنان

باسلام سبقت کرده بود و از ابن عباس مرویست که گفت ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی فرو دنیامد در شان هیچ کس از کتاب الله
آنچه فرود آمد در شان علی و این روایات همه از کتاب مناقب ابن
مردویه منقولست قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی متصرف در شما نیست
مگر خدا و رسول و آن مومنان که اقامت صلوة می‌کنند و صدقه و زکوة
در حالت رکوع اهل تفسیر اجماع کرده اند که این آیت در شان ابو الحسن علی
آمده است و قصه این چنان بود که سائلی در مسجد رسول الله سؤال کرد
و استعطاف نمود و هیچ کس بوی چیزی نداد آن سائل دست بآسمان برآ
و گفت ای بار خدای گواه باش که من در مسجد رسول الله استعطاف
کردم و هیچ کس بمن چیزی نداد و درین حین ابو الحسن که حضرت رسالت
در نماز برکوع رسیده بود که بجانب سائل بانگشت خنصر اشارت فرمود

سایل آمد و انگشتری از خنصر امیر المومنین علی بیرون کرد فی الحال جبرئیل
فرود آمد و آیت انما ولیکم الله را بحضرت رسالت خواند و حسان بن
ثابت انصاری که شاعر رسول الله بود درین باب گفته ❊

ابا حسن تفدیک نفسی ومهجتی ❊ وکل بطیء فی الهدی ومسارع
أیذهب مدحی والمحبر ضایع ❊ وما المدح فی جنب الاله ضایع
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا ❊ فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیک الله خیر ولایة ❊ ومنها فی محکمات الشرایع

قوله تعالی افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون عند الله تعالی بر سبیل
انکار تفسیر باید آیا آنکس که مومن بود همچون آنکسی است که فاسق بود
برابر خواهد بود سبب نزول این آیت آن بود که ولید بن عقبه که برادر مادری
عثمان بود با حضرت علی منازعه کرد گفت اسکت فانک صبیّ و انا
والله ابسط منک لسانا و احد سنانا یعنی خموش باش که تو کودکی

و من والله بیان و سنان از تو فصیح تر و تیزترم پس حضرت امیر با وی
گفت که اسکت فانک فاسق و حق تعالی بصدق مرتضی علیه این
آیت فرستاد و این ولید در روز فتح مکه از خوف شمشیر مسلمان شد
و چون عثمان بخلافت نشست او را والی کوفه کرد پس بشرب خمر مشغول شد
و یکنوبت در مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد بعد از سلام روی به
ماموماں کرد و گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر بیفزایم و نوبت
دیگر مست بوده در محراب قی کرد و فسق او ظاهر شد و از کوفه معزول
شد و در رقه که جانب غربی بغداد است مرد و حسان بن ثابت قصه
گفت ❊

انزل الله والکتاب عزیز ❊ فی علی و فی الولید قرآنا
فتبوا الولید من ذاک فسقا ❊ وعلی مبوأ ایمانا ❊
لیس من کان مومنا عرف الله ❊ کمن کان فاسقا خوانا ❊
سوف یجزی الولید خزیا و نارا ❊ و علی لا شک یجزی جنانا ❊

فعلی یلقی لدی العرش عزا ❊ و ولید یلقی هناک هوانا
قوله تعالی و تعیها اذن واعیة یعنی در می یابد و فهم میکند کلمه حق و تحقیق را
گوشی که شنوا و فهم کننده باشد ابن مردویه و ثعلبی و واحدی
و غیر ایشان از علما تفسیر آورده اند بروایت بریده اسلمی که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ان الله امرنی ان تعی وحق علی الله
ان تعی فنزلت یعنی رسول الله فرمود که ای علی بدرستی که الله تعالی
فرموده است مرا که ترا نزدیک دارم و دور نگذارم و تعلیم و تفهیم تو
کنم و بر حق ثابت و حق است که تو فهم کنی و دریابی و چون حضرت مصطفی
با حضرت مرتضی این سخن فرمود آیه و تعیها اذن واعیة نازل شد
و از مکحول مرویست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت آنرا
خواند و روی بحضرت مرتضی کرد و فرمود انی سألت الله ان یجعلها
اذنک یعنی بدرستی که درخواست کردم از حضرت حق که این اذن

واعیه را گوش تو گرداند و براوی فرمود فسألت ربی فقلت اللهم
اجعلها اذن علی یعنی درخواست کردم از پروردگار خود و گفتم
ای پروردگار این اذن واعیه را گوش علی کن و مرتضی علی بعد از آن فرمود
که از حضرت نبوت هر کلامی که شنودم فهم کردم و یاد گرفتم آنرا و فراموش
نکردم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی
نجویکم صدقة یعنی ای آنانکه ایمان بخدا و رسول آورده اید هرگاه که مناجات
کنید در مناجات خود صدقه مقدم دارید ثعلبی و واحدی و غیر
ایشان از علما تفسیر آورده اند که اغنیا اکثار مناجات مصطفی کردندی
چنانکه فقرا و اهل صفه را مجال مجالست آنحضرت نماند و از کثرت مناجات
و استطالت جلوس ایشان اثر ملالت و کراهیت در جبین حضرت
ظاهر شدی این آیت فرود آمد که پیش از مناجات صدقه باید داد
پس هرچه اهل عسرت و اصحاب صفه بودند هیچ وجه تصدق نداشتند

و هرچه اغنیا بودند صفت بخل پیش گرفتند و محبت جیفهٔ دنیوی بر مناجات
حضرت نبوی ترجیح دادند تا بعد روزی چند این آیت بتوبیخ و تقریع
ایشان نازل شد که ءأشفقتم أن تقدموا بین یدی نجواکم صدقه الآیه یعنی
آیا شما ترسیدید از آنکه در پیش از مناجات پیغمبر با صدقه مقدم دارید
و ثعلبی از مرتضی روایت کرده که گفت چون آیت یا ایها الذین
آمنوا اذا ناجیتم الرسول فرود آمد حضرت رسالت مرا خواند و فرمود
که ما تری فی دینار چه اجتهاد میکنی که یک دینار از صدقه دهند من گفتم
که طاقت آن ندارند فرمود که پس چند گفتم که حبه یا جوی آن حضرت فرمود
که بسیار تقلیل کردی و روایت کرده که قال علی ان فی کتاب الله لآیت
ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی وهی آیت المناجات فانها لما نزلت
کان لی دینار فبعته بدراهم وکنت اذا ناجیت الرسول تصدقت
حتی فنیت فنسخت بقوله تعالی ءأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقه

یعنی حضرت مرتضی گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی است که
پیش از من هیچکس بدان آیت عمل نکرد و بعد از من هیچکس بآن عمل نکند
و آن آیت مناجات است بنا بر آنکه چون آن آیت فرود آمد مرا یک دینار
زر بود آن را بدرمی چند فروختم و هرگاه که قصد مناجات رسول کردمی
از آن درمی تصدق نمودمی تا که آن درم‌ها تمام شد و منسوخ گشت حکم
آیت مناجات بدین آیت که ءأشفقتم ان تقدموا و قوله تعالی الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیه فلهم اجرهم عند ربهم
الآیه یعنی آنان که صرف میکنند اموال خود را در شب و روز و نهان و آشکارا
اجر ایشان نزدیک پروردگار ایشان باشد و نه خوف بر ایشان
طاری میشود و نه محزون گردند و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس
مرویست که گفت نزلت فی علی کانت عنده اربعة دراهم فتصدق
بها یعنی این آیت فرود آمد در شأن علی چه نزدیک او چهار درهم بود.

وبان تصدق کرد **محدث** حنبلی از ابن عباس روایت کرد که کان
عند علی اربعة دراهم لا یملک غیرها فتصدق بدرهم لیلا و بدرهم نهارا و بدرهم
سرا و بدرهم علانیة فنزلت یعنی نزد علی چهار درهم بود و بغیر آن نداشت
پس تصدق کرد به یکدرم در روز و به یکدرم نهان و به یکدرم آشکارا از آن
جهت این آیت نازل شد و سبب نزول این آیت را زمخشری و واحدی در
اسباب نزول آورده است قوله تعالی و من الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله الایه و از مردمان کسی هست که میفروشد
جان خود را در راه حق برای طلب رضای حق تعالی این آیت فرود
آمد در شان مبیت مرتضی بر فراش حضرت مصطفی شب هجرت
و ابن اثیر در خلاف که جامع است میان کشف و کشاف آورده
که این آیه در حق علی نازل شد و آن چنان بود که حضرت نبوت مهاجرت
نمود و مرتضی را بر فراش خود خوابانید تا هر گاه صبح شود ودایع را

مردم بمردم رساند و جای حضرت مصطفی بر کفار پوشیده ماند چه کفار
و صنادید قریش در آن شب عهد کرده بودند که حضرت را شهید کنند
پس حضرت حق بجبرئیل و میکائیل گفت که من میان شما مواخات کرده ام
و عمر یکی از عمر دیگری دراز گردانیده ام پس کدام یک از شما ایثار حیوة
به برادر خود می کند هر یک از جبرئیل و میکائیل اختیار حیوة کرد حضرت
عز و علا باشیان وحی کرد که چرا مثل علی نبودید که میان او و محمد مواخات
کردم از آن جهه بر فراش وی خسپید و جان خود فدای او می کرد و حیوة
و زندگی خود ویرا ایثار نمود ای جبرئیل و میکائیل هر دو فرود آیید
سوی علی و او را از دشمن محافظت کنید پس هر دو فرود آمدند و محافظت
کردند جبرئیل نزدیک سر او و میکائیل نزدیک پای او و جبرئیل می گفت
بخ بخ ابن ابی طالب کیست مانند تو و حال آنکه حق تعالی بفضل تو با ملایکه
مباهات میفرمود و لفظ ابن اثیر اینست که قال الله عز و جل به

بجبرئیل و میکائیل انی قد آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من
الآخر فایکما توثر اخاه فاختار کل منهما الحیوة فاوحی الله عز وجل
الیهما الا کنتما مثل علی آخیت بینه وبین محمد فبات علی فراشه یفدیه
بنفسه ویؤثره بالحیوة اهبطا الیه فاحفظاه من عدوه فنزلا الیه
فحفظاه جبرئیل عند راسه و میکائیل عند رجلیه و یقول بخ بخ یا ابن
ابی طالب من مثلک و قد باهی الله بک الملائکه قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس الآیه یعنی پیغمبر مرسلی ارسلنا علی مردمان
برسان آنچه بسوی تو از پروردگار تو فرستاده شده و اگر این کار
نکنی پس همانا که رسالت و پیغامهای پروردگار خود نرسانیده باشی
این فرمان بجای آر که حضرت الله تعالی ترا از گزند و بداندیشی مردمان
معصوم و محفوظ میدارد حافظ ابونعیم در حلیة الاولیا و ثعلبی

در تفسیر خود از براء بن عازب روایت کند که کفت نزلت فی غدیر
خم فخطب رسول الله ثم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر
بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه یعنی این آیت
در موضع غدیر خم نازل شد حضرت رسول خطاب کرد و فرمود
که هر که من مولی و خداوند اویم این علی مولی و خداوند او باشد عمر
گفت بخ بخ لک یعنی مژده و بشارت باد ترا ای علی که امروز
مولی و خداوند من و خداوند هر مومن و مومنه شدی و حافظ ابن
مردویه در مناقب از عبدالله بن مسعود می آورد که گفت کنا نقرا
علی عهد رسول الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان
علیا مولی المومنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
نزلت فی بیان الولایه یعنی ما میخواندیم این آیه را در عهد رسول الله من طریق
که ان علیا مولی المومنین یعنی ای رسول ما تبلیغ کن و برسان آنچه منزل

شد بسوی تو از پروردگار تو این که علی خداوند مؤمنانست و اگر این
کار نکنی پس هیچ تبلیغ رسالت پروردگار نکرده باشی و الله یعصمک
من الناس یعنی این فرمان بجای آور که حق تعالی ترا محفوظ و معصوم میدارد
از مردمان بداندیش این آیت نازل شد در بیان ولایت مرتضی و ابن مردویه
از عبدالله بن عباس و زید ابن علی هم در مناقب خود روایت کرده
که لما امر الله رسوله ان یقوم بعلی فیقول له ما قال فقال یا رب ان
قومی حدیثوا عهد بجاهلیة ثم مضی بحجه فلما اقبل راجعا نزل بغدیر
خم فانزل الله علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الایة
فاخذ بعضد علی ثم خرج الی الناس فقال یا ایها الناس الست اولی
بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال اللهم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اعن من اعانه و اخذل
من خذله و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه قال

ابن عباس پس وجبت والله فی رقاب القوم یعنی چون حضرت الله
رسول خود را امر کرد تا تفضیل و تعریف علی قیام و در بازوی گوید آنچه
حق تعالی فرموده است پس آن حضرت گفت یا رب بدرستی که قوم
من با امور جاهلیت قریب و حدیث العهد اند و این امر و فرمانرا نپذیرند
و بعد از آن گذشت از آن منزل و بطرف حج رفت و چون رجعت نمود
و در موضع غدیر خم که میان مکه و مدینه است نزول فرمود حضرت
الله سبحانه و تعالی این آیت را فرو فرستاد که یا ایها الرسول
بلغ الایة آنحضرت بازوی علی را علیه السلام گرفت و بسوی مردمان
بیرون آمد و گفت ای مردمان آیا نیستم من اولی بتصرف در نفس شما
از شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود ای بار خدا هر کرا من مولی و خداوند
او باشم پس مولی و خداوند او علیست ای بار خدای دوستی کن با هر که دوستی
کرد با او و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با او و اعانت و یاری ده آنرا

که اعانت و یاری کرد با او و یاری من آنرا که یاری او نداد و نصرت
کن آنرا که نصرت او کرد و دوست دار آنرا که او را دوست داشت
و دشمن دار آنرا که او را دشمن داشت ابن عباس گفت که بنا برین فرموده
والله که ولایت مرتضی واجب و فرض شد در گردن قوم یعنی صحابه
و حسان ثابت در آن روز گفت ∴ ینادیهم یوم الغدیر نبیهم
بخم واسمع بالرسول منادیا ∴ یقول فمن مولاکم و نبیکم
فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا ∴ الهک مولانا و انت ولینا
ولم ترنا فی الولایت عاصیا ∴ فقال له قم یا علی فاننی
رضیتک من بعدی اماما و هادیا ∴ و در مناقب ابن مردویه از ابی
هارون عبدی روایت که گفت کنت اری رای الخوارج لا رای لی
غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری فسمعته یقول امر الناس
بخمس فعملوا باربع وترکوا واحدة فقال له رجل یا ابا سعید ما هذه

الاربعة التی عملوا بها قال الصلوة والزکوة والحج والصوم صوم شهر
رمضان قال فما الواحد التی ترکوها قال ولایت علی بن ابی طالب قال
وانها مفروضة معهن قال نعم قال فقد کفر الناس قال فما ذنبی یعنی رای
واجتهاد من چون رای و اجتهاد خوارج بود در تکفیر و تخطئه مرتضی حاشا
و مرا بغیر آن هیچ رایی نبود تا آنگاه که بپهلوی ابوسعید خدری نشستم
شنیدم او را که گفت پنج فرض مامور شدند بچهار فرض عمل کردند
و یکی را ترک نمودند پس یک مرد با او گفت که ای ابوسعید کدامست
این چهار که بآن عمل کرده اند ابوسعید گفت صلوة و زکوة و حج و صوم شهر
رمضان آن مرد گفت پس کدام است آن یکی که آنرا ترک کرده اند
ابوسعید گفت ولایت علی بن ابی طالب است آن مرد گفت که ولایت
او با این چهار فرض مفترض و واجبست ابوسعید گفت بلی آن مرد گفت
پس براستی که مردمان کافر شدند که حق ولایت مرتضی بجای نیاوردند

ابوسعید گفت مرا چه گناه باشد قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردانیدم
برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم
برای شما که اسلام و طاعت خدا و رسول دین و عادت شما بود
حافظ در مناقب از ابوسعید خدری روایت کند که گفت
نزلت فی غدیر خم لما اخذ النبی ید علی و رفعه فنزلت فقال النبی
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة
لعلی ابن ابی طالب یعنی این آیت در روز غدیر خم فرود آمد
دران حین حضرت نبی دست علی گرفت و بر داشت پس حضرت
نبی در حین نزول این آیت تکبیر کرد و گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت
و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب قوله تعالی
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی

حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی به نذر وفا می کنند و میترسند از روزی که شر او
منتشر و پراکنده است و اطعام طعام می کنند با وجود شده حاجت
بآن بر دوستی رحمن مسکین و یتیم و اسیر اخطب خوارزم در مناقب
و ثعلبی و واحدی و جمیع اهل اسلام تفسیر آورده اند که امام حسن و امام
حسین خسته شدند پس حضرت رسالت و جمیع صحابه و عامه عرب
بعیادت ایشان آمدند و با مرتضی گفتند یا ابا الحسن اگر نذری میکردی
جهة امامین بسیار مناسب می نمود پس ابو الحسن فرمود اگر فرزندان
من صحت یابند سه روز شکر حق روزه دارم و فاطمه زهرا فرمود
اگر فرزندان من صحت یابند شکر حق سه روز روزه دارم و فضه
کنیزک ایشان گفت اگر خداوندان من صحت یابند سه روز روزه دارم
پس امامین صحت و عافیت یافتند و در خانه آل محمد از طعام معنی
قلیل بود و نه کثیر پس حضرت مرتضی بخانه شمعون خیبری رفت و از

و از سه صاع جو تقرض استدند و بروایتی گویند مقداری پشم استدند تا حضرت
فاطمه آنرا غزل کند و اجرت آن سه صاع جو گرفت و پشم و جو را به
خانه آورد و صورت حال با حضرت فاطمه باز نمود حضرت فاطمه آنرا
قبول فرمود و اطاعت نمود و برخاست و یک صاع را آرد
کرد و پنج قرص نان پخت هر یکی را قرصی و چون حضرت مرتضی با حضرت
مصطفی نماز مغرب گذارد و بمنزل خود آوردند یک مسکین در آمد آواز
داد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمانان
من خوردنی دهید که حق تعالی شما را از موائد جنت خوردنی دهاد حضرت
مرتضی و آل عبا آن پنج قرص را باو دادند و بآب افطار کردند و دوم
روز صاع دوم را آرد کرد و پنج قرص نان پخت و چون حضرت
مرتضی از نماز مغرب آمد و طعام در پیش آوردند یتیمی آواز داد که السلام
علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی ام از فرزندان مهاجرین مرا پدر در یوم العقبه

شهید شد طعام من دهید که حق تعالی شما را از موائد جنت طعام
دهاد پس آن پنج قرص به یتیم دادند و باز بآب افطار کردند سیوم
روز صاع سیوم را آرد کرد و پنج قرص نان پخت و بعد از مغرب در
پیش حضرت مرتضی نهاد که اسیری آواز داد و گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد مرا برده و اسیر می کنید و طعام نمی دهید خوردنی
بدهید بس که اسیر محمدم آن پنج قرص را ایثار کردند و بآب افطار
فرمودند و چون روز چهارم نذر خود وفا کرده بودند مرتضی امام حسن را
بدست راست و امام حسین را بدست چپ گرفت و بجانب حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله متوجه شد و امامین از گرسنگی متمایل شده و سه
روز طعام نخورده اند همچو کبوتر بچه ارتعاش و اضطراب می نمودند حضرت
نبوت چون ایشان را دید فرمود که یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالست
ابو الحسن صورت حال باز نمود و همه برخاستند و بخانه فاطمه زهرا آمدند حضرت

فاطمه در محراب بعبادت رب الارباب مشغول بود پس جبرئیل
فرود آمد و گفت یا محمد یبشرک الله فی اهل بیتک و در اثنای تهنیت سوره
هل اتی را بر حضرت مصطفی با آخر خواند قوله تعالی قل تعالوا ندع ابنائنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم الایه بعد فتح مکه
چون اسلام منتشر شد و از هر طرف مردمان بدین حضرت رسالت
می آمدند اسقف که بزرگ نصاری بود و عاقب و عبد المسیح و جمعی از
نصاری بمدینه آمدند پس یهود مدینه نزدیک نصاری شدند و با
همدیگر نزاع و جدال کردند و با نصاری گفتند که شما مستید بر چیزی
که حقیقتی دارد و نصاری با یهود همی گفتند حضرت حق تعالی این آیت
فرو فرستاد که وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون
الکتاب و چون حضرت رسول الله نماز عصر گذارد اسقف با اصحاب
خود پیش آن حضرت آمدند و گفت ای محمد چه میگوی در حق سید که

مسیح آنحضرت فرمود که او عبد الله است که اصطفا و انتخاب یا
یافته است اسقف گفت که مسیح پدر دارد فرمود که نکاح نبود تا او را
پدر باشد اسقف گفت پس چه میگوی که او عبد الله و مخلوقست و
حال آنکه تو مسیح عبد بی ابی پدر میدانی حضرت الله تعالی این آیات
فرو فرستاد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن
فیکون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین فمن حاجک من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی بدرستی که مثل
و داستان عیسی نزدیک خدای مانند مثل و داستان آدم است که او را
خلق کرد از خاک بکلمه کن موجود کرد اینک گفتار از پروردگار
ای محمد پس مباش البته از اهل شک و مجادله نبارین فرمود هر که
حجت گیرد با تو در کار عیسی بعد از آنچه رسید تو از علم یقین پس بگوی

بحجت کیران که بیایید تا هر یک از ما و شما بخوانیم و حاضر بیاریم
فرزندان و زنان و انفس یعنی امثال خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی
لعنت خدا بر دروغگوی باشد از ما و شما و لعنت نضیح و فتسح ما و سلو
ه العنت آیت پس حضرت رسالت پناه این آیت بر نصاری تلاوت
کرد و ایشان را بمباهله خواند اسقف و اصحاب او جمع شدند و مشاورت
نمودند و اتفاق کردند با حضرت نبوده که فردا مباهله کنیم و چون به
خلوت رفتند اسقف با اصحاب خود گفت می آید از مباهله او
حذر کنید و اگر با اصحاب و کثرت می آید مباهله نمایید که او بر حقی
نخواهد بود و چون فردا شد حضرت نبوت دست حضرت ولایت
گرفت و امام حسن در پیش و سیده نساء العالمین در قفای حضرت و در کسا
گفته که حضرت رسالت امام حسن را برداشت و امام حسین را بدست
گرفت و فاطمه زهرا در قفای آنحضرت مرتضی در قفای حضرت فاطمه زهرا

بموعد میرفتند و حضرت با ایشان میگفت هرگاه که من دعا کنم شما
آمین گویید پس اسقف با یاران خود گفت ای گروه نصاری من رستی که
من کسانی را می بینم که الله تعالی خواستی بدعای ایشان کوه را از مکان
خود زایل کردی پس مباهله نکردند و مصالحه نمودند بر آنکه هر سال دو هزار
حله و سی درع بحضرت رسالت بیارند و بر دین خود باشند قوله
تعالی اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم
الآخر وجاهد فی سبیل الله الآیه واحدی در اسباب نزول آورده که
علی و عباس و طلحه بن شیبه افتخار کردند طلحه گفت که من صاحب کعبه ام
مفتاح آن در دست منست و عباس گفت که صاحب سقایه ام یعنی
آب دادن حاجیان تعلق بمن دارد و حضرت مرتضی فرمود من نمیدانم
که چه میگویید در حالتی که من پیش از مردمان نماز گذارده ام و منم صاحب
جهاد پس حضرت حق سبحانه و تعالی این آیت فرو فرستاد که اجعلتم سقایة

الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد
فی سبیل الله لا یستوون عند الله یعنی آیا کردانید آب دادن
به حاجیان و عمارت کردن مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا
و آخرة آورده و در راه خدا جهاد کرده باشد این صفات نزد خدا
برابر نمی شوند و بعد از آن حضرت حق تعالی جهة ازدیاد بیان فرمود
که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه
و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده
اجر عظیم یعنی آنان که ایمان آوردند و مهاجرت و جهاد کردند در راه
خدای تعالی باموال و انفس خود درجه ایشان اعظم است از دیگران
نزد حضرت رحمن و آن گروه ایشانند فایز و رستگار مژده و
بشارت ایشان میدهد پروردگار ایشان برحمتی از حضرت خود

و رضوان و خشنود و بخبات و لذائی که ایشان را در آنجا نعیم مقیم است
و حال آنکه در آن جنات جاویدان و همیشه باشند بدرستی که نزد الله
تعالی اجر عظیم و مزد بزرگ حاصل است و واحدی بعد از ایراد
این آیات گفت فصدق الله علیا فی دعواه و شهد له بالایمان
والمهاجرة والجهاد و زکاه و رفع قدره بما انزل فیه و اعلاه و کم
لدیه من المرایا التی لا یبلغه احد سواه یعنی الله تعالی علی را در دعوی
خود تصدیق کرد و برای او بایمان و مهاجرت و جهاد و گواهی داد و او را
تزکیه نمود و پستود و قدر و منزلت او را بسبب آنچه در شان او فرستاد
آمد مرفوع و بلند کرد و او را از مزایا و افزونیها بسیار است که
بغیر او هیچ کس بآنها نرسیده قوله تعالی انی جاعلک للناس اماما
قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین حضرت الله تعالی با ابراهیم
خطاب می کند و بر سبیل اصطفا و امتنان میفرماید که بدرستی که من

امام انام و پیشوای خلایق گردانیدم ابراهیم از حضرت حق مسألت
نمود که ذریت و فرزندان مرا همچنین گردان حضرت حق تعالی فرمود
که عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمی رسد بآن فرزندان
تو که بت پرستیده باشد حمیدی از عبد الله بن مسعود روایت کرده
که حضرت رسالت در شأن نزول این آیت که فرموده که انتهت الدعوة
الی ولم یسجد لصنم قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی دعوت و
مسألت ابراهیم که جهت ذریت کرده منتهی شد و با ما می رسیده است
که هرگز پیش بت سجود نکرده باشد پس بنا برین معنی حضرت حق
تعالی مرا پیغمبر مرسل خود کرد و علی را وصی خود گرفت قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای آنانکه ایمان آورده
اید در راه خدا پرهیزکار شوید و همراه راستگویان باشید ابن مردویه
در مناقب خود از ابن عباس روایت کرده است که او گفت کونوا

مع علی و خطیب خوارزم در مناقب خود آورده که قال ابن عباس
کونوا مع علی و اصحابه قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
یعنی تو جز بیم دهنده نیستی و هر قومی را هادی و رهنما محدث حنبلی و
ابن مردویه در مناقب و شیرویه در فردوس الاخبار از ابن عباس
روایت کنند و روایت حنبلی اینست لما نزلت هذه الآیة وضع
رسول صلی الله علیه و آله یده علی صدره فقال انا المنذر و اومأ بیده
الی منکب علی وقال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی
یعنی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت دست بر سینه مبارک خود
نهاد و فرمود که منذر و بیم دهنده منم و بدست خود بسوی منکب
و دوش مرتضی علی علیه السلام ایما و اشاره فرمود و گفت که
تویی هادی و راه نماینده ای علی راه یافتگان بعد از من بسبب تو راه یابند
و در روایت فردوس اینست لما نزل قوله تعالی انما انت منذر و

لکل قوم هاد قال رسول الله انا المنذر وعلی الهادی وبک یا علی یهتدی
المهتدون یعنی چون فرود آمد این آیت بحضرت رسول فرمود که
منم منذر و بیم دهنده و علی است هادی و بواسطه تو ای علی هدایت
یابند اهل هدایت و تقدیم کلمه بک دلیل حصر است یعنی بواسطه تو راه
یابند نه بواسطه غیر تو وروایت ابن مردویه است قال رسول الله
انما انت منذر و اوما بیده الی صدره ولکل قوم هاد و اشار
بیده الی علی وقال بک یهتدی المهتدون بعدی یعنی حضرت رسالت
انما انت منذر خواند و دست ایما بسینه خود کرد ولکل قوم هاد خواند
و بدست خود اشاره بعلی کرد و گفت راه یافتگان بعد از من بسبب تو راه
یابند و این روایات در مناقب ابن مردویه بطرق متعدده آمده است
و همچنین است جمیع مرویات او رحمه الله قوله تعالی ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا بدرستی که آنان که ایمان آورده اند

و عمل صالح کرده اند زود باشد که حضرت رحمن خلقت کند برای ایشان
ودی و محبتی خطیب خوارزم در مناقب از ابن عباس روایت
کند که گفت نزلت فی علی بن ابی طالب جعل الله له ودا فی قلوب المومنین
یعنی این آیت در شان حضرت علی نازل شد و الله تعالی برای او مودت
و محبتی در دلهای مومنان آفرید و ابن مردویه در مناقب خود از
براء بن عازب آورده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی بن
ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی عندک
ودا و اجعل لی فی صدور المومنین مودة فنزلت یعنی حضرت مصطفی
گفت بحضرت مرتضی که ای علی بگوی ای بار خدای برای من عهد و پیمان
و مودت و محبتی نزدیک خدای تعالی بیافرین و برای من در سینهای
مومنان مودتی بیافرین از آن جهت این آیت فرود آمد قوله تعالی
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه الآیة یعنی اما آنکس که بر بینه

وگواهی از پرورد کار خود باشد وحال آنکه در پی او میرود شاهدی
وگواهی که از نفس او بود نه همچون کسی است که نا بینا باشد اخطب
خوارزم در مناقب آورده است که قال ابن عباس هو علی یشهد للنبی
وهو منه ابن عباس پس گفت که مراد از این شاهد وگواه مرتضی علی است
که گواهی داد برای پیغمبر واز پیغمبر است ابن مردویه در مناقب خود از
عباد بن عبد الله اسدی روایت کند که گفت شنیدم علی را که می
فرمود بر بالای منبر که ما من رجل من قریش الا قد نزلت فیه آیة او آیتان
فقال رجل من تحته فما نزلت فیک انت فغضب ثم قال اما انک لو لم
تسألنی علی رؤس القوم ما حدثتک ویحک هل تقرأ سورة هود
ثم قرأ علی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رسول الله علی بینة
وانا الشاهد منه یعنی هیچ مردی از قریش نیست الا که در شان او یک
آیت و دو آیت نازل شده است یک مردی از آنان که در پای منبر بودند

گفت که چه در شان تو نازل شده است پس مرتضی در غضب شد وگفت اگر
آنست که بر رؤس الملا از من سوال کرده من با تو سخن نمیکردم وجواب
تو نمیدادم هیچ میخوانی سوره هود بعد از آن حضرت مرتضی این آیت
خواند وگفت علی بینة رسول الله است وشاهد منه منم قوله تعالی وقفوهم
انهم مسئولون یعنی در قیامت این فرمان آید که وقفوهم خلایق را از برای
جهت آنکه مرتبتی که ایشان مسئول وپرسیده خواهند شد وابن مردویه در
مناقب از ابن عباس روایت کند که انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی
طالب محدث حنبلی گفت که قال ابو سعید الخدری صاحب رسول الله
مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ابو سعید خدری
که صاحب رسول الله است گفت که مسئولند خلق در روز قیامت از
ولایت مرتضی وشیرویه در فردوس الاخبار از ابن عباس و
ابو سعید خدری روایت کرده است که هر دو گفتند قال رسول الله

فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون مسئولون عن الاقرار بولایت علی بن ابی
طالب یعنی رسول الله در معنی قول خدای تعالی وقفوهم الایه فرمود
که مسئولون یعنی خلق پرسیده می شوند از اقرار کردن بولایت علی بن ابی
طالب و در اول باب چهارم آورده ایم که جمیع انبیا در شب معراج
با حضرت مصطفی گفتند که ما مبعوث شده ایم بر شهادت لا اله الا الله
و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب قوله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه **وابن مردویه**
و اخطب خوارزم هر یک در کتاب مناقب خود از زید بن شراحیل
انصاری که کاتب حضرت مرتضی بود روایت کند که گفت شنیدم مرتضی را
که می فرمود که رسول الله با من گفت در حالتی که او را بر سینه خود تکیه
و مسند داده بودم که ای علی الم تسمع قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریه انت و شیعتک و موعدی و موعدک الحوض

و حکومت خلفا چرا که عدم بیعت در آن مدت بعینه که دلیل عدم رضای
آنحضرت است بخلافت ایشان و اشارتست بآنکه استحقاق و اهلیت این
مرتبه نداشتند و علی ابن ابی طالب احق و اولی بود از جهه مزیت
علم و فضل **حرف چهارم** بخاری در ابواب شرب آورده است
که رسول الله در خانه انس بن مالک بود که برای وی شیر گوسفند آوردند
و از آب چاهی که در خانه انس بود ممزوج کردند و از دست راست
پیغمبر صلی الله علیه و آله یک اعرابی نشسته بود و از دست چپ
ابوبکر و چون حضرت رسالت از آن شیر ممزوج آشامید و قدح از
دهن برداشت عمر ترسید از آنکه پیغمبر قدح باعرابی دهد گفت ای
رسول الله بابوبکر ده که نزدیک تو است پیغمبر التفات بسخن عمر
نکرد و قدح باعرابی داد و فرمود که الایمن فالایمن یعنی آنکه بر
دست راست بود اولی است و حال آنکه مرد اعرابی حضرت امیر المؤمنین

علی بود علیه السلام بخاری نزدیک قول حق تعالی در سوره
در سوره حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه
یعنی بلند مکنید آواز خود را از آواز پیغمبر که عملهای شما تباه شود و
شما را از آن تباهی شعور نبود و از ابن ابی ملیکه روایت کرد که گفت
نزدیک بود که ابوبکر و عمر هلاک شوند چه آواز خود در حضور
رسول الله بلند کردند در آن حین که رکب بنی تمیم آمده بودند پس ابوبکر
با عمر گفت که اقرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن و عمر گفت از بهر مردی
دیگر که وی را امیر کن پس ابوبکر به عمر گفت که مقصود تو نیست الا مخالف
من و عمر با ابوبکر گفت که مقصود تو نیست الا مخالفت من و آواز
ایشان درین باب بلند شد پس حضرت حق تعالی این آیت در شان
ایشان فرستاد و نزدیک قول حق تعالی ان الذین ینادونک من
وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون یعنی هر آینه آنان که میخوانند ترا از

قفانی

قفای حجرها اکثر ایشان لا یعقل و جاهل اند هم در بخاری از عبد
الله زبیر مرویست که رکب بنی تمیم نزدیک پیغمبر آمدند ابوبکر
با پیغمبر گفت قعقاع بن معبد را امیر کن و عمر گفت بلکه اقرع
بن حابس را امیر کن پس ابوبکر با عمر گفت که مراد تو چه بود
از مخالفت من و عمر با ابوبکر گفت که مراد تو چه بود از مخالف
من و با هم دیگر مجادله کردند و نزد حضرت رسول الله آواز بلند
بر آوردند پس در باره ایشان این آیت نازل شد که لا تقدموا
بین یدی الله و رسوله یعنی در پیش خدا و رسول خدا در کردار و
گفتار پیش دستی مکنید ای مؤمنان غرض که این روایات
که دلالت بر بی ادبی ایشان می کند مستلزم افضلیت مرتضی
علی است چه در حق وی از قبیل روایات و آیات وارد
نشده است بلکه آیتی که بعتاب و توبیخ تعلق داشته باشد



هر که درشان وی نیامده است چنانکه در صدر باب دهم از
ابن عباس روایت کرده شده است که ولقد عاتب الله
اصحاب محمد فی آی من القرآن وما ذکر علیا صلوة الله علیه
وآله الا بخیر فهذا ما اردنا ایراده اللهم صل علی سیدنا محمد وآل
محمد ووفقنا لما تحب وترضی انک انت المنان بالجزیل و
والیک المنتهی وقد
وقع الفراغ
من تحریره
سنه ۹۶۴
م م م

